

که نودیده صاحب آستان
چنانست که سیدنا جابر
سرد کنون غلبه عقیق
ازانروز جهان کن جانت

بغیر قس قاجار که گویند
سخت و جبر است
راهی سراج است
و خودش است قوس آدم

ازان روز که سیدنا جابر
سرد کنون غلبه عقیق
ازانروز جهان کن جانت
بغیر قس قاجار که گویند
سخت و جبر است
راهی سراج است
و خودش است قوس آدم

بسته دورنگ آن دیده دل انسان نشسته باشد تا جایی فروریس آبی باو که
نمکینه بنده رضا جویش قضا و قدر نام و کثرین جا کران اراده اش تقدیر قدر بخا
الانام بیست شهنشاه سریر قاف سین احمد رسل که پریشانی تقدیر مرقوم است
فرانش به موجب ایجاد آرای کامله ارباب بیرو باعث احداث احداث و سائیه
اطبای حایق تخمیر و مدار برزور و عقا قیر و موقوف علیه خود و تاثیر ذات شود
صفات اوست صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم تسلیما کثیرا کثیرا اما بعد
مجرم سر پای گناه سیاه ابوالقاسم حرف میر قرت الله قادر می حقی الله عزه
عس الدیه میگوید که چون این عاصی با انواع المعاصی از ترجمه عار و دالامراض
انصراف یافت بر زبان عذاب لیان گلگونه چهره شوکت و شمت خال خساره
احتشام و ابهت گوهر شاهوایر وجود و سخا الماس بدر کان علم و حیا محبت دوست
مروت نژاد عداوت دشمن شفقت نهاد جوان فطرت بزرگ در کمال محبت مروت
پیرای عمان شجاعت دلاوری را کران بهادر قوت رانی سعادت علم که در لایحه است
بها و از جریاقت که کتاب فیض انتساب تالیف شریف که تالیف شریف الاطباء و این
رئیس الحکما و المتقاسمین بقراط و هر جالینوس مان قلاطون عصر اسطوس
دوران زیب مسند عقل فرست طراز چار بال ش انتقال و صد بادشاه مملکت
علوم عقلیه فرمانروائی قلم و فنون فکلیه گاه اسرار علم ابدان و ادیان حکیم محمد شریف
ابن حاذق الملک حکیم محمد اکمل خان مد ظله و سلم به و وجه لطیف و کلامه شریف
اما چون حریصان مملکت ان چپستان محه آگین بر نقل بر و ان آتش را نموده اند
قبل از فرمون نظر ثانی بلکه پیش از ارقام نمودن بایا تحتانی رواج دادند لایحه تمیمی که

ازان روز که سیدنا جابر
سرد کنون غلبه عقیق
ازانروز جهان کن جانت
بغیر قس قاجار که گویند
سخت و جبر است
راهی سراج است
و خودش است قوس آدم

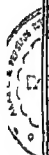
ازان روز که سیدنا جابر
سرد کنون غلبه عقیق
ازانروز جهان کن جانت
بغیر قس قاجار که گویند
سخت و جبر است
راهی سراج است
و خودش است قوس آدم

باستفاد قلمه سلمان دور
مغنی الملک و موقوف بران
میراث نوزاد و موقوف بران
و این است که در آن روز
میراث نوزاد و موقوف بران
و این است که در آن روز

شماره ۱۰۰۰
 تاریخ ۱۳۰۰
 شماره ۱۰۰۰

در اول مرتبه آن است از طلبه شده اند و نفوس باین ادراک قدم اول میدان معرفت
 زبان بجز کشف و مصلوات عبادات از اول تا بدرجات اقدس مقصود لولاک خلقت
 الافلاک حسب انکسای خلق عظیم و برال طهار و محاب خیار باذات مبارکش که
 جسم است مافوق فزکان مرتبه جنیض ظلمت را چه مناسبت که ادراک صفات
 پس همان بهتر که زبان بجز کشف و مصلوات عظیم و برال طهار و محاب خیار باذات مبارکش که
 خلق الله کلهم اما بعد اراقم این سطوح حکیم محمد شیرفغان که حافظ الملک حکیم محمد
 اکمل خان تجا و زائد عن ذنوبها میگویی بعضی ترا کتب مجربه اجداد که در آن ادویه
 بودند بدریافت آن احتیاج کتب بحدیث در اول گذشت که کتابی در معرفت
 ادویه نهدی مثل شفعه المؤمنین اختیارات ترتیب همداد بر آورده و اصل ادویه
 سهولت بود اگر چه بسیار دشواری حسب متدویند و زیاده از قرآن خود باطلی الله
 با خیر کثر از قبل ازین انساکتین مناسک نه اند لیکن تمام قدر قلیل نوشته اند
 اراقم با کموت هر دو بزرگان اشیاء دیگر از کتب سنده معیاره که خود یادداشت امان
 نموده مترصد فرصت وقت بود که چهره ادویه باینه آن خود تحقیق نموده کتاب
 تمام نماید زیرا که حکماء هند و مترجمان بطریق متوجه نشده اند مگر قلیل از قلیل ادویه
 را رسوده مذکور بسبب هم فرصت مدت و طاق مهلت اند اما آنکه دوستی شکفت گرد
 که فرصت که ای معلوم نموده با متفرق ضایع میشود از آنجا که تعید آن دست و پا
 گذشت معقولیت حزن او هم درین نشین گشت همت بر ترتیب زبانی که محض
 از دست بود و هیچ کتابی بجز خبر بود و هم گردید تا شایسته یافت ظاهر رسید اگر خدا تعالی
 فرصت فرماید می نمود در کتب چه و تا خواص موافق قواعد بود و یا خود خواند و یا
 از آن رای بر کتب اوقات

در اول مرتبه آن است از طلبه شده اند و نفوس باین ادراک قدم اول میدان معرفت
 زبان بجز کشف و مصلوات عبادات از اول تا بدرجات اقدس مقصود لولاک خلقت
 الافلاک حسب انکسای خلق عظیم و برال طهار و محاب خیار باذات مبارکش که
 جسم است مافوق فزکان مرتبه جنیض ظلمت را چه مناسبت که ادراک صفات
 پس همان بهتر که زبان بجز کشف و مصلوات عظیم و برال طهار و محاب خیار باذات مبارکش که
 خلق الله کلهم اما بعد اراقم این سطوح حکیم محمد شیرفغان که حافظ الملک حکیم محمد
 اکمل خان تجا و زائد عن ذنوبها میگویی بعضی ترا کتب مجربه اجداد که در آن ادویه
 بودند بدریافت آن احتیاج کتب بحدیث در اول گذشت که کتابی در معرفت
 ادویه نهدی مثل شفعه المؤمنین اختیارات ترتیب همداد بر آورده و اصل ادویه
 سهولت بود اگر چه بسیار دشواری حسب متدویند و زیاده از قرآن خود باطلی الله
 با خیر کثر از قبل ازین انساکتین مناسک نه اند لیکن تمام قدر قلیل نوشته اند
 اراقم با کموت هر دو بزرگان اشیاء دیگر از کتب سنده معیاره که خود یادداشت امان
 نموده مترصد فرصت وقت بود که چهره ادویه باینه آن خود تحقیق نموده کتاب
 تمام نماید زیرا که حکماء هند و مترجمان بطریق متوجه نشده اند مگر قلیل از قلیل ادویه
 را رسوده مذکور بسبب هم فرصت مدت و طاق مهلت اند اما آنکه دوستی شکفت گرد
 که فرصت که ای معلوم نموده با متفرق ضایع میشود از آنجا که تعید آن دست و پا
 گذشت معقولیت حزن او هم درین نشین گشت همت بر ترتیب زبانی که محض
 از دست بود و هیچ کتابی بجز خبر بود و هم گردید تا شایسته یافت ظاهر رسید اگر خدا تعالی
 فرصت فرماید می نمود در کتب چه و تا خواص موافق قواعد بود و یا خود خواند و یا
 از آن رای بر کتب اوقات



بلکہ نذر اور مال سے معقول کہ
مذاذ بہر کہ ازین گرفتاری بود
میں پیدا خود را در میان
و این شخص نجابت خود را در
عہد پادشاه فراموش
و در کار پادشاه

[illegible][illegible]

و تکیه اول طرف چپ
اولی که از زنده در دست نیاید
عاجت نه دست نگارده شدن
چون به ماه نیست گفتار
در حیرت نیست به خودت
تا نه قیام و او در دست
شاید و قد در دست
شاید و قد در دست
بسیار از دست

صاحب بود که در وقت
 که در دل خود میگردانید
 که در این بین که در حق
 که در این بین که در حق
 که در این بین که در حق

استخوان خود را که در وقت
 که در دل خود میگردانید
 که در این بین که در حق
 که در این بین که در حق
 که در این بین که در حق

در آب بجوشانند بعد از شستن آبیستان و نمک سنگ انگوزه و کشنیز و زعفران
 و فلفل و پنجه سازند و آغیز چرخا و اخلاط مله بر صفتی خون منتهی طعام مقوی منتهی
 شانه پاش و فصل الفاء و فتح هجره و کسر سکون یا رختانی و نیم خواص این
 در همین گفته خواهد شد فصل الکاف اکاسر بل بفتح اولی کاف اکت و ک
 سین همایه کبیر و سحر و سکون یا رختانی و آخیر لام اسم اکتیون نوشته اند امیر بل نیز
 اسم اوست اکتلت بفتح هجره و کسر ن کاف سکون تا ر فو قانی و ضم میم و فتح کاف سکون
 تا ر فو قانی گویند که رنجواست بفارسی نه ایلیس لیکن صاحب تحف نوشته که شکست صلاک
 که رنجواست پس نیست و یا فطر از صاحب است ای اکتلت غیر که رنجوا است
 اگر که بفتح هجره و کاف سکون اجماع فتح کاف نه و همایه ثانی و الف اسم عاقر قرحا
 اکبر و ث بفتح هجره و سکون کاف با هوز و ضم را و همایه سکون افق و فو قانی است
 نیز است مشهور و معروف خواص این آخر و ث گفته شد کاره بفتح هجره و کاف
 و الف فتح را و همایه سکون با آ همایه است و دو قسم بود و در نیم فارسی بیاید فصل
 الکاف فارسی اگر منته بفتح هجره و کسر فارسی و سکون ثن و فتح میم
 و خفار نون تا ر فو قانی و با هندی اگونث بفتح هجره و ضم کاف فارسی سکون
 و او و خفار نون تا ر فو قانی هر دو اسم ارانی است که بالاند کور شد اگست بفتح
 هجره و کاف فارسی سکون سین همایه تا ر فو قانی در ختمی است سر و خشک و با و افزا
 و خاص صفر و نیم و پنجه کل می افغ بطلان قوت شده که در زبان هندی یک چشم گویند
 و کسر فارسی سکون یا رختانی و ضم نون سکون سین همایه فزبل شکبوری اگر
 بفتح هجره و کاف فارسی سکون را و همایه شکسبک افغ بیاری چشم و فو

بیضا و سبزه و یا بشتند و شنبلیله
 حیوانات که در زمین سکون
 از خانه خود با آغیز خنجران
 و حیران و پیشان بگردانند
 و غریب خواهد شد و نیز حیران
 در روزها صحرایات و در استغیر
 شود یک روز و در او شکست
 و شعلام افتاب به به خیار
 کرد و در روز یکبار و یکبار
 اندوخته پس یکم کند و شکستن
 و سبزه و یا بشتند و شنبلیله
 حیوانات که در زمین سکون
 از خانه خود با آغیز خنجران
 و حیران و پیشان بگردانند
 و غریب خواهد شد و نیز حیران
 در روزها صحرایات و در استغیر
 شود یک روز و در او شکست
 و شعلام افتاب به به خیار
 کرد و در روز یکبار و یکبار
 اندوخته پس یکم کند و شکستن

که در این بین که در حق
 که در این بین که در حق
 که در این بین که در حق

بلند و پدید آمدن غوغای مستحکم در غوغای
سماوی است و اتفاقاً در
ارضی نشان وجود یاران سبای
دایم و مسرتون از سبای
و یاریدن یاران گستره اندن
گلابی گداز غبار آلود و در گلابی شهاب
چون آید و درین یونان

پہن سچا ہمیں نیفد
حبیبان شقائق
مغلول دروغ و ظفری
آزادید کبریا اول برحق
خطای یا قوت رمانی
دین بے نظیر است ہزار
دو صلیح

حکیم علی گیلانی گفته که
 صفت علم است
 شرف و شرف علی المومنین
 شرف و شرف علی المومنین
 شرف و شرف علی المومنین
 شرف و شرف علی المومنین

والتاالت هنمل فارناک بقدر رعیت بر برگبار او و شاخهای او خار بسیار باشد که اکثر
 زرد و شمر وی مقدار گردگان قمار و ترنج و تیز دافع کف و سرفه باد و مولد صغیر و در و قلم
 گرم و خشک مقوی چنان اگر پنج مازده وی ریزه کرده بطریق چوبه چکانیده یکما شبه برگزین
 قوت باه اساک کند جلوت زده را طلا کردن مفید بودی بنیل سپرد اگر بعل لاند او ننگه
 همزه و سکون و او و خفا و نون فتح کات و سکون نهانش زنگی بعضی کم بعضی یاده و برگش
 ستر بعض بقدر و انگشت سنگشت خوش بقدر برگ غریب اغلب گلش خار دارد و دانه های
 خور و ذریه ریزه کوچک از تخم پیاژ و مشابیه با و قلم بود یکی را شش سرخ و دیگری را سفید
 تخم و باضم و بغم باد و در نماید و دافع نفخ شکم و بواسیر خارش و در شکم زایل گردد **فصل**
الها و الهو و الیهین بفتح همزه و سکون او کسر بارسی مخفا و نامی و سکون یار
 تحتانی و سکون نون اسم انیون آود و نون فیم است قات چهار قسم است سفید از خار
 گویند یعنی بهم گفته دوم سیاه از تار آن گوید سیوم زرد از ناکشند گویند چهارم مخلوط به
 رنگ از اسار نون نیز خواص انیون کتب نامی بتفصیل مذکور است اسیل بفتح همزه و سکون
 با و فتح بار موحده و سکون لام اسم موبیست در بابیاد الیم بفتح همزه و سکون با و کسر همزه
 یا تحتانی و نیم اسم بر از شاد است **فصل الیا و التحتانی** اینست بکلف و سکون تحتانی
 و خفا و نون و سکون و نون قانی بندی بفارسی خشت در نسخه اکرقت نمی استعمال شد بهتر و
 درین بابی است دیگر فواید بتفصیل در تحفه المومنین جزوان مذکور است یا حبل بکسر همزه
 و سکون یا تحتانی و فتح جیم مشدود و سکون لام قسمی از نیت است ایست که کسر همزه و سکون
 تحتانی و خفا و نون و ضم کان فارسی سکون هجتمه و زحمت تخم است شیخ الیم و در
 صغیر و بغم چنانم و سوار و بر مقوی پنجم بفارسی شگرت یا الیو بکسر همزه و سکون یار

والتاالت هنمل فارناک بقدر رعیت بر برگبار او و شاخهای او خار بسیار باشد که اکثر
 زرد و شمر وی مقدار گردگان قمار و ترنج و تیز دافع کف و سرفه باد و مولد صغیر و در و قلم
 گرم و خشک مقوی چنان اگر پنج مازده وی ریزه کرده بطریق چوبه چکانیده یکما شبه برگزین
 قوت باه اساک کند جلوت زده را طلا کردن مفید بودی بنیل سپرد اگر بعل لاند او ننگه
 همزه و سکون و او و خفا و نون فتح کات و سکون نهانش زنگی بعضی کم بعضی یاده و برگش
 ستر بعض بقدر و انگشت سنگشت خوش بقدر برگ غریب اغلب گلش خار دارد و دانه های
 خور و ذریه ریزه کوچک از تخم پیاژ و مشابیه با و قلم بود یکی را شش سرخ و دیگری را سفید
 تخم و باضم و بغم باد و در نماید و دافع نفخ شکم و بواسیر خارش و در شکم زایل گردد **فصل**
الها و الهو و الیهین بفتح همزه و سکون او کسر بارسی مخفا و نامی و سکون یار
 تحتانی و سکون نون اسم انیون آود و نون فیم است قات چهار قسم است سفید از خار
 گویند یعنی بهم گفته دوم سیاه از تار آن گوید سیوم زرد از ناکشند گویند چهارم مخلوط به
 رنگ از اسار نون نیز خواص انیون کتب نامی بتفصیل مذکور است اسیل بفتح همزه و سکون
 با و فتح بار موحده و سکون لام اسم موبیست در بابیاد الیم بفتح همزه و سکون با و کسر همزه
 یا تحتانی و نیم اسم بر از شاد است **فصل الیا و التحتانی** اینست بکلف و سکون تحتانی
 و خفا و نون و سکون و نون قانی بندی بفارسی خشت در نسخه اکرقت نمی استعمال شد بهتر و
 درین بابی است دیگر فواید بتفصیل در تحفه المومنین جزوان مذکور است یا حبل بکسر همزه
 و سکون یا تحتانی و فتح جیم مشدود و سکون لام قسمی از نیت است ایست که کسر همزه و سکون
 تحتانی و خفا و نون و ضم کان فارسی سکون هجتمه و زحمت تخم است شیخ الیم و در
 صغیر و بغم چنانم و سوار و بر مقوی پنجم بفارسی شگرت یا الیو بکسر همزه و سکون یار

اصلاح بوزن لغوی است
 بهتر از صحر است
 از هر دو سبب افتاده
 شود و صحر الیوانه و الیو
 گاه نمانی بلند سکن
 از حق بود و صاحب است که
 اذن نه دود و اگر از سباب
 تواریفت و درین فصل بیان

تسبیح نبوت جگر کجاست
بوی خوشی که در غایت

بوی خوشی که در غایت
بوی خوشی که در غایت

بوی خوشی که در غایت
بوی خوشی که در غایت

بوی خوشی که در غایت
بوی خوشی که در غایت

بوی خوشی که در غایت
بوی خوشی که در غایت

فتح با موهبه و الف فتح لام و سکون با اسم شهرت با و یان خطای بفتح با و
موجده و الف کسر ال فتح یا و تحتانی و سکون و نون در متعارف مثل قانون مذکور و تحفه
و جز آن احوال این نادیدم بیکدیگر درین مان بسیار یافته میشود و نه ایست سرخ مائل تیرگی
مغیر الود و در میان آنکه کوچک بمقدار خسته تمر یکس خسته تمر گن و و این بار یک کلام که
بجای او کشته ده و تخمش میان او نمایان همراه چای خطای استعمال کرده میشود
گرم است و مقوی معده و محلل ریاح و مصلح چای مقوی فعل آن حصار ریاض الفوی
گویند گرم و خشک و در اول و گویند تر است باضم و مقوی معده و در مرغ و اجش است
و محلل بلغم و ریاح و در بلول و متخمد و چون در بلغم همراه چای و در رطوبتی و قاقله صفی
استعمال نمایند در جمیع افعال خود قوی گردد و بار موهبه با موهبه و سکون الف
و زار هله و ضم میم و سکون واو و قوت است یا زنی بفتح با و موهبه و سکون الف
جهله و کسر و سکون یا تحتانی بعضی گفته اند اسم نریمی است یا لپشیر بفتح با و موهبه و سکون
الف لام و فتح با و فارسی تشدید تا و فوقانی و سکون را و جهله اسم جوان است یعنی
صاحب که با کوچک با لک بفتح با و موهبه و الف و سکون لام و فتح کا و الف بفتح
کاف الف او هم آمده است که بالوا اسم ریت سرد و خراشیده آینه یا ل حیر
بفتح با و موهبه و الف و سکون لام و فتح جیم فارسی خوار و سکون جهله اسم شهرت
باست که بفتح با و موهبه و الف و سکون سین جهله ضم تا و فوقانی و سکون
اسم تپو است خواص این نیز در اینجا گفته خواهد شد
موجده اول و ضم با و موهبه ثانی و سکون فا و لام هم یکبار است و در بحث کافیه
بفتح با و موهبه اول و سکون بار ثانی و کسر و جهله و سکون یا و تحتانی است هضم است

بجای آب عرق غلبه
نوشه اکثر در ریاض که حرارت
کویه احساس کرده در از غایت
کرب و اضطراب خود را در کای
سردا یافته و آب سرد و بیهوش
بریزانند و بیهوشی صحت
عافیت بخشد و اگر داره
شود و در رسیده و در کای
از اسقام و معذل سفید و در
و دما شمر و دگر سفید و در
در کلاب سه تونه سه تونه که
انسان فاساد بر معده و هم که
هماد سازد و بعد نصف گری
از اسقام این فساد دواز
نی بخورد که اکثر خیا
و دما شمر و دگر سفید و در
بجای آب عرق غلبه
نوشه اکثر در ریاض که حرارت
کویه احساس کرده در از غایت
کرب و اضطراب خود را در کای
سردا یافته و آب سرد و بیهوش
بریزانند و بیهوشی صحت
عافیت بخشد و اگر داره
شود و در رسیده و در کای
از اسقام و معذل سفید و در
و دما شمر و دگر سفید و در
در کلاب سه تونه سه تونه که
انسان فاساد بر معده و هم که
هماد سازد و بعد نصف گری
از اسقام این فساد دواز
نی بخورد که اکثر خیا

و در کلاب سه تونه سه تونه که
انسان فاساد بر معده و هم که
هماد سازد و بعد نصف گری
از اسقام این فساد دواز
نی بخورد که اکثر خیا

اینکه هر مرضی نوشانه آب پیاز بشرب یا طالب فایده میکند بعضی مردم در طالب سینه بسیار و همچنین نموده و بخورند و بپاشند و علم زیان ندارد

پنج پستہ میخوردن ذیالافتاق
دو میان امیر

از خوراک این میوه
می یابند

انچال شہر شاہدہ

وضع و در پی
مواضع بکار میباشند
موران محراب

بار موحده و سکون سین جمله تاء فوقانی و در جمله فتح لام و سکون کاف فارسی نون
 چچوه است معنی لفظ مذکور و نیز نه جانهها **فصل الشین** الحجه الشکرا انا اکبر بر حده
 و سکون شین مجوز ضم نون و سکون کاف و در جمله و الف و خطا نون تاء فوقانی و الف
 ثانی نیز و خرد افزا و دافع کرم شکم و دو مایل و یوز و فساد و یغم و در بحث نوشته که شمر
 از کینه است تا هر ابر بر دو قسم اطلاق آمده است لبشاش کبکرا موحده و فتح شین مجسمه
 و سکون الف و سکون شین مجتمه فی بعضی نوشته اند اسم سطر خود در **فصل**
الکاف پاک بضم با موحده و سکون کاف اسم بکن است و در فصل کاف فارسی
 بیاید بکجی بفتح بار موحده ضم کان کسیرم فارسی سکون یا ایتحانی قسم ویم ویم
 هر دو شیرین تلخ و سنگام بضم تیر و تر و شک و طین و قفاح و مشتهی طعام و دافع فساد
 خون و صفرا و تنگی نفس و جذام و پیر میوت و کرم شکم و مفرج و منشط و تخم و افزاینده
 صفرا و دافع برص و فساد و یغم و بار و از جمله سیات ای کاین بفتح با موحده و کاف و الف
 و فتح یا ایتحانی و سکون نون بزبان سنسکرت جهانیت گویند بکه تنذک بکسر
 بار موحده و فتح کاف با و بندی و کسر تاء فوقانی و خطا نون و ضم دال جمله و سکون
 کاف قسم غنید و است و در بحث تا بیاید بکل بفتح با موحده و ضم
 کاف و سکون لام اسم موسری است **فصل الکاف**
الفارسی بکل بفتح با موحده و سکون کاف فارسی
 و فتح لام و الف بعضی نوشته اند که اسم بوتیار است و در فقه
 مایه گیر گویند و بعضی گفته اند اسم سفین بر است بکن
 و فتح آن و کاف فارسی و سکون نون بکله با موحده

این اشرفی را می شناسند چون در
مغولستان و در آن دشت که
که در دشتها و دیگر نموده و بعد از
در آمدن که نامش در این است
میگویند که این نامش را میگویند

۳۹

از آب حیوان آب می خورد
است ظاهر این نیز
استاده و بظلمات نزدیک
این هیچ نیست در کنار خود
چون این شهر که مومن
در راه خود نزدیک است
در راه خود نزدیک است
در راه خود نزدیک است

شهر و دهان

ابست که یکدیگر را می بینند و آن
یاد ادم یار و غن کا و اغانی
فصل بیست و دوم در بیان
و بیای که می بینند و آن

بالذات جود از آن که می کند
 او را ندان و مود می کند
 خود خوردن و در آب سرد
 تو این صفت را نیست که
 میسود و میسود
 در کمال و در اول
 بخورد و میسود و در اول

بالذات جود از آن که می کند
 او را ندان و مود می کند
 خود خوردن و در آب سرد
 تو این صفت را نیست که
 میسود و میسود
 در کمال و در اول
 بخورد و میسود و در اول

خواص اختلاف است صاحب نوشته است که چون نخود خشک را در اول بال بخورد تا میل
 هر یک از آن یک عدد نخود را مالیده و مجموع او را در لبت بسته از میان هر دو پا و از آنجا لا شانه
 را بسته بجان قصبه باندانند در آخر آنجا جمیع نخامیل بر طرف شود و شش نامی میگفت که در
 تجربه من هم آمده است مجرب است **فصل** لبا را بهنگر ابلق یا موحده و تخار و دوزخ
 فتح کاف فارسی را بهنگر الت بیارده دارد و ششهای باریک بعضی اشاههای سفید
 و بعضی سیاه و برگ تور شخ و برگ مشابه بود و قسمی از بهنگر است که از آن که بهنگر
 گویند نهال آن بلند و دراز و کتان بود و تخ و تیز و گرم و خشک و معالج جلد بدن و رفع فساد
 بنم و ماضی دندان چشم و صداع و جذام و در جلد است چون تخم بهنگر را در نیم سن
 تخم با و خیسایند و زمین صاف بکارند و بجای کاب شیره بلاد دهند یک پی سفید بگویند
 در شش فروز و زرد بزرگ شود چون آن پی سیاه شود از پی برگ کرده در سایه خورشید سازد و
 بپایند و آنچه به انگشت براید بشیر که و نخود که یا کب شود و اگر شیش او در دیکت نه بکند و
 خشک کند و هفت مرتبه در شیر تشقیه داده و خشک کرده بر مرض صاحب جام هر روز یک
 گندمت اند و نخود مرض مذکور را مثل شود و تخم کوفته با کبی سیاه و شکر بخورد و در شکر از این
 و مقوی شام یا صبح است در چهار بار و بر است بهنگر و در پیله مسافه ادویه او فله سازد از
 کجا کرده بخورد در چهار بار و تابستان با کبی بهنگر و نخود و جمیع یا مری مخطوطه اند و
 سیاه دارد و تخم بزرگ قبول هر که بخورد نه مقدار و طبیبش کرد و بهیچ چیز بهتر نیست
 شش و بنم آن و کون و مود و سکون او و چول و جم و فتح با و فارسی و مافوقی
 شد و مفتوح و سکون او و بهیچ چیز بهتر نیست و در نیم جلد هم آمده یعنی بهیچ چیز درختی است
 تخم درخت بهیچ چیز بهتر نیست و در نیم جلد هم آمده یعنی بهیچ چیز درختی است

۴۴
 بدانند که هر چه در این کتاب است
 در این کتاب است که هر چه در این کتاب است
 در این کتاب است که هر چه در این کتاب است
 در این کتاب است که هر چه در این کتاب است

در این کتاب است که هر چه در این کتاب است
 در این کتاب است که هر چه در این کتاب است
 در این کتاب است که هر چه در این کتاب است
 در این کتاب است که هر چه در این کتاب است

چندی از کتب اینجاست که در آنجا آمده است که
 در سال چهل و پنجمی گفت که
 این پنج اگر علمی و ادبی و تاریخی
 پس باید که احضار او را
 استناد به وی حرکت کرده
 باشد و بعد از آنکه بود
 بودن این پنج بر طبیعت خود
 و بعد از آنکه با خبر ماست از وی
 استناد به وی حرکت کرده
 باشد و بعد از آنکه بود
 بودن این پنج بر طبیعت خود

و بدترین ادویه است و غرضش بیغایله است که بر تمام آل آمده مگر بعضی اقتریه شدیدی بحرارة را
 نباید ادویه ای بکثیر موصوفه و مسکون یا در تحتانی اسم سفرجل است بهر چه در تمام با موصوفه
 و با و در فتح جیم فارسی خضار با فتح تا و فوقانی نشد مسکون را و همه بعضی غرض و او یک
 تحتانی نشد تا اندیشی بی چه تر سردگران و ملین و مقوی فرازنده اخلاط ثلثه لبرجی مخرج
 گویند و که بوی گلکن بول نیز گویند و در کاف بیاید بهر چه در تمام با موصوفه و
 خضار و او مسکون را و در تحتانی مجهول و خضار و لادن و فتح تا و فوقانی و مسکون را و همه
 فتح و او مسکون را و همه ثانی چون ستوا ترکیه خور و جوانی افزاید و موسی سیاه شود
 و خضار مسخلم گردد و در وقت افزاید اگر چه در خور و از بدن بوی خوش آید و اگر
 بدن اسهال نماید لبرجی مسخلم گویند بهر چه در تمام با موصوفه خضار با فتح را و همه
 مسکون الف و فتح میم و مسکون او همه ثانی غسل است که سفید و شفاف و صاف باشد
 گران است و در فتح رکن پت بول غلیظ کن بهر چه در تمام با موصوفه و خضار و لادن
 و لون کاف فارسی اسم قنب سبب میانی نیز گویند تیر و تنخ و گرم و سبک و با بصر مشطی
 و دافع فساد و بلغم و دوش بی شعوری و بدی گوئی و گلاب از افراط و جلا میکند
 و بکسی که زهر خورده باشد صاحب شکوه می نویسد که در بنگالای عمارتی می ساختن لوحی یافت
 که بر آن این ترکیب مکتوب نیز نوشته بود که هما و یو همیشه مال میکرد و ماسک زیادتی با
 که داشت بسبب همین ترکیب و نیز صاحب شکوه می نویسد که این هم همین ترکیب است
 اگر تو اید که تخیر می شود یا نیم بگیر و بهر چه در تمام با موصوفه و خضار و لادن
 شتره باشد که زبان سبک بکشد بهر چه در تمام با موصوفه و خضار و لادن
 جیم فارسی با خفی تا و فوقانی نشد و مسکون را و همه این عبارت اول تحویلی

صفات قنبره پاش
 و بدترین ادویه است و غرضش بیغایله است که بر تمام آل آمده مگر بعضی اقتریه شدیدی بحرارة را
 نباید ادویه ای بکثیر موصوفه و مسکون یا در تحتانی اسم سفرجل است بهر چه در تمام با موصوفه
 و با و در فتح جیم فارسی خضار با فتح تا و فوقانی نشد مسکون را و همه بعضی غرض و او یک
 تحتانی نشد تا اندیشی بی چه تر سردگران و ملین و مقوی فرازنده اخلاط ثلثه لبرجی مخرج
 گویند و که بوی گلکن بول نیز گویند و در کاف بیاید بهر چه در تمام با موصوفه و
 خضار و او مسکون را و در تحتانی مجهول و خضار و لادن و فتح تا و فوقانی و مسکون را و همه
 فتح و او مسکون را و همه ثانی چون ستوا ترکیه خور و جوانی افزاید و موسی سیاه شود
 و خضار مسخلم گردد و در وقت افزاید اگر چه در خور و از بدن بوی خوش آید و اگر
 بدن اسهال نماید لبرجی مسخلم گویند بهر چه در تمام با موصوفه خضار با فتح را و همه
 مسکون الف و فتح میم و مسکون او همه ثانی غسل است که سفید و شفاف و صاف باشد
 گران است و در فتح رکن پت بول غلیظ کن بهر چه در تمام با موصوفه و خضار و لادن
 و لون کاف فارسی اسم قنب سبب میانی نیز گویند تیر و تنخ و گرم و سبک و با بصر مشطی
 و دافع فساد و بلغم و دوش بی شعوری و بدی گوئی و گلاب از افراط و جلا میکند
 و بکسی که زهر خورده باشد صاحب شکوه می نویسد که در بنگالای عمارتی می ساختن لوحی یافت
 که بر آن این ترکیب مکتوب نیز نوشته بود که هما و یو همیشه مال میکرد و ماسک زیادتی با
 که داشت بسبب همین ترکیب و نیز صاحب شکوه می نویسد که این هم همین ترکیب است
 اگر تو اید که تخیر می شود یا نیم بگیر و بهر چه در تمام با موصوفه و خضار و لادن
 شتره باشد که زبان سبک بکشد بهر چه در تمام با موصوفه و خضار و لادن
 جیم فارسی با خفی تا و فوقانی نشد و مسکون را و همه این عبارت اول تحویلی

و در آنجا آمده است که در آنجا آمده است که
 در سال چهل و پنجمی گفت که
 این پنج اگر علمی و ادبی و تاریخی
 پس باید که احضار او را
 استناد به وی حرکت کرده
 باشد و بعد از آنکه بود
 بودن این پنج بر طبیعت خود

و در منزلت آب و در حلقه اسباده
 و در منزلت آب و در حلقه اسباده
 و در منزلت آب و در حلقه اسباده

و در منزلت آب و در حلقه اسباده
 و در منزلت آب و در حلقه اسباده
 و در منزلت آب و در حلقه اسباده

و در منزلت آب و در حلقه اسباده
 و در منزلت آب و در حلقه اسباده
 و در منزلت آب و در حلقه اسباده

و در منزلت آب و در حلقه اسباده
 و در منزلت آب و در حلقه اسباده
 و در منزلت آب و در حلقه اسباده

و در منزلت آب و در حلقه اسباده
 و در منزلت آب و در حلقه اسباده
 و در منزلت آب و در حلقه اسباده

وینک پیلج در دوا اشکلهای
 راجحه و سرطان و بیهوشی و جگر
 سیاه و یا بوجو لیا و اقسام
 خون بسیار و طبع حار و سرد
 عادت افعول و بیست و یک
 و طبعین صلابات و تقطیر
 و نباتات مختلف و طوالت غوطه
 و مری و یول و عرق و خلل و مواد
 و تقطیع سار و دملط و مری و یول
 و طوالت و تقطیع و تقوی باه
 و دفع مواد و تر و کرم و سوز
 و یک و کنت و نگار و سار و مری
 و جگر و دوا و تناسل و تقوی
 و اثر و کثر ایدان و در برین
 و سوزن و حسیه و دفع و سیت
 و در احتیاط و مری و کرم و سوز

وقتی که استسقا را در مرض ل سوزن در اعضا و ریه فساد و زهر و فتنه نفس کرم شکم و یا در گوله
 و در مایل و شور و حالین سهال یا فلفل یا بار فارسی الف فتح تا در فوقانی بندی سکون
 لام نمی تیج است در خواص مثل ساهی است و طعم شیرین یا ماندک یا بار فارسی و یا
 و خضار و نون فلفل جمله بیکه و سکون کان ستر و تر و گران و دفع رکت و فساد و باور و فقا
 شکم و بسیار که بهی و بفارسی فخره گویند یا تشل یا بار فارسی و الف و خضار و نون و فم
 شلین مجبه و سکون لام قوی از نوا است یا لک یا بار فارسی و الف فتح
 لام و سکون کات از کزین ترین سبز به است اجری اسفناغ است ستر و گران
 و طبعین و یا در اکثر و بلغم اخرا و فضاخ و در دفع تنگی نفس و کتب که می تند که سکر دارد و این
 در سیتانده بیان یا بار فارسی الف نون تر و تلخ و در فتنه کرم و طبعین و بهی طعام
 و مضر و دل و فزاینده نمی طاف فساد و بلغم و باد و خون و معطر کننده بوی دهان و متقی
 او سار و دهن بدن نافع ماندگی و مخنن شکلیقه و عرق او بر تقویت معده و مضمحل
 و دفع برودت مزاج و از ناله قوی و در شکم تجربه رسیده خصوصاً همراه ادویه مناسب
 هر مرض در گرم بودن او و زرد رانم و اطباء یونان سواک شنج بوعلی مشبهیت
 و اکثر اطباء رکنه موافق شنج اند و بعضی افرجه حاره خوردن آن سبب جوشش
 دهن و ترکیدن زبان میگردد و مصلح آن مغز بادام مقشره و مغز خربزه و لیکن آن که
 و در مصلحت و در تقویت باغ زیاد خواهد شد یا رسق پیل بفتح یا بار فارسی الف فتح
 جمله و سکون سین جمله و کبر فارسی سکون یا شختانی و فتح یا بار فارسی سکون لام
 بیل است یا را یا بار فارسی الف را و جمله الف ثانی یا و بعضی الف ثانی یا
 زبان منکرت نیز که گرم است و تقوی نو چشم و دفع جدام کرم شکم

فکته و علاج یا و سوسن با فلفل
 و تقوی و طوالت و سوزن و سوز
 الف نون تر و تلخ و در فتنه کرم و طبعین و بهی طعام
 و مضر و دل و فزاینده نمی طاف فساد و بلغم و باد و خون و معطر کننده بوی دهان و متقی
 او سار و دهن بدن نافع ماندگی و مخنن شکلیقه و عرق او بر تقویت معده و مضمحل
 و دفع برودت مزاج و از ناله قوی و در شکم تجربه رسیده خصوصاً همراه ادویه مناسب
 هر مرض در گرم بودن او و زرد رانم و اطباء یونان سواک شنج بوعلی مشبهیت
 و اکثر اطباء رکنه موافق شنج اند و بعضی افرجه حاره خوردن آن سبب جوشش
 دهن و ترکیدن زبان میگردد و مصلح آن مغز بادام مقشره و مغز خربزه و لیکن آن که
 و در مصلحت و در تقویت باغ زیاد خواهد شد یا رسق پیل بفتح یا بار فارسی الف فتح
 جمله و سکون سین جمله و کبر فارسی سکون یا شختانی و فتح یا بار فارسی سکون لام
 بیل است یا را یا بار فارسی الف را و جمله الف ثانی یا و بعضی الف ثانی یا
 زبان منکرت نیز که گرم است و تقوی نو چشم و دفع جدام کرم شکم

سنج سبب است که این نوع
 سنج را سنج میگویند
 سنج را سنج میگویند
 سنج را سنج میگویند

یونانی بسط غون مکتوب است پانچ بفتح باو فارسی و الف و جیم هم نمی نرود هست
 پانچ بفتح فارسی و و است خوشبو که آنرا غفلک میگویند پانچ بفتح باو فارسی و الف
 و کسر غمره و یا و تختانی مجهول پانچ بفتح باو فارسی و الف کسر غمره و فتح جیم و یا تیر گویند ام
 کرایع است یا تله بفتح باو فارسی و الف کسر و فتح قانی و لام الف اسم باو دل است
 یا ریحات بفتح باو فارسی و الف و سکون و او جهله فتح جیم و الف تا و فوقانی یا جهله
 نیز گویند بفتح باو فارسی و الف و جهله فتح باو موجود و فاضا و او نشاید ال جهله و سکون را
 جهله گفت و میگوید که ماس باو را و در کند و می نیاهد نماید و موجود پس صحن او است یا لنگه
 بفتح باو فارسی و الف فتح لام و سکون نون و فتح کات و الف اسم یا لک هست
 الباء فارسی و پانچ بفتح باو فارسی و کسر باو فارسی ثانی و سکون یا تختانی و فاضا
 و الف جانور مشهور است شعرا و سبب کثر و اشعار و باو انواع بسته اند و در موم و شکل
 مشبها آواز نماید که سبب حیان سوزش عشاق گردد گوشتش دفع فساد و بوی غیر
 و با پنجاه نوع صفت است پانچ بفتح باو فارسی و کسر باو فارسی ثانی و سکون
 تختانی و فتح تا و فوقانی و فاضا و بعضی الف نیز آمده است و او را در موم و شکل
 و رنگ است گویند از چند سال به او کرده خواص و نه در کتب یونانی و نه در کتب عربی
 از اینجا که این دوا در دیا را بسیار مستعمل گردید لاجرم خواص و از دست فراموشی
 همه تجربه خود مرقوم ساخته است مدو غیر نام در بعضی اندکی طول نیاید و در
 بقدر قافوس و در وسط پست بلند می دارد و تیره رنگ در بعضی تیرگی زیاده و در
 در خواص نوشته اند که اگر کسی این تخم را در دست خود برسمان بندد اثر جادو و جادو
 بیکایع انکاس گردد و اثر جادو بجا و کند و در اگر بخوردن کسی که زیاده

شد باز عود کرد و سبب
 ماه اجمال داشت از خیابان
 ج معاذ خدا بسط
 صفت موم او با کلیه بوی
 نوع سیم و کاه در آنجا
 سبب باشند و با درنگ و
 جراتش و با صلاح ایود
 به سبب باشند نوع
 حیا و آنکه از این باب
 ۵۳
 و بدین باشد و سبب و سوزش
 باو باشد علامتش آنست که در
 وجه در بعضی باشد و حرکت
 کند و در بعضی این نوع علامت
 و باقی مسامحات غیر از استعمال
 و در بعضی دیگر از استعمال
 و در بعضی دیگر از استعمال
 و در بعضی دیگر از استعمال

این تخم را در دست خود برسمان بندد
 اثر جادو و جادو بیکایع انکاس گردد
 و در اگر بخوردن کسی که زیاده

اینست ازین که این غدا
 نام که در این غدا
 اینست ازین که این غدا
 نام که در این غدا

بدست ازین بر دل گرد و پیش کسی که این غم نام باشد باید بود هرگز زنده اگر یک
 سرخ و سرخ و آب سبیده بخورد و در صد و پنجاه شریعتی بخشد و بر ایاد و سر نیز
 قطع نماید و قلع و قمع نماید اگر کسی پیشی پیشی افتد دندان او را از چینی بزنند
 این تخم را سوخته و بخورد و از پیشانی تا بر ستگاه هوا اندک موی کشید کلاک زدود
 قدس که این موی بریزد و پیشانی نیز بر سر و شرات الارض اودن نماید اگر خوش
 از تخم بند نشود باید که سفوف این تخم اندک درون زخم بپاشند و هم که از تخم چسبانیاید
 بر بندن خون بند کرد و چون پیش از آمدن تب لرزه بگذرد چهار گندم در آب سبیده
 بخورد از تب لرزه زایل گردد و یا تخم نیمه و نیز تخم برادر و ملات بسیار معنی است حتی
 که نوشته اند اگر طبلش برآمده باشد بخورد و بعد براید و بجهت تمام سال معنی اگر این را در بزم
 بخورد ازین تخم ازین باک کند زنده را دفع گرداند و اگر این تخم را در ورق تریاخذ در درخت
 کجی بریان کند بعد از آن کله خارش آشک جزو آن بر طوط سازد و اگر کسی سر دادند
 باشد پیشی پیشی افتاد و باین غش برود و درین او پندازند که فرودد و اثر بر پاهای
 گردان و اگر کسی دست یا پدید فایض شل باشد این معنی آن بافع کید و اگر زنی را حیض
 بوزن هشت گندم تخم کور را سوخته و در نفع بسیار نماید اگر از زخم رگ کسی منقطع شد
 باشد یا دندان میان هر دو دندان گ سفوف این تخم بر کرده و حل نموده بن بپاشد
 درست گردد و اگر جالور بر پای یا دندان بر جکوب کجی یا یهائی یا شهابی بود
 فرود سوختن بسیار شود این تخم را سائید ضایع نماید و شفا یابد و بر تقویت است
 و بر لایه ازین در ده کرده و یا و اما اثر شربت اندازند یا نروده روز گردانند ازین
 نذر وقت نام یکا شربت آن خورد و با نفع بخشد و بر رسوایان نیز گردانند

اینست ازین که این غدا
 نام که در این غدا
 اینست ازین که این غدا
 نام که در این غدا

اینست ازین که این غدا
 نام که در این غدا
 اینست ازین که این غدا
 نام که در این غدا

۵۴

اینست ازین که این غدا
 نام که در این غدا
 اینست ازین که این غدا
 نام که در این غدا

که روح از جسم باشد دراز باشد
چون چینی خون و الطیف ساخته و با غای فاسده
و روح کرده روح و بدن
چون آب سرد و آب جوشان
خامه در تقاضات کمال
سایه آوازه عظیم بلوریکه
آفتاب بیدار می باشد

تحلیل نماید را قلم بر می نه و در شکم بقدر و معاشه و زیاده و کم از آن در گلاب باید استعمال
نموده نفع کلی بخشد و در مرضی طعام لبش گذشته بود و چند کس صبح آن طعام را خوردند
همه قی نمودند و قی بند نمی شد و بر اعضا بعضی اثری کم و در تیرگی ظاهر شده بود و در
دیگر همراه نبود و الا بعد از آنکه در همین دوادر گلاب باید با وزان مختلف استعمال فرمودند
نفع کلی بخشد و در صورتی که قی بند نشود مکرر استعمال بعد از آنکه آخر الامر قی بند شود
پس پویش بفتح بار فارسی و نیم بار فارسی ثانی و سکون و دفع تا در فوقانی بند سکون
نوزن آنها بشاید بقدر که زیاده و کم از آن نشانه های باریک اند بر کش بقدر یک گره و کلاه
و آنها بقدر که عین شل و آب سرد و انگون سبز و آخر سرخ رنگ یک گره و در رنگ گنجی و
بالای آنها غلات باریک و برگها و او را اگر گرم نموده بر او رام بندند تحلیل او را مینماید
و پنج او را در آب باید ناصور و اندازن یا فقیه بآن اندوده کرده در سونخ ناصور بگذارد
در چند روز ناصور خنک باشد و در فصل الساء و القوقانی پتھون بکافور
و فتح تا در فوقانی و نهار و دفع و او سکون ثانی است پتھون پتھون پتھون
فارسی سکون فوقانی و با فارسی ثانی و الف فتح بار فارسی ثانی را در حله الف ثانی
تج و در سوزن و سبک قابض شکم و دفع و صفر و بلغم و خون سوزش و اعضا و گردش
و تشنگی و تب با و انگیز فارسی شاهره گویند پتھون پتھون پتھون پتھون پتھون
و فتح شین مجر و با اسم فایده است پتھون پتھون پتھون پتھون پتھون پتھون
نیزه و جمیع حیوانات اگر در خشک و در دیگر خواص میان حج و تفاوت اند اگر در خشک
در در گره و رفع شود و اگر با کافور و رقیق و گاو و گرش کنند و در دندان بپاشند
کردن طعام نماید شکم بر اندازد و گاو و گرش در دندان اندازد و کین

این پنج بصورت نوعی بود
انها را گفته بر طرف کین
فائده این پنج در میان
تا در نفع میکند و کین
مرضی بپایست خاطر نک است
اگر احیان بسوزن نشود
حلق و سوزن بکین
بیشتر و در نفع و کین

۵۵

در دما و این پیشه یاز
شربت و در دندان عاملی
فاما اگر این علت این بود
بافتاده استمال کنند فائده
عظیم یافته اندان خطر فائده
بسیار شود و طایق این و ما کیم
نموده و در نفع و کین
در دم بود و در نفع
در نفع و کین
در نفع و کین

بازگ و کامل شدن
از دندان متعده و او
بالکلیه بر طرف شد
نوع چینی و در نفع
در نفع و کین
در نفع و کین

در این پنج در فاعل نفع
 بیمار بکین معنی است
 در آنست که با فاعل
 ازین پنج فاعل را میگویند
 این پنج فاعل را میگویند
 این پنج فاعل را میگویند

نیز مستعمل شده و در قرائین کشیده نیز استعمال میکنند و غیر شخصی یا بیان دویه عالمی نموده
 هرگاه او را تازه و سبز میادند فاعل کثر میگرد و قبض میخواند و هرگاه خشک نموده میادند
 فاعل میکرد و قبض نمی نمود پیر خلیقی بضم با و فارسی و تشدید با و فوقانی و سکون را و جمله
 و فتح جیم و سکون و کسرون و یا و تحتانی اسم چنانچه بچینی است **فصل** **الاستاء القوقانی**
بندی **پول** بفتح با و فارسی قسم تا و فوقانی بندی و سکون لام شمره منوبی
 مشکل نهال بیاره واد بندی است مشابه به کندوری و کجوری و اکثر در نهال و عسل
 میکارند و از آن ناخوارش میسازند نهال و همراه گوشت میخورند گرم و تیز و هاضم و تقوی
 و بهی و مشتی طعام و دافع سرفه و فساد خون و اخلاط ملته و تب و دیمل شود و قاعل گرم
 شکم و برگ آن سرد و دافع فساد و صفر و بیاره آن بغم میخ آن تند و ملین و شمره او
 دافع فساد و اخلاط ملته و در تقویت معده تجربه بر رخم هم در آمده و مزاجش معتدل و گر می
 سردی پیر بفتح با و فارسی کسرو فوقانی بندی یا و تحتانی مجهول را و چهار و الف و کسرون
 اسم بر کسرت و ان بناتی است که در آب کناره دریا و رود از آن بویا میسازند و در آن
 آن بقدر قاصد انسان زیاده از آن عروض او زیاده از یک انگشت است خاکستر
 بسیار محض سرفه خشک اگر بر جز احتیاج باشد خشک گردانده اگر در سر که تر کرده و خشک است
 سائیده بر ناصو پاشند تا نفع آید و خاکسترش بوی آکله و نفث الدم نیز بکار آید **فصل**
البحیم بفتح با و فارسی سکون جیم کعبری کا سحر گوینا قسمی را که طبی است **فصل** **الکد**
 الکد که ناپی منی بفتح با و فارسی سکون ال جمله و کسرمیم و نون و سکون
 یعنی کل کند و خورد و شیرین سرد و گران و مشتی طعام و قابض شکم و دافع سرفه
 و خون هر بزرگی نیل و گردید پدم چارنی بفتح با و فارسی سکون و کسرون

از آنست که با فاعل
 ازین پنج فاعل را میگویند
 این پنج فاعل را میگویند
 این پنج فاعل را میگویند
 این پنج فاعل را میگویند
 این پنج فاعل را میگویند

۵۷
 این پنج فاعل را میگویند
 این پنج فاعل را میگویند
 این پنج فاعل را میگویند
 این پنج فاعل را میگویند
 این پنج فاعل را میگویند
 این پنج فاعل را میگویند

این پنج فاعل را میگویند
 این پنج فاعل را میگویند
 این پنج فاعل را میگویند
 این پنج فاعل را میگویند
 این پنج فاعل را میگویند
 این پنج فاعل را میگویند

بیت نموده اند و شصت و نه
 استقامت و از هیچ وقت
 اینها را از هیچ وقت
 اینها را از هیچ وقت

است و اصل مرقه نیز دارد و متن را قوی کرده اند و باید که گفت بزرگوارید و بر شما افتخار
 فارسی را در جمله فتح باو فارسی ثانی و تشبیه و قوتان و خفا و سکون الف هم است
 بر لون بفتح باو فارسی با و جمله قسم لام و سکون و فتح نون هم پهلون و فصل
 السید المجهول است با کبر فارسی و سکون سین جمله تار و قوتان و الف شیرین
 و گرم و حیرت کردن و بهی و مصف و خون و اف و خا و با و بوم و دیر و گوشت و بوم و فتن گویند
 فصل الشیل المجهول شکرمول بضم باو فارسی سکون شین و مجرم و فتح کاف
 سکون که جمله قسم هم سکون و لام هم هم سکون مول است خواص از اینجا جویند فصل
 الکاف یکمان بفتح باو فارسی کاف و کاف و خفا و الف نون کسیر و حیرت و یاد
 شحال و بهی و سکون ال جمله یگوند جنطیانا و اد و طلیه و قه و بهی و مال و کاف و حیرت
 یکمان بفتح باو فارسی یکمان و حیرت و یکمان و حیرت و یکمان و حیرت و یکمان و حیرت
 و یکمان و حیرت و یکمان و حیرت و یکمان و حیرت و یکمان و حیرت و یکمان و حیرت
 دارد و در است ملین نیز دافع پر میوسوزان و سنگشانه و از سهول هم مروج بود که
 خفا و نصف یکمان بفتح باو فارسی کاف و کاف و خفا و الف نون کسیر و حیرت و یاد
 خون بن و دیگر و بوم و جنطیانا فصل اللام یلاس بفتح باو فارسی لام
 و سکون سین هم شکر و حیرت و یکمان و حیرت و یکمان و حیرت و یکمان و حیرت
 از و در گش و موش و بطولانی طول و عرض و یکمان و حیرت و یکمان و حیرت
 و بهی و دافع و مایل و شور و با و گوشت و سکون و بوم و کسیر و حیرت و یکمان و حیرت
 که هر پلاسی گل و سفید باشد و تخم و گل و پسته و هر که بخورد و باطن و حیرت و یکمان و حیرت
 رسد و بهی و حیرت و یکمان و حیرت و یکمان و حیرت و یکمان و حیرت و یکمان و حیرت

در است و اصل مرقه نیز دارد و متن را قوی کرده اند و باید که گفت بزرگوارید و بر شما افتخار
 فارسی را در جمله فتح باو فارسی ثانی و تشبیه و قوتان و خفا و سکون الف هم است
 بر لون بفتح باو فارسی با و جمله قسم لام و سکون و فتح نون هم پهلون و فصل
 السید المجهول است با کبر فارسی و سکون سین جمله تار و قوتان و الف شیرین
 و گرم و حیرت کردن و بهی و مصف و خون و اف و خا و با و بوم و دیر و گوشت و بوم و فتن گویند
 فصل الشیل المجهول شکرمول بضم باو فارسی سکون شین و مجرم و فتح کاف
 سکون که جمله قسم هم سکون و لام هم هم سکون مول است خواص از اینجا جویند فصل
 الکاف یکمان بفتح باو فارسی کاف و کاف و خفا و الف نون کسیر و حیرت و یاد
 شحال و بهی و سکون ال جمله یگوند جنطیانا و اد و طلیه و قه و بهی و مال و کاف و حیرت
 یکمان بفتح باو فارسی یکمان و حیرت و یکمان و حیرت و یکمان و حیرت و یکمان و حیرت
 و یکمان و حیرت و یکمان و حیرت و یکمان و حیرت و یکمان و حیرت و یکمان و حیرت
 دارد و در است ملین نیز دافع پر میوسوزان و سنگشانه و از سهول هم مروج بود که
 خفا و نصف یکمان بفتح باو فارسی کاف و کاف و خفا و الف نون کسیر و حیرت و یاد
 خون بن و دیگر و بوم و جنطیانا فصل اللام یلاس بفتح باو فارسی لام
 و سکون سین هم شکر و حیرت و یکمان و حیرت و یکمان و حیرت و یکمان و حیرت
 از و در گش و موش و بطولانی طول و عرض و یکمان و حیرت و یکمان و حیرت
 و بهی و دافع و مایل و شور و با و گوشت و سکون و بوم و کسیر و حیرت و یکمان و حیرت
 که هر پلاسی گل و سفید باشد و تخم و گل و پسته و هر که بخورد و باطن و حیرت و یکمان و حیرت
 رسد و بهی و حیرت و یکمان و حیرت و یکمان و حیرت و یکمان و حیرت و یکمان و حیرت

بیت نموده اند و شصت و نه
 استقامت و از هیچ وقت
 اینها را از هیچ وقت
 اینها را از هیچ وقت

در پنج الود که از پنج که
 سبب نفع این پنج در وقت
 سبب نفع این پنج در وقت
 سبب نفع این پنج در وقت
 سبب نفع این پنج در وقت
 سبب نفع این پنج در وقت

مشد و الف کات فارسی نام گل بنیست شیرین و سرد و دافع فساد خون و صفرا
 و بلغم سبک بفتح باو فارسی خضار لون و کاف بحرانی و بل بشاری لای گویند شیرین
 و دافع سوزش و عضا و بواسیر اما سول یکسره باو فارسی خضار لون و فم ال
 بند می و او مجبول لام یعنی گل سفید که خانه لانه سفید زنده شیرین سرد تر و قابض شکم و دانه
 سرخ باد و خفا و صفرا و دافع امراض حم و او فرو زنده رنگ و پند الو یکسره باو فارسی خضار لون
 و دال چهارمین که الف و هم لام و سکون او دو قسم میباشد سفید سرخ سفید را حوام باین اسم
 مخصوص گویند و اندو آن شیرین سرد و در شکم و پی دافع صفرا بود و تقطیر البول
 و حرارت و تشنگی بر طرب سایه و خور و دافع قشری آورده و دافع او کاف نیز آید و پند الو یک
 و پند الو نیز آید بر چه گنده نیز گویند و نوع دیگر او در مس که از زاده مهوال نیز گویند
 و دیگر است کمال دیگر کاشته بال و دیگر است او و دیگر است او که رکت کند نیز گویند
 این همه چهار شیرین سرد و خشک و نافع و طبع و حایس بول ماده خام و دافع رکت است
 و منی و بلغم و با و فرا و متدوی عضا و میرنم و او نیز آید شیرین پند الو قدسی تلخ است گرم
 و گران الخ چه سبب روده و مدق و بهال صفرا انگیز و هنگام بهنم تمخ و دافع فم
 بلغم و خور و اعصاب هر یک مقام و بحث حرف او و کور است هیچ چه میرنم باو فارسی
 و خضار لون و سکون حیم فارسی و سرخیم فارسی فی و خفا و او سکون یا و تخمانی و را و مصلحه
 یعنی هر پنج درخت شیرین را بر پیل پلاس میل گویند و بر خجی بجای پلاس و خجی
 سرس پند الو شیرینها قابض شکم و نافع و دامل و شور اما س حضا و جوشید
 و امراض حم زنان و افزایند منی و شیرینان و خبر استخوان شکسته و بر گنید و
 قابض شکم دفع فم و بلغم و با و خور و انما اینها نافع است دافع رکت پند الو یکسره باو فارسی

انفاد و دافع الخفاصل و باکلیه
 این هر دو مرض در غلظت و
 صفت از ماده و جع الود که
 است فامده نفع این پنج در
 سبب نفع این پنج در وقت
 سبب نفع این پنج در وقت
 سبب نفع این پنج در وقت
 سبب نفع این پنج در وقت

۴۱
 که از آن سبب گویند
 از باعث فکلی و غیر فکلی و
 توس مسم و جلد و قشری و
 از که و رکت و تواسی است فامده
 این پنج در دوا و سبب خضار لون
 باشد و دیگر او را من صفرا و سبب
 و دافع رکت پند الو یکسره باو فارسی
 و دافع رکت پند الو یکسره باو فارسی
 و دافع رکت پند الو یکسره باو فارسی
 و دافع رکت پند الو یکسره باو فارسی

در سبب این پنج در وقت
 در سبب این پنج در وقت
 در سبب این پنج در وقت
 در سبب این پنج در وقت
 در سبب این پنج در وقت

و دال هندی کسر چهاره سکون یا تختانی و کات اسم کول است پیش فتح با و قاف
و وزن سکون سین همله اسم کپل است بفتح بار فارسی ضم نون و کون سین اسم کج است
پنجایک گن بفتح بار فارسی خفاء نون و فتح جیم فارسی الف خفاء نون ثانوی و سکون
کات فارسی ضم کات فارسی ثانی و سکون ثانی یعنی پنج اجزاء علی و قائمه دارد
و عوض ثانی لام تیره که یعنی پنجایک گل اعنی صاحب پنج انگشتان اسم نزد است
پنجوالی بفتح بار فارسی سکون نون و فاقه مقدمه الف کسر سکون یا تختانی اسم
مرجان است فصل الواو یومی بضم بار فارسی یا مجهول کسر هزه و سکون یا
تختانی سریت بیاره دارد و هم صیاه نفس و سر و تر است گران کتله حنجره که اند
گلو منوم و بی افزاد و دفع رکت است یو در کانیز گوین بضم بار فارسی و سکون
واو و فتح دال همله و کات الف یو در ک بفتح بار فارسی و او مجهول و خفاء و نون
و تشدید دال است و فتح راء همله و سکون کات قسمی از الواو یو بضم بار فارسی
و او مجهول و کسر فوقانی است و سکون یا تختانی ماهی است بسیار خورد گران
و بطن افزا است از دیگر ماهها خورد و تر و طعم شیرین اند و دفع فساد اخلاط و کله
و دیگر قسم است بسیار کوچک مقوی مهبی و شسته طعام و دفع فساد باد و سفر
پورط بضم بار فارسی سکون و او و تا فوقانی هندی اسم نال است یو تشهره
بضم بار فارسی سکون مجهول و او فوقانی کسر شین مجمود و همله و تا قبل کافر است
یو کس بضم بار فارسی سکون و کسر فوقانی و سکون یا تختانی فتح کات و او همله
سکون ثانی و جیم اسم کسج است یو نون بفتح بار فارسی سکون و خفاء نون دال همله
الف شیرین مسرود و بضم و گران و مقوی و مضار و بی و مضرخ دل و از آمله

و مفاد و فی بشره
 و طوبی حال که بسیار
 باین منتهی نموده اند که آن
 حکیم کادالیه

نویسنده محترم
 سید محمد بن علی
 در این کتاب
 از لغت و معانی
 و در بیان
 و در بیان
 و در بیان

تقویت معده دیگر نواید بعدیل و افشرد و اوصلع ابنه و چون یکدام پونج پهلای شکر
 ریزه ریزه کرده در آب بشی نمایند و صبح اندکس مایده بنوشند بجهت حرقت بول سودا
 که بر تریزه رسیده شیرین برودت لبست بول کم لیکن تقویت معده و دل نیاید
 از دریافتن او در آب و همراه طعام میتوان خورد پهلای نفع باو فارسی او هندی و سکون را
 هله نفع دارانی و سکون ال هله نام درختی است نفع فاکل کرم شکم و دانه نفع آن فضا
 بلغم و غول زهر و میوه سکن پهلای نفع باو فارسی فم باو و باجول کاف فارسی
 و گران و قابض شکم و دانه رکت ترپ فساد بلغم پهلای مصل بلغم باو فارسی سکون
 باو و نفع کاف و سکون را و فم سکن او و لام بعضی عوض باو باشد از شیرین و میوه
 یعنی پهلای مصل نخی است تلخ و تیز گرم و شتی طعام و دانه فساد و بلغم و ترپ آماس
 و تنگی نفس و در پهلای سکن جیشک نفع باو فارسی و خضار و سکون نون و کسجم
 و سکون یا و تخمانی و نفع باو و فو قانی و سکون کاف قسمی از لوبیا است پهلای
 بنم باو فارسی خضار و سکون باو فارسی ثانی و نفع را و هله و سکون سین هله اسم
 حل است پهلای نفع باو فارسی خضار و دانه و سکون را و هله اسم یا پهلای
 پهلای نفع باو فارسی و سکون الف و خضار و نفع کاف و را و هله و الف و فم قاسم
 رشته گویند که آن در دار شمعان است کاپیل پهلای باشد تیز گرم و زود فم بود و
 بلغم و غیرگی دهن نفع کند بهال و در پهلای شکری نفع باو فارسی و خضار و سکون
 و فو قانی هندی نفع کاف و کسره هله و سکون یا و تخمانی و از ابر عربی شکر
 گویند تیز و خشک و حار بود رنگ رو را و زرد و سیلان منی و قطیر البول و
 نفع زنان و قی تشنگی را سفید است پهلای بلغم باو فارسی خضار و سکون

این پنج است با عسل و تقویت
 احتیاج احتیاج و تقویت
 حرارت غریزی و تقویت
 بلغم و غول زهر و میوه سکن
 و گران و قابض شکم و دانه رکت
 باو و نفع کاف و سکون را و فم سکن
 یعنی پهلای مصل نخی است تلخ و تیز
 و تنگی نفس و در پهلای سکن جیشک
 و سکون یا و تخمانی و نفع باو و فو
 بنم باو فارسی خضار و سکون باو فارسی
 حل است پهلای نفع باو فارسی خضار و
 پهلای نفع باو فارسی و سکون الف و
 رشته گویند که آن در دار شمعان است
 بلغم و غیرگی دهن نفع کند بهال و
 و فو قانی هندی نفع کاف و کسره هله
 گویند تیز و خشک و حار بود رنگ رو
 نفع زنان و قی تشنگی را سفید است
 و سکون

و کسره هله و سکون یا و تخمانی و از ابر عربی شکر
 گویند تیز و خشک و حار بود رنگ رو را و زرد و سیلان منی و قطیر البول و
 نفع زنان و قی تشنگی را سفید است پهلای بلغم باو فارسی خضار و سکون
 و کسره هله و سکون یا و تخمانی و از ابر عربی شکر
 گویند تیز و خشک و حار بود رنگ رو را و زرد و سیلان منی و قطیر البول و
 نفع زنان و قی تشنگی را سفید است پهلای بلغم باو فارسی خضار و سکون

[illegible][illegible]

فی القدر و لکای بری الی القدر
 فی القدر و لکای بری الی القدر
 فی القدر و لکای بری الی القدر
 فی القدر و لکای بری الی القدر

و خایه یار تختانی و دود کسریین جمله یار تختانی ثانی یعربی لبا گویند مسکن بدن و
 حرک باه و مسدود و مشروط و مولد خضاره و دیر چشم و دیر چشم و دیر چشم و دیر چشم
 فارسی و فتح یار تختانی و الف و ز و ا و ج و ح و ع و ی و ک و گ و ن و ی و ک و گ و ن و ی و ک و گ و ن
 اندک گرم و در خاصیت برابر سیر است بلغم افزاد و افق فساد و دیر چشم و دیر چشم و دیر چشم
 تجربه رسیده و قسمی است از کوی که و را که نین گویند زنده و مضرا انگیزه و قابض شکم
 و دافع یوا سیر و از پیا ز که بعد از خش شدن سفید نماید نگاه داشتن از دانه اهل این
 بهشت فریاد و دیگر خضران از خانه میدانند پیا یک سیر فارسی و فتح یار تختانی و الف و ک
 جمله هم چرخ می است پیا مولد یک سیر فارسی سکون یار تختانی و فتح یار فارسی ثانی
 لام الف و هم نیم و سکون او و لام هم پنج درخت فلفل است گویند هم از پنج و چوب
 اوست و بعضی برین درخت خیر فلفل دانسته اند لیکن آنچه از معنی لفظ دریافت می شود
 که اول مذکور شد بری که مولد هم چرخ است و پیل هم فلفل است و تقدیم مضاف الیه
 در مضاف در کلام بند شایع است تخم و تیز و خشک مسک و سبیل و شیتی طعام و هم
 و دافع فساد و دافع و کاهنده بود چشم قابضی می باشد یک سیر یار فارسی و سکون یار
 تختانی و مجول و فتح یار تختانی پندی و خضار و الف و ک و گ و ن و ی و ک و گ و ن و ی و ک و گ و ن
 پیوسته ی فتح یار فارسی یار تختانی و سکون سین چهار و فتح و او و سکون و سکون
 یار تختانی ثانی هم چتری کاکول است پیچ یک سیر فارسی و سکون یار تختانی و چیم
 یار تختانی است سر و زافع شنگی و فلفل غدا و مضاف و چون اول و بعد از کلام
 نبات با شریک اندام سیرین بخورند و برید و تقویت ل در رفع گرمی و قوت

استعمال نمایند اگر خون در
 دیام می آنک استناد
 کشیده اند اگر خون در
 و همچنین است حال امر این
 اگر قیل از قوت این
 یا دود و دیر چشم و دیر چشم
 اگر فلفل فلفل است و دیر چشم
 استعمال و چوبی باید
 و فلفل و کاهنده بود چشم
 و فلفل و کاهنده بود چشم
 و فلفل و کاهنده بود چشم
 و فلفل و کاهنده بود چشم

این پنج مطلب در کلام
 در و دافع فساد و دافع
 و فلفل و کاهنده بود چشم
 و فلفل و کاهنده بود چشم
 و فلفل و کاهنده بود چشم
 و فلفل و کاهنده بود چشم

این پنج مطلب در کلام
 در و دافع فساد و دافع
 و فلفل و کاهنده بود چشم
 و فلفل و کاهنده بود چشم
 و فلفل و کاهنده بود چشم
 و فلفل و کاهنده بود چشم

فصل اول در بیان اقسام الفوقانی فصل لالکهارا بفتح تاء
فوقانی و الف سبکون لام فتح میم و کاف خضاد و الف ثانی و را و جهله و الف ثالث
و مشهوره تال مکها نه عوض و جهله و الف فون و با تخمی است ریزه و مشابه بودری
سرخ لیکن تو دسی مدور او غیر مدور از تو دسی خورد و نهال و مثال فلیم پر کرده و
باریک برگره پا کو خار یا نخچه و برنگاه و دلان برگها گل نیلوفر می در میان سفید ظهور
پیر سر مژ و گران بینی افزاید و رافع فساد باد و خون و دوا مذکور در ادویه بابیه اکثر
استعمال کرده شد و نیز همراه شیر گاؤ قطع دوا مذکور خورده میشود و هم با دونه سیاه
ساخته و نیز دوشیر چوشده میتوان خورد تال تبار فوقانی و الف و لام مشهوره

درم زیاد شده خبر
وضع مقدار فصیح بطرف
شده ای قاف و در آن که
ما ده آن بسیار غلیظ باشد
دانشی و در ام صلبه سوداوی
و غلیظی و در ام صلبه بسیار
و غیره که مواد فاسده بسیار
و شیف باشد قصد در افتادن
حودن این پنج نماید چون
احاطه سودا بسیار غلیظ

[illegible]

[illegible]

از حضرت امام زاده قاهره
ایمیر زود از سرود
گدازمان از سرود
از حضرت امام زاده قاهره
ایمیر زود از سرود
گدازمان از سرود

دویم علم کرده پیدا شد
چهارمین از شش مغ
حسد است و حیل را باغ بخود اند
همه بپند و یک کوه ازین
درم گرفته یخچه یک باره
لاجورد محض از این سبک

الفبت بقا کرد از آن
 در اردو کس می شود پس
 این که چند روز اندک
 این پنج از یاد که کند
 این پنج که شود کار
 اوقات این پنج را بین
 و ستودار که بودست
 فداک می باشد این استودار

کم و زیاده از آن برگ خورد و پهلپها بقا نیکو مثل چونک ویزه می باشد شیرین سرگردان
 نافع برای سوزاک گرمی و دفع باد و کف معده و متعل برک و لعابیت ارد و اطفالان با
 بازی میکند در موسم بر شکال اکثر میشود و بر دیوار و بر زمین و در خرابا بسیار میزد و کو
 بفتح جیم و او و الف و هم کاف و سکون او یعنی هرگاه برنج را در شش برابر و از آب مثل
 کرده بپزند تا آنکه برینجا حاصل شود با هم بر اینرذ الطبع قابض شکم و دفع تشنگی و تب و
 کنگنه مشابه از ریگ سنگ جو یا بر فیم جیم و سکون او و او و الف را و دهله طبعی را بخورند
 است مشهور با جوامین کرانی خواص او را جوامین گذشت جو که با الف جیم و سکون او و
 و فتح کاف و خفا و او و الف را و دهله سم لظرون و شسته اند تیز و گرم و سهل دفع باد و نفهم و او
 و در فیم و سنگ مشابه و تقطیر البول جو ته که با الف جیم و سکون او و سکون تا و فقا
 و خفا و فتح کاف و الف هم جو بی فصل الما و الهو و جبول و فیم جیم و خفا
 با و او و جبول و لام و فتح با و فارسی تا و فقا و می شود و سکون را و دهله طبعی را و شیرا
 سر و سبک ملوئی و دفع فساد و نفهم و صفرا و متعل خون جو جهر و فیم جیم و خفا
 با و سکون او و فتح جیم و او و دهله مضموم و سکون او و او و هم سر و کاف است
 چه چیدنیکا بکسر جیم و خفا و او و سکون یا و تحتانی و خفا و نون و کاف فارسی و الف
 و گرم و خشک و بهترین اوتاره است مبهی طبع و فزا و صلیح است و دفع آنکه خفا
 و تو لیکه و شکمش نه اید و او و صلیح آن در خون با و او و الف کاف و دی و کاف و جری جری و او و
 و بعضی را خفا و آنکه و بسیار از این است آنچه جیم و خفا و او و نون و کاف و الف
 و دهله و سنگها و چه چیدنیکا بکسر جیم و خفا و او و سکون یا و تحتانی و خفا و نون و فتح کاف و فقا
 و سکون او و جهری سر گردانند چه با و فتح جیم و خفا و او و الف مضموم و سکون او و هم

بجای و بخت خفا و الف جیم و سکون او
 او و او و الف جیم و سکون او
 او و او و الف جیم و سکون او
 او و او و الف جیم و سکون او
 او و او و الف جیم و سکون او
 او و او و الف جیم و سکون او
 او و او و الف جیم و سکون او
 او و او و الف جیم و سکون او
 او و او و الف جیم و سکون او
 او و او و الف جیم و سکون او

از بسیار نقلی کرده باشند
 که در دردی که با فقا
 و کاف و نون و کاف و الف
 و جیم و خفا و او و سکون
 و او و الف جیم و سکون او
 و او و الف جیم و سکون او
 و او و الف جیم و سکون او
 و او و الف جیم و سکون او
 و او و الف جیم و سکون او
 و او و الف جیم و سکون او

بسیار است اگر زیاده
 ان مریض است
 باطلان قوت او
 شود و کمتر از آن
 و او و الف جیم و سکون او
 و او و الف جیم و سکون او
 و او و الف جیم و سکون او
 و او و الف جیم و سکون او
 و او و الف جیم و سکون او
 و او و الف جیم و سکون او

دیستان نودا آورده بیکار
 سلامت چوب رسد از
 سطح غار آب بموضع
 ملاحظه کرده با سنگ هرگاه
 دیرینه سیردن آورده
 قبل طبع

این سخن را که جناب کرم فرمود
بموت من و آن کس که
مخواری من و کرم
مقام شود و کرم
ایمان بست و کرم
اقت اینها من و کرم
دل من از کرم
چل و کرم

در زمین استعمال این ملک در صورتی که
 مالک آن ملک را در دست خود دارد
 یا در دست دیگری که در دست او است
 یا در دست دیگری که در دست او است
 یا در دست دیگری که در دست او است

ابرک درین بود و در آن شاهجهان آباد دانه مد کور را در سبیل اطفال محل میکند
 الا لام چهل یکم چیم فارسی سکون لام و کسیم فارسی ویم و سکون بهم سار و فسا
 اخلاط نکه و بدترین با سبب چلی کسیم فارسی و لام مشد سکون یا تختانی سبر
 مشهور ساک چیل کسیم و سکون با و لام سر و خشک سبک طین ششیمی و هم و
 خرد افزا و مقوی و جفا و دفع امراض سبز و فساد خون و اخلاط نکه و فاعل کرم
 و طفت است یعنی تهر **فصل النون** چلی بفتح چیم فارسی و فساد خون کسیم و
 و یا تختانی به چول کسرام و سکون یا تختانی و نکه و فاعل کسیمی زان سبب
 و در دو گرم و سبک دفع درد چشم و دندان و دمایید و تب و فساد خون و دیگر
 جوشانده غصه می کنند برای درد دندان معیدی آید و رقم هم درین باشد و در غصه
 و شیر و نج او ایچون باشیر راه کاه و بخورند جنس بل طبرزد و درین افزرب سبب است
 چسنا چیل یک بفتح چیم فارسی و فساد خون با و ص و فارسی الف بفتح فاعل است
 کات هم آمده است کسیم است معنوی شکل نیش هرگز زردی و خیمه بایست
 تخمه رنگ معشوقان با نکتبیده و ده انچه بچه سنگی برن گوید مدد را بکند و سبب است
 تنالی اثر الوجود است و دفع دشاوی بول و فساد بلم و خون و غلیظ تر و غریز
 و در زارت و خارش بینی و سمارانافع است قسمی از و سبب که اراک حینه گویند
 ورم و تر بود و تنها در و اصره اقوت و در واد و طو و یث و اراک و بایست
 مقوی فاعل است و اراک میباید چیل یک بعیم هم فارسی و فساد خون و فساد
 با و ص و سبب است و معنی فریبی و اراک و ارفع فساد و بدنی جگر
 و سبب است که اراک است و معنی فریبی و اراک و ارفع فساد و بدنی جگر

در زمین استعمال این ملک در صورتی که
 مالک آن ملک را در دست خود دارد
 یا در دست دیگری که در دست او است
 یا در دست دیگری که در دست او است
 یا در دست دیگری که در دست او است

در زمین استعمال این ملک در صورتی که
 مالک آن ملک را در دست خود دارد
 یا در دست دیگری که در دست او است
 یا در دست دیگری که در دست او است
 یا در دست دیگری که در دست او است

او یکدیگر بجای آوردند
 دینک باین طبعیت از
 پس چون اینایاقت
 بهیوت سستی میشود
 و بپند و بینش نماند

و تا وقتیکه قاتی فتح و او سکون نون و حتی است هندی ملین و دفع فساد بلغم و باد و
 بام و دایم و شویو چیر کا کولی یکسیریم فارسی خفا و او سکون یا تختانی و دراز
 همدان کان منقوضه الف و هم کاف ثانی و سکون او و سکون یا تختانی
 شیرین سرور گران و بیجی افغ فاختون صفرو شوش معدو شکلی بان و شکلی پوین
 منقوضه و استقا و در دستری و در دو که هم و گولنده و در اوقت کنده بدل هشت جیش
 دفع غایب و در مینه و در کن چکنی یکسیریم فارسی خفا و او فتح کان کسرخ سکون
 یا تختانی و در او و شوش هشت دفع فساد بلغم و در کم و کم و صفا و الگیر مشهور و بچکنی
 چون و در او و یوید عصب بسیار چیر که دمان بضمیم فارسی خفا و او شد و در ال همدان
 و سکون او همدان و در ال همدان خفا و او الف نون چو بان نیز گویند قسمی برج است که از
 و کشال گویند چیر یکی یکسیریم فارسی خفا و او یا تختانی و کسر او همدان سکون یا تختانی و در
 و او و الهم نیز آمد و بی چلی گوشتش ترا و کان بنگا هضم سبک و دفع فساد و خلط و
 بی شوش معدو و بی افزاید و دفع بطالان قوت سبکی نیز گویند عربی سبک و چیر
 که با بضمیم فارسی خفا و او فتحیم فارسی خفا و او فتح یا تختانی و الف فتح کان و او
 و الف ثانی همدان فارسی شویو عربی البقر گویند و صفا و او شکلی و چو او خود نوشته که یکدیگر
 شویو چیر قلم ساید و یکدیگر را باین بر نموده بفتا سیر و با گولنده و در دستری و در
 مطلقا نال گرداند چهار را بضمیم فارسی خفا و او منقوضه الف و او همدان منقوضه و
 بفارسی خرا و اسنگ شکس گویند بی بی خا چون باشی خور و در نیز چون خرا و او نوشته
 با تعب مصری نهال کان ویران شیرین و شوش که نکشایم یا نصف خسته گرد و در
 استعمال نمایند و تقویت باد و سوسین پس بشرط بضمیم بسیار میست و چون بیان کرده شود

اسان ما این طبعیت که
 دارد چو که در جوارت این پنج
 که گاه بسیار گرم و گاه
 بسبب سردی و بواسطه سردی
 بعضی بسیاری در اجزای
 بهیوت خواهد رسید پس با جوش
 که در این طریق توقف تمام
 کند تا بدن بحالت اصلی رجوع
 پس ازان اگر اندک سرد کند
 و است و تا غایت که احتمال
 چو بکنی باید لازم است که با جوش
 شود و تبدیل جاده و در این
 فرق کرد و جاده بماند در این
 اینوقت را شکست تا جاده در این
 قوت در جاده و در این
 و در این حالت تا در جاده
 یکدیگر و پس اگر جاده تبدیل
 کرده شود و باین
 شد از این جاده بسیار
 فرق قوت این جاده بسیار
 شود در جاده و در این

۹۴

در این پنج جاده و در این
 در این جاده و در این
 در این جاده و در این
 در این جاده و در این

آب خنک چینی پخته بخورد
طعام هر دو بے شک
بجست بگذازد نان و
شکر باز روزی بفرستد
استعمال این شکر و نان
چینی کنند در تمام
لیکه است

اول روز جمعت و شستن و غسل اودز
دویم و غسل روز دویم
سوم زیست و کیریم پشمال
چهارم و علی بن ابی القاس

از شادابی و نورانی و درون
نفع بسیار می یابد
و اگر یک الی عین تمام شود
از شادابی و نورانی و درون
نفع بسیار می یابد
و اگر یک الی عین تمام شود

وسکون نون وفتح دال ههيا ثالث والفت نون مفتوحة هواسا لن نهيا ثلث لني
کم وزياده برکش مشابه بيرگ کوکنار و پوست هر دانه اوسيهيلو و در سيلو و ديکوانه
چون نخچه شتو نخود و ترقيده دانه ميرن کيد و رنگ خيداندکی بايل باغبراکثره
سفيد سخت و صابرق بقا بر مصفر در کولا و از و حريض اکثر زنان و در سيل
الطفاک گهي کتد و نهيل بفتح دال ههيا و سکون نون و فتح لام اسم کومه است
فصل الو او و دواتفتح دال ههيا و سکون او و فتح نون الفت بعوض اديم هم است
يعني منا گويند قلمي مرز خوش است بهنگ گلهار او نه باشد برکش بسيار خوشتر گرم است
معتدل شتو اندر مصصع محردين اکابر بوييدن او خشک دماغ آرد دافع زهر و خون
و اخلاط ثلثه و جذام و غشيان و درده صحرائي المساکل و در بدن طاقت بخند و درين لف
بعوض الفت اهم آمده است او و بضم دال ههيا و سکون او و بار موحده و باضافه راء
بعدها و دالفت بعد بار موحده و و ر باني زاده قسم دوم سينگ کونيد يعني سفيد و سرد
جوشيد گيهار و فساد بغم و مغرا و خون تشنگي و سوزش اعضا و و هي بضم دال ههيا
و او و کسر دال ههيا ثانی و خفا و سکون يا تحتانی و گيهار کانيه گونيد گياهی است اديم هم
اول بر روي زمين افتاده ميشاند و برگ سبز و شاخهای بسيار ياريک بود و سبز و برگ
بيار بويش بخند چون شاخ او را بشکند رطوبت سفيد مثل شير بر می آيد ايند بايد
ناميده و در اين بقدسيک شير و کم و زياده ازان بود و کم دويم شاخها و سرخ رنگ
کم و زياده ازان بن بود ليکن قسم اول بهتر از دست گرم و خشک گران بود و
فساد و بغم و جذام گرم شکم بچيل و نفاخ قسمي از بن سياهي قسمي کيراز و
در ياست خواص سجا خود نوشت به شمس فصل الهه او و تهيا بضم دال ههيا

99

صورت نیست شرط بقدرت
در پیمانه و زایل بجزق نیستند
تاسامات مفتوح و مطلوبات رقيق
تسوده و مواد استعداده اند فراع
هم رسانند اگر مريض قوه و تحمل
داشته باشد هر دو تدبير قيق بايد
کرد و اگر ضعف بسيار غالب
باشد احتياج عرق نیست خود
بخار دارند و عرق نکنند و بهتر است
تا اگر ضعف خندان بخورد
سار يا هر دو

[illegible]

در هر تری آورده طعم زخم تیز دارد و گردش مستحق اثر زهر و بانگ را دور نماید و
نقی سلان می یوشوی و منع آورد و قلم اکثر را در وی تصفیه خون متعلد دیده و در خواص
مشایخ و نوشتن از قوی از میران بلیغ شکامی و یا آورد نوشته اند و بعضی گرم و
خشک دیدیم بعضی معتدل می نویسند چون آس کرده گرم نموده طلا کنند بر لبها
تحلیل آن نماید و هم و بنفع دال هبله نیمه با و سکون داد اسم کست و ما تری سهل
بنفع دال هبله خفاد و الف تاشیتا و فو قانی و کسر از هبله و سکون یا ترحمانی بنفع دال
فارسی و خفاد و سکون لام اسم آله است و ما و فی بنفع دال هبله و خفاد و الف بنفع دال
و کسر و سکون یا ترحمانی اسم پرشت برشت و هنی بنفع دال سکون با و کسر میمون
و سکون یا ترحمانی اسم کثانی خورد است و سیرا بنفع دال هبله و سکون با و فیه از هبله
اسم سید و سیر کسر دال هبله و خفاد و سکون یا ترحمانی و در هبله اسم کسب است و ما
بنفع دال هبله با و الف اکثر فو قانی و کسا سکون یا ترحمانی و ما و فی بنفع دال هبله با و الف
و یا ترحمانی نیز میگویند سرت و فزه بنفع دار و سبک و کبی بر اینها سهل باز دارد و نم و ک
و در کند فصل ای یا ترحمانی دیو دال کسر دال هبله و سکون یا ترحمانی و خفاد و ق
دال هبله و سکون الف کسر و سکون یا ترحمانی اسم نبال دیو یا کسر دال هبله و سکون یا ترحمانی
و خفاد و بنفع دال هبله و الف خفاد و هبله بنفع یا ترحمانی بعد از دال هبله نشا نموده اند یعنی
دیو داری اسم درخت است و اطلاق بر چوب و کون تلخ و چرب و گرم باشد و با و نیمه
و با سیر و ق بنفع دیر که مولد اکبر دال هبله و سکون یا ترحمانی و در هبله کافاشی
و نیمه و سکون او بنفع لام الف اسم سالجی است و چون این دوا بنج دراز و بزرگ دارد لهذا
باین اسم گشتی و پوسن کسر دال هبله و سکون یا ترحمانی و دوا و بنفع نیمه و سکون

این پنج ساله ایکی بار و نیم
مجلس شده است بار دیگر
بجاست نمود و چون تمام
تمام شود در دستور
تجرب چینی از ملقات
علو الدین محمود
که هر روز شش
پیش در دستور
کتاب

104

۱۰۲
 که چرب نموده باشد و بر چوب
 سدر که خالیست بخار داشته باشد
 بگوشتانده آهفت سیم
 آید بکار برند انکیزند که کور شد
 موافق رسایل متاخرین است
 حالیا طریق قبولی فغان چون
 که جناب منفعت آید حضرت
 ن تداخیل و کمد و امجد و
 در علاج ادوارض و باله
 بدان تصدیق

فصل میں لکھنا اور ان کے ساتھ
وہ جس کے ساتھ وہ ہے
وہ جس کے ساتھ وہ ہے
وہ جس کے ساتھ وہ ہے

جہ سے غفر اللہ۔۔۔
 ہم امور مغویں سے بڑھ کر
 خورون مقور بہت زیادہ
 دیکھ رہے ہیں۔

خود میماند و اما قیاس
نیست هر دو از آن
یا نش نیست محرمین
اما تحریر پس استلزام
دقت با توجه به حقیقت
فقط آن اندر و خاتمه
میباشد و غریب است و
مردمان خاندان میباشند
لازم گوید که این طریقی

[illegible]

خود میداند و اما قیاس
بر سر از افروندن جویب
چیز درین طریق معترت
فحیست باو فایان رعایت
شبه لوک هر روز از روش
حدود تو ای بود کلام و حق
بدر فصل در میان پرتو
بند آواز خوش خورون پرتو
یعنی بکلی می باید آورد
بر گاه از خورون این رخ
۱۰

102

ذوق را ساسب است که در
 چو بچایی با یون آن بهشت
 چو چینی با طوای آن بهر چه
 می آید اصعب معلوم شود که استیلا
 و روح دنیا را فراموشی
 هم میشود اگر چه در پیش
 و در این بین چو که بگوید
 که است سبک و سبک

ساز و دو طریق دیگر است در بیان طریق دیگر است

پیشتر کمتر دارد و اقل می باشد
برق کربن

راجاں پیکر

وَأَرْسَلْنَا فِيهِ رُوحَنَا فِي تَبَارُكِ الْمَلَكِ الْمَكِينِ

پیشینہ فیض استغفار

نوعی پاپی

بسیار سے دراز وقت

انجمن میرسد باین

را و جهله و الف و خا و نون و کاف فارسی و را انگلیس نیز گویند بعد از نون دگانه
فارسی گرم و خشک سبک ملین و تقوی از خود واقع گرم تنگ نرم و سی بدن تنگی
نفس اندک صفراء ارد بصری رصاص گویند رال را و جهله و الف و لام تلخ
وزخمت سرد گران قابض است دیو و جن و جوشیدگی اعضا و دامیل مشهور
تپ و ترکیدن پاشنه دفع نماید و حابس عرق بصری قار گویند بزر و بیشه و اکثری قیر
گویند ظاهر همین معلوم میشود راجع به پیل بنفشه را و جهله و الف سکون جیم و
نون سکون یا و تحتانی و ضم با و موحده و سکون و او و فتح با و فارسی و خا و د سکون
لام هم شیرین است گران واقع فساد صفراء باد و زرد واقع سرد و مسکن حرارت و
تشنگی تقوی دل و فرج آن را می پیل بفتح را و جهله و الف و کسر یا و تحتانی
و با و موحده و سکون یا و تحتانی و لام هم میل است و گویند اسم لام می پیل طبیعت
رای پیل بفتح را و جهله و الف و خا و یا و تحتانی و کسر یا و فارسی سکون یا و تحتانی
و فتح تا و فوقانی و سکون لام را رسول پیل بنفشه را و جهله و الف و فتح سین جهله
و سکون او و نون قسی از پیل اند که بقاری بر سج گویند و در باره گشت ایشان
بفتح را و جهله و سکون الف و شین بجه و فتح نون و سکون الف که در فتح و
همضم بود و زهر باد و خون و مرفه و در کند و استسقا و باغم دفع نماید اعم باشد و
سه نوع بود یکی انکه برگ بود و دهم پنج موم گیاه و نوع آخر زنیایر اعم مسر بفتح
جهله و الف میم و فتح سین جهله و سکون یا و جهله قسمی از سر کنند آ که شابه به شک و
دبر که بود بسیار سخت است را می دوری بفتح را و جهله و الف و سکون یا و تحتانی
و فتح دال جهله و ضم آن اقرب و سکون و او و کسر را و جهله و سکون یا و تحتانی ام

استمال نماید و به دست
پایه نشینش شغال زین سرج
بافا نمود و در آب بهمان
که سابق مذکور شد بچو شانداز
و پایشان را با پسته قوی و دیگر
در حل صورت روز کند و از حلویات
مذکور گاهی تناول کند تا فریت
باشد اگر خوانند گاهی اندک
نخود پسته و دیگر

۱۰۵

طریق دیگر
 بدینجهت بعد از اتمام این عمل
 بهتر است خصوصاً
 بر چند احتیاط را قوه نمود
 حضرت فرمود و اینهاست
 علاج بعد از اتمام این عمل
 حاج مضر

نماز شده و درین حالت بنام حضرت و میباید شستن و بویهای و بعضی اوقات با ادویه مناسب و بعضی درین حالت بنام حضرت و میباید شستن و بویهای و بعضی اوقات با ادویه مناسب

شیرین و سرد و دیر بزم بود و گوشت بن و مغز و حرارت را نافع است و منی بجز این قدر
 قوت بدن نباشد و فربه سازد و در تنان قلع را و هله و قانی و سکون نون اکرم و جگر
 و از مطلق او مراد الماس است و الماس جامع بر شش مزه است **فصل السیم الفارسی** چینی
 بر او هله مفتوحه و تشدید خیم فارسی خفا را و فتح یا تختانی و الف یعنی نگارنده از
 زخمها اسم نسبت **فصل الدال** الهله و یکسره هله و فتح دال هله شده که زبان
 سنگرت را سی گویند سرد و گران و مقوی اعضا و دفع فساد باد و صفرا و بلغم و افزاینده
 منی در حالت بزم تیز شیرین میگردد و در وقتی بضم را و هله و دال هله و سکون واو
 و خفا و نون و کسره و فوقانی و سکون یا تختانی از رستی عظیم النفع هندیست هرگاه پکه
 پنجم تر و زیک شنیده اقع شود و فتنه و ساینه و بر و نیاخته یا پنج و کل شام بر کند پنج شب
 در ششم نگار دارد و در ساینه شک کرده تا یک انگ نبات یا غسل آینه هر روز بخورد
 تقویت باه نماید اگر در شیر درخت کیلاید یک تسفیه داده که کتند و فتنه
 و عرق مندی بدیند و باد و بلر نبات و شیر و پنج کیلاید قوم آورده و بلا سینه و د
 مذکور در قدر و رخن کا و برشته در جالب کور کند الاهی و قنفل از هر کدام بکتول
 و نیم نیم توله شک کا فواضله نموده بقدر نیم انگ گول بسازد یا شیر که اورا
 جو شانی باشد هر روز بخورد در تقویت باه فایده نمایان دهد و نیز اگر دو ماشه یا شکر
 آینه هر روز بخورد همین فایده دهد و در چهارم بضم را و هله و تشدید دال هله و فتح را و
 هله ثانی و سکون الف و جیم فارسی و ما و فتنی مشهور است و منواری تسبیح میسازند
 و او را تبرک میدهند تلخ و تیز و گرم بود و کرم معده و زیادتی خون با صفرا و بلغم و در
 سوزن و امراض طفلان نافع است **فصل السیل** الهله و تسبیح را و هله

میدانست عرق گاو زبان
 دوام نبات مشور قیام
 و در خوراک چوب جین
 چند روز اول زیاده از دوا
 و نیم شقال نبات در تب
 اضاف نموده اگر کشت شال
 نماید و درین متوسط میل
 با خندال از چار و یک ش شروع
 کرد و بتدریج آهسته شال
 و نبات تا شال شال شال شود
 این مخلوط ده از ده یا پانزده
 روز و اگر گاهی غم نکند از این مدت
 کافی نیست اگر بعد از این مدت احتیاج
 باقی باشد بهتر است که بتوسط
 شروع از آن نماید و دهان ترا
 بپزاید تا به شال و دال یا کمتر
 از آن برسد از این فرین نرفته
 وقتی که از تیز و زخم موهوب
 که حیوان بود و یکس از رفتار

است که بچینی مناسب
 فیر با این تر است
 یافت از سلسله این
 دالاکم براه و در شال
 اضماع و رسید از آن
 طعنه معده و وجع برنج

ازین درود و جسته رسم نوشته
 از در سنگ در ربع و در قیاس
 ازین بپایه نصف جزا از
 ازین درود و جسته رسم نوشته

از فضول پاک ناید باب لراو المعجیه فصل لراو المهره زری یکسر از مجیه و
 سکون را و جهله و کفرن و سکون یا التختانی هم نزدیک است فصل المیم زمین کند
 یکسر از مجیه و میم و سکون یا التختانی و نون و فتح کاف و مشهور لیاقت و خفا و نون و سکون
 وال جهله هم سکون است فصل الیا التختانی زیر یکسر از مجیه و سکون یا و
 تختانی و و را و جهله و الف کرم شکست مسک شسته طعام و قابض شکم و افزاینده
 خرد و منقح رحم و دافع امراض و نفع شکم و باد و کوله و حاجت باب الیسین
 المهره فصل الالف سانه بفتح سین جهله و الف و خفا و نون و فتح
 یا و موحده و سکون را و جهله هم سبیل است سانه بفتح سین محله و سکون
 الف و خفا و نون و فتح یا و موحده و خفا و سکون را و محله کند نون است و ربا
 نام در آثار ذکر نون بیاید بسیار یا بفتح سین جهله و الف و کسر را و جهله یا و موحده
 الف ثانی و و را و موحده و قسم است هر دو شیرین تر و در آن و موحده می می
 و دافع ضایع یا و مضر و بلغم و حابس خون حیض و امثال که بابت باشد و صاب و بفتح
 یا و محله اسم کالیست سارا اصل بفتح سین جهله و الف و و را و جهله و الف و فتح جهله
 سوره میم و سکون لام و با ضافه کاف نیز آمده است ای سارا کما کت حدتیم
 زلقه اول نیز آمده یعنی سارا اصل صاحب شکوهی نوشته و و را و موحده است
 کتاب گیر که مترجم از کتب بود و دیدم که سنگته است بطعم ترش گران و دافع
 و و افزاینده و بلغم و خفا و امثال کت بفتح سین جهله و الف و فتح لام و سکون کان
 بجز لام و و هم افزاینده اند یعنی سالوک در گله نامه کور شد ساگون بفتح
 بن جهله و الف و فتح کاف فارسی و سکون و نون ساگ بفتح نون و نون نیز آمده است

ازین درود و جسته رسم نوشته
 از در سنگ در ربع و در قیاس
 ازین بپایه نصف جزا از
 ازین درود و جسته رسم نوشته

ازین درود و جسته رسم نوشته
 از در سنگ در ربع و در قیاس
 ازین بپایه نصف جزا از
 ازین درود و جسته رسم نوشته

ازین درود و جسته رسم نوشته
 از در سنگ در ربع و در قیاس
 ازین بپایه نصف جزا از
 ازین درود و جسته رسم نوشته

چوب سبز
چوب سبز

چوب سبز
چوب سبز

چوب سبز
چوب سبز

چوب سبز
چوب سبز

چوب سبز
چوب سبز

وخت بنیت کوی که سطح بر کهای او درخت است چه سوهان و بعضی دانند
فیلکوش همین ازیرا که گپاش بر پناهی چون گوش فیل است سر و دافع فضا
بلغم و باد و خون مجمل است سالی بفتح سین جهله و الف و فتح لام و سکون یار
تحتانی درختی است کوی که فیل او دلدوست می دارد و فرزندش دافع و دایل
و شور و فساد و خور و خون و بلغم و حالب اسهال هر جاستاخ و ساق او به نشاند
رو و سبز شود حتی اگر ستون صفت سازند سبز گردد سالتی بفتح سین جهله
و الف و فتح لام و کسر و فو قانی بندی میشود و سکون یا تحتانی مشهور به کوی که
سر و دشت و سبک و حالب شکم و دافع ماده خام و دفر و فساد و خون و
بفتح سین جهله و الف و سکون جیم اسم سرج است سادان بفتح سین جهله
و الف و واو و الف و دوم و نون نام غله است اکثر داتین بخورند از اجزای
و بلاق و نوکر و وحرای خود و رو نیز باشد و او از اول هم کوچک سر و خشک
و دافع فساد و دافع و بلغم و خشک کننده هفت دوات سالتی بفتح سین جهله
و کسر و فو قانی بندد و از سبک و سکون یا تحتانی بلغم شیرین و سر و سبک
حالب شکم و دافع فساد و دافع و بلغم و دافع و صحت از جمیع انواع شالی بهتر
نوشته اند و شالی هر خ موافق است در خاصیت با شالی سمار و نیش
سین جهله و الف و هم را نهاده و او و جمل گوشش متعال و در زیر خشک و نیش
خرد و شسته طعام و مقوی و عصاره و قابض شکم و دافع غریه و مقطر و دافع کت و نیش
و دق بجز بی نر و زو گین و بی پاری سار و مشهور شارک سار بفتح سین جهله
و الف و فتح لام و سکون را و جهله جانور است اکثر از پشش بر نه شمشیر

چوب سبز
چوب سبز

از عصاره و روغن این گیاه که در کتاب بحیسانه
محمود را به کتب
این کتب پاره کنند و در دوا
(در دلیب را پاره
در کتاب بحیاری چون کوزه را پاره
در کتاب بحیاری چون کوزه را پاره)

این کشته و شکسته
 در کتب جدیدین نام نوشته اند
 کلامی از درخت کلاب کل بودارد و همیشه گل کند لند بدین اسم سخی کشته لیکن
 در کتب جدیدین نام نوشته اند
 کلامی از درخت کلاب کل بودارد و همیشه گل کند لند بدین اسم سخی کشته لیکن

احتمال دارد که همین باشد فصل اول الالهندی سدهای بفتح سین
 چهار و کسر دال بجه و خفا و اسکون یا احتیاتی قسمی از کجورست سدهای یا
 نیز گویند یا ضافه با فارسی مفتوحه لام الف و شین معجمه مکسوره یا احتیاتی ساقن
 فصل اول الالهه شریک بفتح سین چهار و اسکون را ده جاهه ضمیم با فارسی
 و خفا و اسکون و او و فتح کاف و الف نهال بنیست بقاریک گز و زیاده
 از آن و برگ کو چکارد و پهلای نا کو چک بقدر نیم گره و از درون ادویه
 بسیار کو چک بر آید و کشیر الوجود است و چه چیز نیز گویند قسمی از چرچره سرخ
 است تلخ و زحمت و سبک و دفع امراض جگر و سپرز و دمایسل و ثبور و فساد
 زهر و خون تنگی نفس و تب راقم هم مشاهده نموده که اکثر اعراض برای اصلاح خون و نظار
 و رفع ماده فاسد و تشنگ ثبور است احتمال میکند و درین باب از ویان
 میمانند سرخ بفتح و کسر سین و اسکون را ده جاهه جمیم ساج بعوض را ده جاهه
 نیز آمده است نام درخت بنیست دفع دمایسل و ثبور و فساد و بلغم مغفر
 و جالی او ساخ و عرق بدن و قاعل کرم شکم سر سبز یکسر سین چهار و اسکون
 را ده جاهه و فتح با فارسی و خفا و نون دال چهاره بلین است و بهی و دفع اماس
 اعضا و فساد و جگر و سرس یکسر سین چهار و اسکون سین ثانی شریک کشته شین
 معجمه نیز گویند بعوض سین چهار یا احتیاتی و کاف با ضافه میباید درختی است
 که در هند و او را باد شاه اشجار میگویند و گل می از روی خوش عالی نیست بهار عجیب

بر سر ستودگار
 در کتب جدیدین
 کلامی از درخت کلاب کل بودارد و همیشه گل کند لند بدین اسم سخی کشته لیکن
 در کتب جدیدین نام نوشته اند
 کلامی از درخت کلاب کل بودارد و همیشه گل کند لند بدین اسم سخی کشته لیکن

۱۱۴
 مستعمل در آتش ک جادو
 حقیقی و اراض بارده نرسد سحر
 و بهی صفت آن گیاه
 در کتب جدیدین
 کلامی از درخت کلاب کل بودارد و همیشه گل کند لند بدین اسم سخی کشته لیکن
 در کتب جدیدین نام نوشته اند
 کلامی از درخت کلاب کل بودارد و همیشه گل کند لند بدین اسم سخی کشته لیکن

در کتب جدیدین
 کلامی از درخت کلاب کل بودارد و همیشه گل کند لند بدین اسم سخی کشته لیکن
 در کتب جدیدین نام نوشته اند
 کلامی از درخت کلاب کل بودارد و همیشه گل کند لند بدین اسم سخی کشته لیکن

سورخان از هر دوا ده درم
شیر آلودار یعنی قرض بوزی
بیا به زنجیر قفل از هر یک
دو مثقال کبابه یعنی خوشن
قطر شیرین سه گونی از هر یک
دو درم سکه صیدای میزدیان
در پنج قطره زرباد خوش
نگار تخم شنفم علم تربیه
تو درین شش ابر سه مثقال
مربی از هر دوا ده درم
قتل و دشمنان

بدر بخوبی غریبه پس گل گاو زبان
کوفته بخرسته گلکهارند
وزن مجروح و ادویه دهنه
دوق قفسه پس شغال شده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين

سید الشہید مولانا
مولانا غلام غفران
مولانا غلام غفران
مولانا غلام غفران
مولانا غلام غفران

و در پیش کرشمه منت ستمگانه و اکثر امراض مفید و مقوی جمله ترکیب از جمله ریان و
دوا که میانه نفع او شود و باجماع دوا دگره حکما برسد اختصاص آن پنج سین جمله
و سکون تدا و فوقانی و آن عبارت از گرفتن اجزاء لطیفه دست با اعمال مخصوص
دست و در ارقام هم در قرصه سوزان غلظت منی استعمال نموده منزه از کثرت باه
و تقویت کرده و مثانه نیز داخل است و ترکیب گرفتن او اینست که او را در کوب
سایید و مل نموده در ظرف گلی آغشته به آفتاب گرم بگذارند تا غلظت منی
در او پیدا شود و رنگ آن نایل به سفید گردد و از چوب یا از کار از بالا بالا آنچه غلیظ شده است
بر داشته و در ظرف گلی دیگر آغشته به زرافه آغشته از نو از پارچه رنگ پوشانده و اگر
خبر محفوظ باشد هرگاه مشک که در بکار برند و آنچه باقی در ظرف مانده است باز از
آفتاب گذارند و در سه مرتبه بطوریکه مذکور شد بعمل آرند تا صاف همه بیاید و در باقی با
و این است سلاجیت آفتابی گویند و این بهتر از قسم آتش است و اگر بعد از گرفتن
در آب بر آتش عمل شود و نماند و نقل در ظرف دوم نموده خشک آتش نمایند و از آن
گویند این جلد می شود بخلاف دم دست سلاجیت از طرف کوهستان آید یا سیاه
مثل چوبه می باشد سلا ررس بکسرین جهاده لام الف و سکون از جهه اول فتح
از جهه ثانی و سکون سین جهاده یعنی بعد از لام اضافه می نمایند یعنی سلهار ررس
گرم در دست افزاینده و نوحه ششم و هفتم و افع جدام و جرب و منقی و عربی سیاه گویند
سلاطین بفتح سین جهاده لام الف و سکون و فوقانی بندی ساندل نیز آمده است
سلاطین بفتح سین جهاده و شدیدا لام فتح آن سکون و نیز اسم از پوست فصل
المیم سمد و پهل بفتح سین جهاده نیم و دال جهاده و سکون و جهاده فتح بافتا

[illegible]

۱۔ غارِ حیرت
 ۲۔ غارِ حیرت
 ۳۔ غارِ حیرت
 ۴۔ غارِ حیرت
 ۵۔ غارِ حیرت
 ۶۔ غارِ حیرت
 ۷۔ غارِ حیرت
 ۸۔ غارِ حیرت
 ۹۔ غارِ حیرت
 ۱۰۔ غارِ حیرت

همان نموده باطل می شود
 یکصد و پنجاه مثقال در هر یک
 که از قاره و غایت که
 یک کرده باشند یکصد و پنجاه
 مثقال داخل گردید و غایت که
 و کنت آن یک گره و در صافی
 نموده بنوعی آورند و در صافی
 به صورت مقربان رسیده و در
 سازند و باید که یکس از آن را
 خشک و صاف کنند و در هر یک

آنست بر شش ای دیگر حضرت بیا که در در یک گم
 او یک میگفت فرود آمدن یک سبب شد است از خوردن این بر طرف می شود
 و باد شاه فرود می آید گاه غفلت از قشای او پوزن از ک و او در کرده در میان
 شربت گلاب نبات و سه گهری میگذشتند تا اثر حالات شربت در میان
 نمایان گردد و از ترشی و اثر شربت متاثر شود بعد از آنها یا همراه یا بطریق انفرادی
 میل میفرمودند و این ترکیب را بر دخت جان میساختند و در این ترکیب
 شود و بسبب گذشتن همان قدر خوب میشود باید که این ترکیب در ظرف گلی آب
 ناز سید مرتب سازند تا بوی و اثر نماید و باد شاه اکثر در برف سرد است تا اول میفرمودند
 در تقویت و رفع و غنیت طبیعت این ترکیب قیست نسبت آنکه تنها استعمال
 او کرده شود مردم بدستگاه سنگتره اکثر همراه غذا تناول میکنند و نیز اگر قاشقهای
 اندک نمک نهند و بخورند از زیادلت و عدم ظهور ترشی آن بدندان و جوف
 و هرگاه که این سوره اول شام احتیاج این مصالح غلظت بخلاف ترشی و کوه اکثر
 و در میان اینها از دیدار جدا جدا میسازد و اگر عوض نمک سالیار بر نهند و در لذت
 میفرمایند قایم مقام راحت جان است خصوص اگر قدری بیهوش گلاب باشد و مضر جزو غذا
 و زله و شراب و مصلح آن قند و نمک کن در زله و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه و سرفه
 و لوباق و در آن مصالح میتوان نمود و مضر عصبانی و تقویت قوای آن و در مصلحت
 به خصوص مجنون و غلبه و در علاج الامراض عیالافه و قوم است پودر است خشک کرده
 ساید و تنها یا همراه او بوی دیگر برای صفا نمودن رنگ و از کد کف مفید است و اندک این
 در شش ای دیگر نموده نوی از و در ضعیف سنگها را اکثرین نهاده و غلظت و نفع کاف

و در هر یک که از قاره و غایت که
 یک کرده باشند یکصد و پنجاه
 مثقال داخل گردید و غایت که
 و کنت آن یک گره و در صافی
 نموده بنوعی آورند و در صافی
 به صورت مقربان رسیده و در
 سازند و باید که یکس از آن را
 خشک و صاف کنند و در هر یک

۱۲۳

در داخل نمائید و با کباب بعد از آن
 معز را و در آخر سایه
 شش با قدری نمک نبات
 ساید و اضافت کرده خوب
 به هم زنند تا با یکدیگر
 مخلوط و در صافی شود
 و در دارند

۱۲۵

اشرف الحکما و شریف الالہیاد
عالمی اعتبار سے دیکھ کر حضرت پیر محمد
موجود کرم کی یہ سفید آراکان
عشیرہ کی تلوہ دار چیتھے تھیں
مطہری سورجیان بوزیدان
شش تال ہر ایک شش تال ہین
کتور تو درمیں یکتور دس سفید
سیوند اور دس بطریق سفید
ازد نمود

مؤلفین اور گردگان
ان نقیب مری
لا دقلم صفت
ایسے از خوش حالت
بہی و مقولے، غناء
کتاب فیضی

بسم الله الرحمن الرحيم

استماع کلام بسیار

و اثر از افهام و دانش

است و اثر از افهام و دانش

ادای فقهیه است

نویس و ایه لطیف

افان مرام بصلوة

و او دالت سکون لام اسم طلب است و منو بعل و دافع تب حرق و چون قدر
از ان در اخیل با فتح گذارد بسوز که نقیص کمال نماید بکسین جمله گاهی است که بکند
و است و ک قبل النعم و دید و بسیار یک ضعیف بود و سومونی بضم سین جمله
و سکون او مجهول میم فتح واد و ثانی و کسره و فو قانی و سکون یا تحتانی اسم سال و یانی
است سومیا بفتح سین جمله و سکون او مجهول کسیریم و فتح یا تحتانی و الدف تکرر
سورن جانی بضم سین جمله و فو و فتح را و جمله و سکون نون فتح جیم و الف کس
تار و فو قانی و سکون یا تحتانی فتحی از جلی است که کل ر در دارد در خواص مثل چنینی
سواد ما کفا بضم سین جمله و فتح واد و الدف و سکون ال جمله و فتح میم و الف
و فتح کاف و فقا و دالت اسم با کسره است یعنی مره این مثل مره ماش است سکون
جوتهمکا بضم سین جمله و فقا و واد و فتح را و جمله و سکون نون و ضم جیم و سکون تار
فوقانی و فقا و دالت اسم جوی که کل ر در دارد و سوجر جهال بضم سین
و سکون او و فتح را و جمله و فتح جیم ثانی و فقا و دالت و سکون لام اسم و جی
است فصل الیهار الیهو و سکون او بکسین جمله و ضم و سکون او مجهول فتح
را و بک و دالت دافع فساد خون باد و بات رکت که عبارت از فساد خون بسبب
اینش باد و بضم و جابلس سهال بضم سین جمله و کسره و فقا و نون
فتح جیم و نون مشهور و نون اول منها بضم نون ثانی و ضم سین فتح و سکون
فتح نون و سکون یا مشهور و سکون نون و سکون نون است بکرم و سکون نون
و الفاضل چشم و شوی طعام و جابلس سهال دافع فساد و باد و جوب خید که باد و اس اعضا
و الفاضل سیر و داسیل و شور و معنی خون و قسم نوشته اند قسم دوم که سرخ است از طبع

سید کانیات است
ایده بسیار واکه و مجهول
اما بعد فقه این رساد
و دالت این سال و جایی
کلام محمد بن حسن
محمد صادق علی
محمد بن ابراهیم الحلی
محمد بن محمد بن علی
۱۲۸

خفا و اسرار و به خواست
کویشت اکول و شر و بسیار
تفصیل بر سکا و به خواست
از دایره این از خواست
کمند و به خواست و جاب
را از اسل و شر و بسیار
از دایره این از خواست
از دایره این از خواست
از دایره این از خواست

بسم الله الرحمن الرحيم
استماع کلام بسیار
و اثر از افهام و دانش
است و اثر از افهام و دانش
ادای فقهیه است
نویس و ایه لطیف
افان مرام بصلوة
سید کانیات است
ایده بسیار واکه و مجهول
اما بعد فقه این رساد
و دالت این سال و جایی
کلام محمد بن حسن
محمد صادق علی
محمد بن ابراهیم الحلی
محمد بن محمد بن علی
۱۲۸
خفا و اسرار و به خواست
کویشت اکول و شر و بسیار
تفصیل بر سکا و به خواست
از دایره این از خواست
کمند و به خواست و جاب
را از اسل و شر و بسیار
از دایره این از خواست
از دایره این از خواست
از دایره این از خواست

جایگاه دارنده این رساله
مستحق است بر دیاب

باب اول
در احوال غدارین

عظام و این باب
مضمون است

فصل اول
در بیان

طریق تحقیق طعام در دیاب

در دور اقا بعضی باقی در جمیع افعال مساوی مکلان گران قابض و دفع فساد مضمون
و اما من اعضا و اعضاء و اعضاء مکلان می چار و در میان و غن سیاه میسانند و الد ماجد حجة
در امر انسانی و اجات خوردن مکلان در بطریق اچار و جز آن میمانند و اچار این را منفر
چشم نوشته اند و طریق وی چنانکه او را بکوبند و آب گذارند بشویند و قدری خوردن فساد
منوه در غن شستند از دندان ترش گرد و دیگری اچار کم میشود و آچار پنج وی حلیله با دفع
کند برگش را بکشد بر قروحات خلیله طلاء کنند و در کند و اگر برگ و لایحه بخورند در دل
میگیرد و سه مدی سی پنج مین جمیع و خضار و کوسرال و اچار و یا تخمائی مجهول کسب خور
و یا تخمائی ثانی مجهول نهال بقدر نیم کم کم و زیاده از آن برگان مشابه برگ کلسی
سرو و دفع و شوری باد و دفع قش و در دست پا و خلق ببالیدن خوردن سرخ
سفید میشود و جهت قتل سیاه با کاید و تخم سیاه و قضیله بهر زنی که جماع کند فزیده او
شود و سه مدی سی پنج مین و یا تخم سیاه و یا تخم سیاه و یا تخم سیاه و یا تخم سیاه
رکون یا تخمائی اسمت و است یعنی پنج بسیار دارد و ستاد و را چون پنج بسیار است
هم سسی گشته و سراسر گونی آرد و است بوضع الف و موی نیز سها که بفرم سیمین
هله و فتح و الف فتح کاف فارسی وقت با اسم تکهار است فصل الکیا و تخمائی
شیل کسب سیمین هله یا تخمائی مجهول خضار و نون فتح با و موهله و سکون لایم در
بند است کالست برگش مشابه برگ کلسی در طول و عرض نهاده از آن از
رنگ پیل و عرض بقدر نصف طول و در برابر آن در سطریری رنگ طبع کبار و حاصل
ن و مکل او در ابتدا چون بکاین در سطر مشابه که در در انتها بقدر لیمون گلان و بعد
از آن بهار کند و سرخ شود مشابه گلکهای کاغذ سرخ که بر سیوچه ای کتختالی میگذرانند

طریق تحقیق طعام در دیاب
آوردن طعام در دیاب
نمونه کتختالی
طریق تحقیق طعام در دیاب
نمونه کتختالی
طریق تحقیق طعام در دیاب
نمونه کتختالی
طریق تحقیق طعام در دیاب
نمونه کتختالی

۱۲۹
زیاده از آن برگان مشابه برگ کلسی
سرو و دفع و شوری باد و دفع قش و در دست پا و خلق ببالیدن خوردن سرخ
سفید میشود و جهت قتل سیاه با کاید و تخم سیاه و قضیله بهر زنی که جماع کند فزیده او
شود و سه مدی سی پنج مین و یا تخم سیاه و یا تخم سیاه و یا تخم سیاه و یا تخم سیاه
رکون یا تخمائی اسمت و است یعنی پنج بسیار دارد و ستاد و را چون پنج بسیار است
هم سسی گشته و سراسر گونی آرد و است بوضع الف و موی نیز سها که بفرم سیمین
هله و فتح و الف فتح کاف فارسی وقت با اسم تکهار است فصل الکیا و تخمائی
شیل کسب سیمین هله یا تخمائی مجهول خضار و نون فتح با و موهله و سکون لایم در
بند است کالست برگش مشابه برگ کلسی در طول و عرض نهاده از آن از
رنگ پیل و عرض بقدر نصف طول و در برابر آن در سطریری رنگ طبع کبار و حاصل
ن و مکل او در ابتدا چون بکاین در سطر مشابه که در در انتها بقدر لیمون گلان و بعد
از آن بهار کند و سرخ شود مشابه گلکهای کاغذ سرخ که بر سیوچه ای کتختالی میگذرانند

نمونه کتختالی
طریق تحقیق طعام در دیاب
نمونه کتختالی
طریق تحقیق طعام در دیاب
نمونه کتختالی
طریق تحقیق طعام در دیاب
نمونه کتختالی
طریق تحقیق طعام در دیاب
نمونه کتختالی

چند درم آن گریه بسیار یا خوردن شدید و یا غصیب شود بدین یافت
بر دو درم و نه سوخته دوزخ فزونی و آنگاه باید که اینخت واهی مصالحه اندیز خود

[illegible]

خورد و بر گاه اشتها
عروق غریبه نماید و بر گستره
ماندن حاجت نباشد
باید که به این کیفیت اشتها
زود و طعم خورد و پدید
اشتها عروق و در وقت
و خ کردن اشتها و خورد
طعم اکثر احیاناً برود

152

فاسدہ بطرف ملک
سیریز دوم و جیب آفات
مے گرد اما اگر سنگے شارب
نمرو غیر ہم از اور باب مکر
و از قبل مستجاب و کاذب
است اگر بے بیگام
ازین حکم خارج است
بنابعت پنجین کر سنگے
بیاد خود و سکون
بعد تناول غنہ از قند
و از انکہ است

تندم چون گفتند خوار
از که بر سر خوار
خوار بر سر خوار
خوار بر سر خوار

نوشیدن مشرب آب و همچنین سبزی در خوردن طعام
در خوردن طعام شب خوردن و زیادتی طعام روز و قبل طعام باید که بعد خوردن خورده شود

حبیب از هر چه در دستش است
 عادت دارد که در دستش است
 عادت دارد که در دستش است
 عادت دارد که در دستش است

حبیب از هر چه در دستش است
 عادت دارد که در دستش است
 عادت دارد که در دستش است
 عادت دارد که در دستش است

سببیت سار لقمه سمن جهاد خفاریا و تختانی و سکون تا و فوقانی فتح سمن جهاد
 الف و لام جهاد که بر یاید سیلیا یک سر سمن جهاد یا تختانی مجول خفاریا و موحده فتح یا تختانی
 و الف سیدو ایکسیرین جهاد یا تختانی مجول فتح و داد و الف احم یلیا سست یعنی لای
 اینست که خدمت این یادگرمونی هر دو فطری است سیدنا اهل یکسیرین جهاد و سکون
 تختانی و فتح تا و فوقانی و الف فتح یا و فارسی و خفاریا و سکون لام مشهور و شریفه میوه
 متعارف شیرین و معتدل مولد سنی و مخرج و مقول و دفع خفان باب الشین المعجمه
 فصل الف شمال مان بفتح شین مجز الف و سکون لام و فتح دال
 جهاد خفاریا و الف نون قسی از برج است در خوش شل ساشی شاصل بفتح شین
 مجز و الف فتح خا و مجز و سکون لام هم اهر است شالی بفتح شین مجز و
 الف و سکون لام و سکون یا و تختانی احم دان آینهی برج شالوک بفتح شین مجز
 و الف و سکون لام و سکون و دو کایه فتح کول در کلها بر یاید شمال برین بفتح شین مجز
 و الف و لام و فتح یا و فاکر و سکون را و جهاد و سکون و سکون یا و تختانی مشهور و شریفه
 بفتح لام و سکون داد و نون او است گران دفع تپنگی نفس فساد و موحده و لغیم
 و فشیان عابن اهل نافع شکی حضرت و دلت و موحده و شکار آفریهی از ساین است
 و در و هتری آورده که مره تیز دارد و تپ که به سیلان نبی و اما سن بر یاید و گرم است
 شالا که بفتح شین مجز و الف و فیم کاف تا و سندی قسی از برج است که بر
 آب و اوان روید و مطابق ساشی و در نافع کسرتان فصل الفباء الموحده شش
 بفتح شین مجز و سکون با و موحده و ضم بار ثانی و سکون و و ستم گلست مشهور که
 قسی از ان شیب بهر آن سفید زرد سرخ و بنفش بود گرم خشک در مدم خوردن

۱۳۵
 و گوشت دنان در معده است
 گوشت دنان در معده است
 گوشت دنان در معده است
 گوشت دنان در معده است

حبیب از هر چه در دستش است
 عادت دارد که در دستش است
 عادت دارد که در دستش است
 عادت دارد که در دستش است

دور کرده اند و در راه پست مسوولان او بسوی یک که از پیش ازین گشتند و از راه پست
 در راه پست مسوولان او بسوی یک که از پیش ازین گشتند و از راه پست

سه تولا از آب تازه و یک از خشک ساینده او و در بل حیض منجر جنین مرده و مشیمه است
 و حصول از تازه او همین عمل کن بوییدن او محلل مغم داغ و دایح غلیظ مصحح و محررین و
 مصحح او و خون گل سرگردان که بتورگل ساخته باشد لغایت محلل بود و شکر فماداً
 و در بل حیض منجر جنین عاقر و قوا تخم نخورده ملاک کردن بر کمر بر کنوطه سریع الاثر و برای
 ورم رحم ماییدن خوردن مفیه همچنین بر جمع مفاسل **فصل التاء الفوقانی**
شست پتری پنج شین مجرب و سکون تاء فوقانی فتح با فارسی تاء فوقانی مشهور
 هله و سکون یا احتمال گو جاست در کان بیاض و شست پتری مجرب تاء فوقانی و الت
 فتح و دو سکون او هله هم پنج نهال صحای افادار بار یک شخ و شخ بار یک او و شانه
 دیگر بسیار بار یک زوگره و کم و زیاد بر و زوگره بسیار بار یک ریزه مثل تار بشوم و زوگره
 بر گاه او کنوج مشابست بر و در و کلانی درخت و بقد گز و کم و زیاد اذن و دانه بقد دانه
 عنیف شعلک و زوگره درخت بقد سی چل رخ بود مفیه بگت با یک نیم گز و کم و زیاد اذن
 شیرین است و در و زوگره واقع فاداد و بغم و بقراد و تون لاس و عضاد و بوی فرزند شیرین
 و از جمله ساین است او بجهت تقویت با غلظت منی و حاجت سفوف با استعمال گرم آه و قوی
 کلسه و ساتادی است هر دو واقع بود و زوگره منی افران چشم قوی ال سببی خورافه و از جمله
 ساین این اسم نوشته اند شست موی پنج شین و سکون و کلسه و سکون یا احتمال
 سینه سینه است شست کر پنج شین مجرب و سکون و فوقانی فتح کا و سکون هله و شست
 ایچ چیل بینی بسیار کافه ملل را و الحش و شست پتری پنج شین مجرب و سکون یا
 تحال و فتح فاداد هم بسیار است شکر کر پنج شین مجرب و سکون هله و شست کا و در هله ال
 هم شکر است و ان اقام بود و کلاف برکت پش پر و بوی و شیان نشنگی شمر اونی بکسر

سایه دنان غیری است و بهترین
 در طبعی است و بهترین
 باریک آن است که بید
 و شست پتری مجرب و سکون
 و ثابت ماند و س
 بیه که در قلیل لرو
 بلی که است و بکاف
 ترین تاء ایچ دیون باب
 آنست که از راه آب

۱۳۶

هرگاه نیم بخت خود را
 کرده بعد آن با بخت
 و به و چند مرغ استخوان
 که بضم شود و سفوف آن
 شیرین است و سفوف شست
 شیرین است و سفوف شست
 بین بین و شست پتری
 و به و شست پتری

در قوت و صفت و در و
 لازم است که غذا از علوت
 بعضی که خوردند
 از بطن فرج و
 بعضی که از بطن
 جواسه بگذرند
 و بعضی که از بطن

قدوس الفتون
 بہترین چیز آدمیان باب
 موافق حال ہیک
 بچیز سے نرم
 والا مدد باید کرد
 بدان باید گذاشت
 دفعہ خواہ

تفاوت نسبی در اختلافات اندکی در مورد آن نیست
 که اختلافات در میان دویم اختلافات و غیره که در میان
 تفاوت آنست که نباید

بکسرین مجرایه یا تختانی و سکون او و هم با موحده و فضا با سکون و موقوف کات
 و فضا آنانی و سکون آن هم میل است به کوهن و زیور است شیوا هم هادیو است یعنی زیور
 محاذیه و شیتل چینی بکسرین مجرایه یا تختانی و فتح ماز و فغان و سکون لام و کسرین
 فارسی و سکون یا تختانی و کسرین و سکون یا تختانی کباب چینی است چینی
 بفتح شین مجرایه یا تختانی ساکنه فتح لام و سکون چیم قسمی از چهره است که بر رود
 سنگ با رو و دخانه رویدان تلخ و خوشبو و سرد بود بلغم و صفرا و حرارت
 تشنگی و دود و درکن باب العین المهرله عیاسی فتح مین هادیو و فضا
 یا موحده مفتوحه الف کسرین هادیو سکون یا تختانی کثیره الوجود و کل بسیار خوشتر
 و در سرخ و زرد و انشا بود و در فشر اکثر بقدریک گزنا نیم هاست انسان بود برگ
 آن شلت است در طول بقدر و گره رگه و زاید از آن نیز بود و از پنج ادا چا سازند
 گلش را پنجه همراه گوشت بخورد و برکش بسیار چوب چون برشور بند پنجه منفر سازد
 و آنچه در عوام مشهور است که پنج او که در زمین گفته شود چوب میگردد و یا بعد صدال
 چوبین شود غلط است لیکن چون بیال شود کلان گردد و شباهت گوشت بعضی تمام
 چوبین شود رساند که از چوبین طلالی گویند باب العین معجمه فانی و فضا
 فین مجرایه سکون و فتح مین ثانی و کسرین و سکون یا تختانی مصفویت مشایقه
 چون ثوبیایا میکند ایند باین نام همی گشته و گویند بکثیری هم این گویند و ظاهر است
 که بکثیری مثل است تمام مصفویت و اسوا و مصفویت و مایه مایه این که اگر اسوا را
 گویند از علم باب الحاف العربی فصل الف کاک چنگها بفتح کات و فضا
 و سکون کاتانی فتح نیم و فضا از آن فتح کات فارسی و الف است و الف است و الف است

بهره آنست که نباید
 از یک در یک خردن
 جمع کرده شود و این پنج
 در یک یک خردن
 و از همین قبیل است
 خوردن غذا و در یک
 یا چکین و یا نیز بخار است
 خردن کردن فانی اینها
 باز نیست از یک مست که
 جمع کردن آنچه در هر مع
 میشود با آنچه در هر مع
 می آید در یک خوردن مع
 بدانند لیکن اگر مخالفت
 کمتر باشد و آنچه مایل به خلقت
 است اول خوردن شود و مع
 نیست و طعام شود و مع
 را بر غیر ششیرین
 مقدم باید خورد

۱۳۹

از اینجا است
 با علت غایت
 خوردن طعام
 و تامل و تامل
 و تامل و تامل

[illegible]

عقب آن فدا کرد / نبرد وقت خواب / بایکد خواب / از خواب آید / نه شب / خواب باز عقب / نشیب خواب کنند / به بودت شب از / نوشیدن آب سرد / اختصار از واجب بخت / هر کسی که گرم / باشد یا یا اگر / علم آخر و در خواب / خورد و یا نوشیدن / آب در شب پیش خواب / بود پس آن مضر / نیست و بجا و حجت عیش و ریا

یا تختانی اسم پیر کاست فصل لتاء الفوقانی کتار ابلغ کاف و تا و فوقانی
والع فتح راه جمله الف ثانی قسیمی غیر کست که باریک و ستر و گران و افح رکت
پست راج روگ قسیمی است که برکش بسنون نامذ قسم دیگر پهن برگ قسم دیگر که خود
بر مانده است هر نه محنت بعد از خوردن محدث سوزش معده باد و دفع
فساد و بغم و صفر است محدث سوزش سینه و نفخ و مصلح و جوتا نیدن آن
در آب یا در خاک ستر گرم گذاشتن نیز از آب گرم شستن تلیل نفخ نماید و مری معده
و نفی و مد و مسمن ثانی باضم کثیر ابلغ کاف کتار و فوقانی و سکون یا تختانی و
همه الف ستر است و غلط می باشد از کاف اکثر راه مضعت باه و چون او را
بقدر و ماشه شب آب کرده صبح بآید و یا سائیده با شربت انجیر یا تنهانی نوشن بر
نفث الدم موجب است و برای جربانه و سوزاک نیز مفید فصل لتاء الفوقانی
من بی که بیل بفتح کاف و سکون تا و فوقانی پندی و فتح و سکون لام می باشد
بسیار مشهور شکلی است سبز گوی شکل شکسته کوسفند به درازی یک گز و پنهانیم گز
چون بشکافد از آن انبهای شیرین زعفران رنگی بیرون آید لزوخت بسیار
دارد و با گشتان بچید دخت او بسان دخت چار مغز یک کفن قدری بآید
و برگ بزرگ تر صاحب شکوهی همچنین نوشته اما تخم دخت چار مغز شاخه نکر
است لیکن دخت کبیل زیاد از دخت بیل است برگ کبیل از برگ و خود
گل و میوه مانند بو خوش ارد و خام نیز گیر و بچونه و جز آن پیر از نرسید آن افح
فساد و عطر باد و مقوی اعضا و مینوی افح رکت پست و دیر نفخ قایض بود و سینه را نافع است
و بینی فراخ و تشنگی دفع نماید و تخم دی زوخت شیرین بود و یا زیاد کند و خوردن

۱۴۵
آب نباید نوشید و نشان
عطش کاذب است که
از نوشیدن آب سرد زیاد
میشود و از خروج آب بسیار
کم و مضاعف است از نوشیدن
آب و خوراندن تسکین
سینه باید عطش که بعد خوردن
طعام یا وجود نوشیدن
آب بسیار بنگام تشنگی
نیست و نفخ پیدا میشود و از
تشنگی کاذب است

که از خوردن اغذیه غلبه
را ببرد و سبب آید
دشمنی که از خوردن
طعامان سبب شود
و کذا که

لیکنا یہ آواز دھم دھم
اچھتہ ویلان دھم دھم
شعلہ آفتاب بھوسہ
ویاد مس پیران دھم
جمع شومہ ویاد شعلہ
ایزین اٹکے درگ پیر
پاؤں سے پیرا دھم

سفید پوست بسیار سخت مدور چون او را خوب تر نمایند نرم است و پوست او
کرده از سوزان زده زیره بکنند بعد از آن بگویند و در معاجین سفوف استعمال نمایند
بدن اوت بخشد و عاقلهای بادی و غریزه سوی سفید سیاه نمایند و پوست بدن او بسیار
از وی باعث عشته نوشته اند و سمیت و دواهای قوی نمودن بیشتر و در بادام خوردن
و شرب آب چرب با آب بارغن گل بر کف قوباء و عرق انسان کنند و نموند و صبا داران کوبی
و قلع مجرمانه نزع او و زرق هم گرم است چون دارد اولی عدم استعمال مگر
عند الضرورت با سلمات در او و مسکه نیز استعمال میشود و بیشتر نفوذ مخرج نماید و عظم بنمای
چنانچه دوی دهم که مرض نزل و برود و دل مبتلا شد با وجود استعمال فیون معاجین
مرض زایل نمیشد باید و آنکه کو بر طریق ذبور گاهی تنها گاهی با افیون گاهی با دود دیگر
مناسب تر شروع نمود و از زایل گردید و حرارتی و مخرج بله پسید کجری انفع است
بسیکون جیم کاسر و کلسر اهل سکون یا احتیاتی شیرین گرم بسیار طبعی و شبنم طعام و بصر او
و سم و تنبیه است و با شام و اخوس یا تخمانی نیز آرد و نواید آنچه نزد راقم تحقیق گردید در پیش
نوشته است نیز کجری اسم سیویا و است که اکثر در در میان شبیه باشد که در زیر قلع
و نام مشتبهی لجام و نزد راقم گرم است و نیز اول و حصه نموده خشک میکنند و در عرق آنرا
بران کرده نمک و میخ و سیاه لایه میشود و افعال قوی سبز تازه او را نیز میخ و نمک
در پوست بکنند باز و در لاشدن است و در اکثر سفوف با سبک نام و قوی سودا عمل است کجری
نفع کاف و نعم جیم فارسی سکون دارد و اهل عرق جو نمک اخر را بجز کان هم می آید قسم بود
یکی کجری کجری نیز کجری و نیز و میم را کجری بزرگ از کجری گویند و از سلباق او مراد کجری
است اسوم را کجری کجری گویند آن عبارت از زباد است کجری کجری در خواص از یک است لیکن

[illegible]

آب انار تنبا آرد و در آن
پخته و بنفشه و گل
روغن گل و روغن
روغن گل و روغن

وینگره ای است که خود بدون کندن دندان

بابت خواب و طب و ان

زینا شوش کرده وین

شود و بفرست نماید

فوق درین و درین

پس کپری خوشتر بود و از وی بوی کافور می آید و با کحله خراش گرم و شسته طعم و دافع
جذام و بواسیر و امیل و جراحت و تنگی نفس با دگر و فساد و بلغم و قاتل کرم و کرم فصل
ال دال المپله که مفعول بفتح کاف و ال همزه سکون تنیم و کدب نیز آمده بعد از ال همزه
و با و موحد و قسی است از جهوت قوسم و دیگر و هول که م و و هم که م نیز از اقام او نشسته
از گل آن سما که سا و برگ و دخت اربسان چار مغز بر سر و در واقع فساد و بلغم و صفرا
و خون فصل ل را و المپله که مفعول بفتح کاف و سکون را و همزه و نون الف بسبب نون
او پس از سه سال رسد و رگاز سبز و ترش و تلخی آید و پیش از آن که رسد و گراید و تلخی آن نزد
و در تنگی سرخ و شیرین چو دیکه زنبیری باز گردد و در اربسان لمبو و گرش تلخی پس و چو
چون پیکان خالی گل و چار برگ سفید بود و خوشبو و نیز از وی می سازند و عرف اندو گلاب
بر گیرند و از عرق بهار گیرند و مزاج عرق بهار گرم است خشک جبهه ضعف ملخ و قوی
و تقدیر اشتها و با و در دیده و قرح ریجی و فحقان و قوی سفید تو اند و در اربسان
روز در روز و دوا و قیه با شکر ریج و درم جهت فاع سبز از مویات نوشته اند و با شکر
جبهه اخراج سنگت و گرد سفید و شکر و دنا شسته جبهه قطع اربال بواسیری نافع و در سینه
از شکم گلوئی پان مخلول و عرق بهار چو امثالین و بواسیر نماید و ماسته نوشته که
از شکم نافع که عرق گیرند از عرق بهار در میان نافع و کینه اختلاط معنی معلوم میشود و
تحقیق نموده که اطلاق او علی الصبح در شهر بار گل کینه پس از آن بر گل لمبو شیرین است
عند الضرورت آن از گل سبج و سبج و رنگی لمبو چکوره و چوبی عرق کشند و عرق بهار
ایستخذه بکار می برند و این گلاب را نیز در عرق گل که گویند ظاهر است که درین گلابها
زین می سازند و اصل همه در کینه است و ماسته و شکم که نوشته است که در تنگی شیرین

۱۴۹

واقع آب از زیر زمین می
برای بخلاف نثر که از زمین
مخاذه و طب آب او و گوی
ر شمع می نماید و آب که
از بیست ایستاده بر روی
گویی که از خود بدون کندن
باشد و آب سادون آب است
از سادون حاصل شود و آب
کلف نادر آب است که
در آن کاه رویده و پاش
تا بپزد و در آن هر گاه در آن
از اینها صاف و دروشن باشد
و بپزد و زبون ایستاده نشود
زین صلیح باشد الا به
نسبت دیگر آبهای صاف
کیف تر و مفرد و عصب
است اگر از آن بپزد و در
کثافت از آن بپزد و در

زبون است و این قسم
برای است و این قسم
نماد حاصل گردد و این
نماد حاصل گردد و این
نماد حاصل گردد و این
نماد حاصل گردد و این
نماد حاصل گردد و این
نماد حاصل گردد و این

این کتاب نوشته فرزند و فراده
 و در علم و معرفت خود است
 این کتاب را بنام خود است
 و این کتاب را بنام خود است
 و این کتاب را بنام خود است

کتابخانه عمومی و مدرسه

سیدنا ابراہیم علیہ السلام

این کتاب در بیان احوال و عیال و کسب و معاش و در بیان
 احوال و عیال و کسب و معاش و در بیان احوال و عیال و کسب و معاش

بر این معنی گویند شیرین و بسیار گرم و خشک و سبک و صغیر از آنکه در واقع فساد خون بلغم و
 بول است و ری بفتح کاف سکون سین چهارم تا و فوقانی سکون و او و کسر را جمله و
 سکون یا تحتانی بفارسی مشکبک میزند تلخ و گرم است کران و میخی مانع مری فساد و بلغم
 و مابین و واقع آس اعتنا و بود و بین بطلان حسن شامه قسه است که از آن است و می
 گویند و بفتح لام میاید کنسبا بفتح کاف و کسر سین چهارم سکون نون و کسر سین چهارم
 ثانی و با و فارسی و الف قسه از و خجود است کیس بفتح کاف کسر سین چهارم سکون نون
 تحتانی و بین جمله ثانی قسه از و ازاج است شمر بود و با و فارسی روشن سازد و میان را نوا
 کند و در هر میخی و گرم معده دفع نماید پس کیس قسم جید است فصل الشین الی آخر
 بفتح کاف و سکون شین موجود یا هندی اسم گویند فصل الکاف العربی گاه و البت
 کاف اول و ضم ثانی و او و مجهول و را و جمله الف شمر استنی پس است از که ریلا خورده و
 موا سبز بسیار و تنهما اکثر دارد و خاص موافق کرپلا است و مخصوصه وافع خوشب گیس
 آغاز و جالی که از اجها سه گویند و رافع تب و کف و نا از روت طعام و قسه از و
 باجمه نگوار است یعنی بار نیگی و مفتح و واقع فساد و هر خوشب ساری و پنج باجمه گاه و بود
 زهر باد و تحلیل اول و م خلیفه نافع است و باز هرگز نه گانست و سمر بفتح نوشته اند که ریلا
 جنگلی است و این قول دو را و موا است زیرا که کرپلا جنگلی را راقم مشاهده کرده است چنین
 غیر گوره او مشابیه کرپلا باغی است لکن از این جنگلی بفتح کاف و سکون کافانی و را و چهارم
 و الف کسرین جمله سکون یا تحتانی و فساد نون و کسر نون و سکون یا تحتانی و در میان
 هر دو کاف الف تیر آمده یعنی کار اینگی که میباش بفتح حیران باریک سرخ تیر و گانست
 خالی تلخ و زخم گرم و شسته طعام و واقع فوقی و حق نافع تی و تنگی و واقع تب فساد و بلغم

این کتاب در بیان احوال و عیال و کسب و معاش و در بیان
 احوال و عیال و کسب و معاش و در بیان احوال و عیال و کسب و معاش

این کتاب در بیان احوال و عیال و کسب و معاش و در بیان
 احوال و عیال و کسب و معاش و در بیان احوال و عیال و کسب و معاش

بروین

خداوند
توین منور
بنده جان
کریم الله
علی اس
که اس
پس بر
از دست
و...

104

این رساله در بیان حال بود
فصل اول
در بیان حال بود

وسکون یا تختانی اسم انگلی است که یعنی بضم کاف و کسر لام و سکون یا تختانی و فتح جیم
وسکون نون بهترش سرخ رنگ و سبطی که است گرم و خشک و دوم مصلح معده و
دافع قویج و در گرده و مانع طعام و دافع عرق النساء و حابس بول و دافع صرع و صلع
سر و محرک باه و با مزه بلغم و دافع و برگاه قدری در دهن گذارند از آب حبه الصابون نماید
و آواز گلو صان و تقویت باه نماید و اگر یکدم از نموده و شیر گاو انداخته ناشتا
بنوشند بسیار دپاه افزاید و مقوی اعصاب و بطنی و مضر بدل و مصلح آن کثیر از چیزهای
چرب کلهتی بضم کاف و سکون لام و کسر نون قانی و مار هندی و یا تختانی ساکن
چکرک نیز گویند و آنه ایست سیاه براق یعنی بل سفیدی شبیه تخم کتان و از بزرگ
بایل بند ویر و شیرین هنگام بضم تلخ و زخمت گرم و سبک و محبت صفرا و سوزش معده
و مابس عرق و دافع فساد و زهر و فساد بلغم و باد و نواق و گرم شکم و شکسته سنگ
مشابه نفع و در دافع درد شکم و تشنگی و مضعف و ترشیم و متقل مبنی و قوی از صحرای است
سر و دافع امراض چشم و فساد زهر فاسی ماس هندی و عربی حسب اقلیت کلتنا
بضم کاف و فتح لام و سکون نون و فتح تا و نون قانی و الف قسمی از سورا است کالنگ بضم
کاف و فتح لام و سکون نون کاف فارسی اسم کوچی است بفتح کاف و کسر لام و با ضافه
بد کاف نیز یعنی کالنگ اسم تربوز است کلتگره بضم کاف و فتح لام و خفا و نون و
فتح کاف فارسی و فتح راهبانه سکون یا نیز اسم تربوز است کلونجی بفتح کاف
و لام و سکون و داد و خفا و نون و کسر جیم و سکون یا تختانی اسم سیاه و آنه ایست در
تحلیل ریا و فتح شکم و دفع قبض تجربه رسیده کلا و فتح کاف لام الف و فتح قاف
سکون را و هجاء اسم لوگ است کلرم بفتح کاف و کسر لام و ثیدال جمله و ضم آن

بمقتضی بقدر طاقت نویسی
تجاویز ازین اندازد و در مصلحت
وقفه انداخته و در مصلحت
و آنکه چنینست که در مصلحت
چون پیش از خرافات و افات نوشتن
و بعد از خرافات و افات نوشتن
است اینچنین باشد که در مصلحت
است اینچنین باشد که در مصلحت
۱۵۹
از کلام در مصلحت
افزودن کلام در مصلحت
افسان اکس است که در مصلحت
عظما بر ماس تقویت اوست
رفیق خیرات مخصوص است
بقرانه یا عین الکریم است
دوت و کرم را بهی ماص
برای از قیاس بدین که در مصلحت
از بسیار نیا بدین که در مصلحت
و عطا از تو کند

در این کتاب که در علم طب است و در بیان بیماریها و در بیان علل و احوال و در بیان
 در بیان علل و احوال و در بیان بیماریها و در بیان علل و احوال و در بیان بیماریها و در بیان علل و احوال

و سکون در جهله و میم ساکنه اسم بیست و هشت کتب بفتح کاف و ساکن لام و سرین
 جهله و سکون یا رتختانی اسم پرشت پرتی است کیلیت بفتح کاف و کسر لام و سکون
 یا رتختانی و فتح سین جهله و سکون در جهله اسم کالیس سر فصل المیم کو و بنیم کاف
 و میم و و او و مجهول و سکون و ال جهله کول سغ و نیلی اگر درین اندک سفیدی بود
 از بایین نام خواند که کو و نی بضم کاف و میم و و او و سکون و ال جهله و کسر نون
 و سکون یا رتختانی یعنی گل کنول خورد که در فروع انتاب بگفت این در رعایت
 فرو تراز کول سفید گل و کول نیلی را نیلو فر گویند که کرب بفتح کاف و سکون میم و
 فتح و او جهله و سکون کاف ثانی کر مرک باضافه و او جهله از کاف و میم و بعد از او
 نیز آمده است و باضافه ما و الف بر لفظ اول و تقدیم و تاخیر را در اسم آمده یعنی کر که با دخترش
 زایمان درخت میری یعنی کنارانده که بعضی مثل آن و برگش به انبوه و نوک را در برگ
 کلان او از برگ سنگتره و بعضی قندیل و طمس سبز باریک میوه مشهور خیاره دار خوش
 زستانست و افشوده از و بسیار تخم در دست میشود و در حق صغیر او سر و قابض شکم
 و واقع فساد و باد و نفخ و زبان ترقیه گی میرساند و معالج آن خوردن او جهله چونه و کبک
 کمونی بفتح کاف و هم میم و سکون و او و کسر نون و سکون یا رتختانی انهم غلب الشلب
فصل النون کنه بفتح کاف و فتاد نون و فتح بار موحده و فتاد ما و الف و ال
 جهله شیرین گرم و کران و بادا گنیزه و واقع فساد و صفرا و خون و قبح شکم و تپ و توج و
 کران و معوی و بالاینده که سر مولد منی و واقع فساد و باد و صفرا و دق و خشک و خون
 فاسد و بدیل و از جمله ساین است کنه باری باری و یا رتختانی در آخر نیز آمده است
 و بعضی الف و رتقه اول یا رتختانی آمده است کنه باری باری باری و یا رتختانی و سکون و ن

در این کتاب که در علم طب است و در بیان بیماریها و در بیان علل و احوال و در بیان
 در بیان علل و احوال و در بیان بیماریها و در بیان علل و احوال و در بیان بیماریها و در بیان علل و احوال

در این کتاب که در علم طب است و در بیان بیماریها و در بیان علل و احوال و در بیان
 در بیان علل و احوال و در بیان بیماریها و در بیان علل و احوال و در بیان بیماریها و در بیان علل و احوال

[illegible]

از کاف می افزاید یعنی گزیند و قسم بود و سیفی را و اگر بر کوبند و بوض نون یا و موحده
مخبرش از حرکت پیوسته بخش بقدر و ادم و کم و زیاده انان شایسته بسیار و دند
از تنه آن سر میزد و گوش بدو از بی برگ یا بس و از و گنده و سبز و گها و بار یک
نیایان گرم و شکم مضطرب و خوشیم و واقع جوشید گها و بدن و چانام و دما و میل
و شور و گرم و گرم و جری از سیما است و نگا داشتن گل آنرا در خانه اهل پیوسته
جنگ در آن خانه میداند و پوست کسید و رطلید و اضمه ضعف باه استعمال نمود
شد گویند اسم و قلی نوشته اند کنهیل بفتح کاف و خفا نون و کسیر موحده و سکون
یا و تخمائی و لام آخر آن نیز اضافه میشود یعنی کنهیل تلخ و سهیل و گرم و واقع فساد و بغم
و صفر و خون و شکسته سنگ شانه و قاتل گرم تلخ و واقع با و گوله و تنسار و دمال
و برگ سبز و سرد و قابض معده کم قلیل است کنهیل بضم کاف و سکون نون
و ضم کاف ثانی و سکون میم اسم رخصران است کنهیل بفتح کاف و خفا نون و کسیر
وال هندی و سکون را و جهله و دال جهله حوض ال یسند و اضافه کحفی یعنی کنهیل
نیز اسم چوبی است و در جیم فارسی گذشت که کشائی بفتح کاف و سکون نون و فتح
تا و قاتل است و الف که حمزه و سکون یا و تخمائی اسم کشائی است کنهیل بضم کاف و خفا
نون و ضم دال جهله و سکون را و جهله یعنی و او نیز اضافه نموده کسیر و بانند و نیز
بجای و واقف و ده کنهیل خوانند و عربی نیز گویند گویند و آن صحن است مثلاً
بعضی لیکن سرخ رنگ گویند که از طرف یمن خیزد و لبان نیز اسم وی است
و واقع فساد و بغم و تنج حابس عرق و مقوی باه و موده و دلخ و مژنه است
کنوچا بفتح کاف و نون و سکون و فتح جیم فارسی الف اسم مرآت کنهیل بضم کاف

گفتند که اینها را که در این
است پس هر وقت که در این
بودن است هر وقت که در این
سفر که در این است که در این
نمود گفتند که در این
شدن آن که در این که در این
از این که در این که در این
عقل از خود که در این که در این

[illegible]

مردان را که خلع کنند
پیکند سیاحت با دو دلیک
باعث ضعف است
داو که میکند بد مرد

سنگ از آفتاب خورشید و شعله
 یا به بخت و شانس و شکر
 یا به بخت و شانس و شکر
 یا به بخت و شانس و شکر

سکون نون و فتح وال هندی و سکون لام و سکون نون و سکون یاء تحتانی اسم گلابی
 است باین اسم بان چیست نام که مانند مقلد مار خود پیچیده بود کهنسپیکان فتح کات
 خفا نون و سکون یاء موحده و خفا و سکون یاء تحتانی و فتح کات الف اسم است
 کنت پهل فتح کات و سکون نون و ضم تا و فو قاتی بنی و فتح بار فارسی و خفا و سکون
 لام اسم فارسی است کتیل زانیر گینه کنسکاری فتح کات و سکون نون و فتح تا و
 فو قاتی هند و کات الف کسر و جمله سکون یاء تحتانی کتالی خورد را گویند و بعضی
 همامه یا لام و کات الف نیز آمده یعنی کتسکا الکا و کتسکینی هم آمده بعضی الف را ر
 جمله نون و یاء تحتانی کنکلی فتح کات خفا نون و فتح کات و خفا و سکون یاء تحتانی
 اسم نهال است و در بقدر آدم هم پیشتر و از کم و زیاده برگش بدو ریاض فکد و خود
 و کلات بود برگ و درخت کلات از خورد کلات و خنچه و خیاره ارد از درون او تنه های
 بسیار برآید به بوی اسیر نفع نماید فصل لوا و کو و بدایضم کات و او و مجول و کسر و موحده و ال
 جمله و الف و سکون بار همد اسم کنیا است کول کت فتح کات و او و سکون ال و فتح
 کات فار و نون و فو قاتی هندی و الف موحض الف و رفته نیز آمده هم هم کول کول
 فتح کات و او و سکون لام اسم کله است کو جابضم کات و سکون و او و فتح جیم و ال
 که است پیری گویند یعنی گل کوزه دیر گل کسرخ است و بوی بزرگ تر و برگ بد انسان
 بر گشت و دو میاز زدی خورد و عیسایه از و ساند و گلاب کش و سیوتی گل است که او را
 بغازی بنسیرن گویند و قسم دیگر سرخ است بنسیرن گل سر و سبک سبی و دافع فضا
 اخلاط کثله و خون و مقوی دل و قابض شکم و برافرو زنده رنگ روز اقم سفید را در
 تقویت ل از سرخ زیاد میداند گل کثله سفید و غرق او و خفقان اکثر استعمال کرده

سنگ از آفتاب خورشید و شعله
 یا به بخت و شانس و شکر
 یا به بخت و شانس و شکر
 یا به بخت و شانس و شکر

فصل در بیان نون
 و سکون نون و فتح وال هندی و سکون لام و سکون نون و سکون یاء تحتانی اسم گلابی
 است باین اسم بان چیست نام که مانند مقلد مار خود پیچیده بود کهنسپیکان فتح کات
 خفا نون و سکون یاء موحده و خفا و سکون یاء تحتانی و فتح کات الف اسم است
 کنت پهل فتح کات و سکون نون و ضم تا و فو قاتی بنی و فتح بار فارسی و خفا و سکون
 لام اسم فارسی است کتیل زانیر گینه کنسکاری فتح کات و سکون نون و فتح تا و
 فو قاتی هند و کات الف کسر و جمله سکون یاء تحتانی کتالی خورد را گویند و بعضی
 همامه یا لام و کات الف نیز آمده یعنی کتسکا الکا و کتسکینی هم آمده بعضی الف را ر
 جمله نون و یاء تحتانی کنکلی فتح کات خفا نون و فتح کات و خفا و سکون یاء تحتانی
 اسم نهال است و در بقدر آدم هم پیشتر و از کم و زیاده برگش بدو ریاض فکد و خود
 و کلات بود برگ و درخت کلات از خورد کلات و خنچه و خیاره ارد از درون او تنه های
 بسیار برآید به بوی اسیر نفع نماید فصل لوا و کو و بدایضم کات و او و مجول و کسر و موحده و ال
 جمله و الف و سکون بار همد اسم کنیا است کول کت فتح کات و او و سکون ال و فتح
 کات فار و نون و فو قاتی هندی و الف موحض الف و رفته نیز آمده هم هم کول کول
 فتح کات و او و سکون لام اسم کله است کو جابضم کات و سکون و او و فتح جیم و ال
 که است پیری گویند یعنی گل کوزه دیر گل کسرخ است و بوی بزرگ تر و برگ بد انسان
 بر گشت و دو میاز زدی خورد و عیسایه از و ساند و گلاب کش و سیوتی گل است که او را
 بغازی بنسیرن گویند و قسم دیگر سرخ است بنسیرن گل سر و سبک سبی و دافع فضا
 اخلاط کثله و خون و مقوی دل و قابض شکم و برافرو زنده رنگ روز اقم سفید را در
 تقویت ل از سرخ زیاد میداند گل کثله سفید و غرق او و خفقان اکثر استعمال کرده

فصل در بیان نون
 و سکون نون و فتح وال هندی و سکون لام و سکون نون و سکون یاء تحتانی اسم گلابی
 است باین اسم بان چیست نام که مانند مقلد مار خود پیچیده بود کهنسپیکان فتح کات
 خفا نون و سکون یاء موحده و خفا و سکون یاء تحتانی و فتح کات الف اسم است
 کنت پهل فتح کات و سکون نون و ضم تا و فو قاتی بنی و فتح بار فارسی و خفا و سکون
 لام اسم فارسی است کتیل زانیر گینه کنسکاری فتح کات و سکون نون و فتح تا و
 فو قاتی هند و کات الف کسر و جمله سکون یاء تحتانی کتالی خورد را گویند و بعضی
 همامه یا لام و کات الف نیز آمده یعنی کتسکا الکا و کتسکینی هم آمده بعضی الف را ر
 جمله نون و یاء تحتانی کنکلی فتح کات خفا نون و فتح کات و خفا و سکون یاء تحتانی
 اسم نهال است و در بقدر آدم هم پیشتر و از کم و زیاده برگش بدو ریاض فکد و خود
 و کلات بود برگ و درخت کلات از خورد کلات و خنچه و خیاره ارد از درون او تنه های
 بسیار برآید به بوی اسیر نفع نماید فصل لوا و کو و بدایضم کات و او و مجول و کسر و موحده و ال
 جمله و الف و سکون بار همد اسم کنیا است کول کت فتح کات و او و سکون ال و فتح
 کات فار و نون و فو قاتی هندی و الف موحض الف و رفته نیز آمده هم هم کول کول
 فتح کات و او و سکون لام اسم کله است کو جابضم کات و سکون و او و فتح جیم و ال
 که است پیری گویند یعنی گل کوزه دیر گل کسرخ است و بوی بزرگ تر و برگ بد انسان
 بر گشت و دو میاز زدی خورد و عیسایه از و ساند و گلاب کش و سیوتی گل است که او را
 بغازی بنسیرن گویند و قسم دیگر سرخ است بنسیرن گل سر و سبک سبی و دافع فضا
 اخلاط کثله و خون و مقوی دل و قابض شکم و برافرو زنده رنگ روز اقم سفید را در
 تقویت ل از سرخ زیاد میداند گل کثله سفید و غرق او و خفقان اکثر استعمال کرده

گوشتش کرم و گران بود افع با دوام از چشم و شناخته آواز گاه است بفارسی سگ
 بونید که کلام بنیم کاف و او مجهول که کثرت ثانی و لام و الف طایر است که در چهار گام بهار
 بجان کن و آواز فصیح دارد گوشتش ششبار آرد و فانیض شکم متعوی چشم و افع فساد با دو چشم
 گو آذ و ری بنیم کاف و او شد و الف و فیم دال سبک و او مجهول که سر را دهنه و سکون یار
 استانی بولی حب النیل است که بونیم کاف و سکون او فتح تا و فو قانی بی و آید و بند
 شیرین تاج و تیر و گرم و سبک است او بهی و افع سرخ با ده و جوشید که با تیر و فسر و جام و فساد
 بنیم با ده است که که با بنیم کاف و سکون و او کاف ثانی ساکن و فقا و افع نیم و الف
 و سکون نون و دال است که اسم بیست و شش مغز از که که با ندر رارس خوانند بنیم کاف و الف
 و فتح راه و سکون سین جمله که سبکی بنیم کاف و او مجهول و فتح سین جمله او کثرت و فانی
 بندی و کثرت سکون یا استخوانی ام تو ری است که که کثرت بی بنیم کاف و او و فتح کاف
 ثانی و سکون راه و جمله و فتح نیم فارسی و فقا و سکون نون کسرال جمله بی و سکون با
 استخوانی انتم کثرت و ده است که که کثرت بنیم کاف و او و فتح کاف ثانی و سکون راه و جمله
 و فتح با و منو و فقا و سکون نون و فتح کاف فارسی و راه و جمله و انتم کثرت و ده
 و نیم از بنیم کاف است که بیلاس بنیم کاف و او و مجهول که کسرال استخوانی و لام
 الف و سین جمله در آن بند کور شد کول سین بنیم کاف و سکون و او و لام و سکون
 سین جمله و مجهول و فقا و نون و او و منو و نیم از بنیم کاف است که کثرت بی بنیم کاف
 کول بنیم کاف و سکون او و فتح یا استخوانی و سکون لام با تو ریست و فشر و او و نیم کثرت
 و وقت گل کردن از بنیم کاف می آید و او از بافتن بنیم کاف کاف بنیم کاف
 و سکون او و کسرال و سکون یا استخوانی و فتح کاف و الف و فقا و نون و دال جمله و منو و

[illegible]

این مبدء در مفرد
 و الا خلاصه بود که در
 انچه که در این
 اقسام از دست
 بقال که در این
 لا بد که در این
 ساجد از دست
 علم از دست
 در سخن از دست
 در سخن از دست

و الف قسمی از بیاض است و در رشتای ذکر کاغذ بعد از سه گشت فصلی بسیار کند
 بلغم کاف و سکون یا خفا و خون یا دال چهاره الف اعرابی مجیدیه گویند بیاره دار و درش
 مشابه بر یک که در و از و کلان و سیه و بقدر و برابرتی بوزنه کلان و سبیل و غیر آن
 سر و ذایع فساد و فساد و بلغم افرا سیده آن شیرین شوری مایل متدل در سر و
 و شسته و منقی سبده از اخلاط و ذایع امراض فساد و اخلاط و شسته و شوری و بیاره و شسته
 و ذایع فساد و بلغم و شکسته سنگینه مغز و شیرین و منقی مشابه از ریک چرا که دافع
 فساد و صفرا و بی معجون و شسته پاک که در علاج الامراض معجالتا فاعده موم است بر آنوقت
 باه و تسهیل بدن بسیار مفید که شیرین کاف و خفا و سکون یا دالتانی دار و بیله و شسته
 که از قشر او کاه سازند و جذ الف نیز اده یعنی کته و کاه نیز گویند بلغم کاف و خفا و
 و در حال جلد و سکون را چهار قسمی از دست سارا است هر دو سر و مقوی از ذایع قائل
 گرم شکم و دافع بر میو و ترپ برص و اما سارا و رکت پت و زردی بدن و جذام
 و فساد و بلغم و صغیر شیرین و بی و مقوی اعضاء و مغز و خجسته چرا که دافع و مایل و شسته
 و امراض این فساد و بلغم و خون و کاه سبز و دافع حراره زبان و دافع قاع که شوری
 بلکه کاف و خفا و دافع را چهاره سکون یا رندی و تا و فوقانی بندی و سکون یا دالتانی
 نهال و بقدر یک گز و کم از آن و قسم کلان و او که بر تها گویند یا منافه الف عوفس یا دالتانی
 بر گیس کلان و درخت این کلان نسبت به قسم اول لیکن که شوری و زینافع قوی شیرین
 و سر تر و دافع شکم و دافع سرخ باز و فساد و صفرا و دافع امراض رحم و برافروند و رنگ
 روی که بری بلغم کاف و خفا و سکون یا دالتانی کلان است که از خانه سفید
 و قسمی از او کوپ که با آن هر دو سر و دافع سوزش اعضاء و فساد و خون که بری بلکه کلان

این مبدء در مفرد
 و الا خلاصه بود که در
 انچه که در این
 اقسام از دست
 بقال که در این
 لا بد که در این
 ساجد از دست
 علم از دست
 در سخن از دست
 در سخن از دست

این مبدء در مفرد
 و الا خلاصه بود که در
 انچه که در این
 اقسام از دست
 بقال که در این
 لا بد که در این
 ساجد از دست
 علم از دست
 در سخن از دست
 در سخن از دست

فوت نموده دادگاهان تشییع است
بدو است و متعلقه در
شد که گمان او غیر درست
باز زمین معلوم ارد
سهمانند و چون بود
چون متخلف نمای پس خود را جست
چون متخلف نمای پس خود را جست

نوشته منبرستان از
سخن افلاکون است چنانکه
چشم دانی در عمل خودت

بکار و میگرداند آنچه در حق
چهره دوست خلق خود را

بیک است آنکه گویند
سلطان چون رود بزرگ

و ارکان دولت چون جبار
سزای جبار و آب جبار

و خدام و مقوی سوی میز بهی واقع فساد لغت و دیار و غیر او خوش و قلیان بفتح لام
و باد و حلاوت و الف سکون نون اسم کند را بلی بفتح لام مباد و موحده کسر م ثانی و سکون
یا استخوان و لولی و او من و موحده نیز آید برگ شلخ شجره وی تغییر یافته آید و او بلند می
و برگ آن چرت مشا بر برگ پنجاه است از پنج آن که یک می آید و درنگ آن بزروی
می نماید و پوی نرم و ملائم بود و یکو بشل بر بال گلگی لیکن بلی بسیار می خامیشتی
و این نون بود شیر غلبه و تلخه و سبک و مفرغ آن نیز نهین فایده دارد مایه و آب بزره و فضا
در حالیکه نخته شود خوب است از رخت بیل که خام خورست نخته آن منفرد دارد **فصل الثانی**
الفوقانی که استوری بفتح لام و تا فوقانی و بفتح کاف سکون سین هجده هم
فوقانی ثانی و سکون او کسر او هجده سکون یا و تحانی گویند که است که از رخت هم
رسد و سبک مقوی بام **فصل الثانی الفوقانی** هندی لبوری بفتح لام و هم
فوقانی سکون او و فتح بام موحده کسر او هجده سکون یا و تحانی خورش بقدر نیم گرم
و گرم زیاده از آن بکند و دریا و آبها میباش و در موسم گرما بطور سرد و چون جای از بدن
برسد خارش و بیره پیدا گردد و در هند و اندو آچار سازند شلخ او را بریده و در طوت کلی هم
آبی اندازند و در و سه روز ترش میگرد و گرم است بر آد و عرق او بسیار
میکند اول آب بسیار بر می آید و محلول بیا ح است **فصل السیم** بجا و بفتح لام و هم
و مشهوری تشدید است و الف و هم لام ثانی و او و ساکنه تخ و در تحت او و دفع فساد و غم
و رکت پست و در فرج زنان عاقل بسیار گاه برین گیاه دست برسد بر گناه خود و در
بش از نخبه باین اسم می گشته که بفتح لام و سکون جیم و فتح کاف و سکون جیم ثانی اسم
فصل السیم الفارسی که هم بفتح لام و هم فارسی و فضا و او و فتح هم و نون و الف

۱۸۳۰

فصل السیم گفت در هند و اندو آچار سازند شلخ او را بریده و در طوت کلی هم
آبی اندازند و در و سه روز ترش میگرد و گرم است بر آد و عرق او بسیار
میکند اول آب بسیار بر می آید و محلول بیا ح است **فصل السیم** بجا و بفتح لام و هم
و مشهوری تشدید است و الف و هم لام ثانی و او و ساکنه تخ و در تحت او و دفع فساد و غم
و رکت پست و در فرج زنان عاقل بسیار گاه برین گیاه دست برسد بر گناه خود و در
بش از نخبه باین اسم می گشته که بفتح لام و سکون جیم و فتح کاف و سکون جیم ثانی اسم
فصل السیم الفارسی که هم بفتح لام و هم فارسی و فضا و او و فتح هم و نون و الف

و ابل حرق و بلیث آن بشاید
آبانه چنانکه بلیث آن بشاید
و ابل حرق و بلیث آن بشاید
آبانه چنانکه بلیث آن بشاید

۱۸۵
 از آن زمان که سربلک اوینه چو چنگ بر
 از دست ایشان بیوشد و در دست تمام
 بیا که در خون رات آهنا تاجید مگر آنکه به
 احصا کرد و در آتشها شد و از اسیرمات
 ملک است که کلاه بر دم بخار و خیزد
 غلق اندک از روی تویش غلغلی و خیزد
 زبان و کشاد و بیستان و عافیت
 و درینجی مبر ازنا غراض نغفانی
 دهنده و انصاف از دست نداده
 یگانگی و میگانه را

در مقامات
مستقر و غارند و در مقام
راضی بنیاد و بنیاد
و غیره علامت و نشان
جسالت یکبار و در مقام
تجارت یکبار و در مقام
و در مقام و در مقام
نموده

کوه بنی نیند که با کوه
 شهر دوست مردم
 رسد از جمله دستان دوست
 بیکر که هرگاه بیاورد
 بایستی که از غنای آن
 سازد اگر چه آنجا
 کوهی در آن جا
 از رخ غلغله و
 در آن جا

ثانی دست و گرمی زاید دارد و مقدار قلیل از وقت حال میکنند برای امراض بارده نفع
مینماید و موسم طهر استعمال باید کرد و لبان که زرد گشتی نانی کنند سیاه و زخم صمغی آن
بزیان رسد کند و زان لوجین بضم لام و سکون فتح جیم فارسی و سکون نون هم طبایع
است و بسوچین نیز گویند لولی بفتح اول و سکون او و کسر لام ثانی و یاء تحتانی اسم
بلی است لومری بضم لام و سکون و فتح میم کسر و زده هله هین و سکون یاء تحتانی اسم
یاء است لونگ مشک لاج لام و سکون او و فو نون و سکون کاف فارسی ضم میم و سکون
شین معجمه کاف نام گلی است و شرس و بسیار دارد و دین بقدر و در گلش سفید و زرد و قهوه
و ل و ل غ کرم معلوم می شود لوبیا بضم لام و سکون و او کسر موحد و فتح یاء تحتانی و الف
مشهور است کرم و خفاک است و نفع این جهت تحریک نماید بول محض براند و خوابها شورید
بنماید و تلخ و بسیار خجین مرده از شمشیر برون آرد و چون بار و خون و بخورد ماسکه را و
و بدلون بفتح لام و سکون و نون و شمشیر بضم لام و سکون او است بفارسی نمک لجرنی
خ گویند مقام بسیار است از آن که از چرخ اگر فصل تا رفوفاتی در بخت جیم فارسی گذشت
مرتب سازد و طریق ترتیب چنانست که در پشته راه خا باز گویند سوخته خاکسترش را و در
آب بسیار بکنند و بدست بسیار بشویند و فیل کنند با دوازان آب صاف چکانند و چنان
تا منعقد و بنجد شود و قسم دیگر سوچرخون است بضم سین هله و او مجهول و فو نون و فتح جیم
فارسی و سکون را و هله از کالالون بفتح کاف و سکون الف لام و الف ضم لام و سکون
و او مجهول نون و بدلون بفتح یاء فارسی و سکون و ال هله و ضم لام و سکون و او مجهول
و نون نیز گویند گرم و شسته آرد و قابض شکم و کاسه نفع که بسیار باشد و در دفع
خله گراتی و گرمی سیند و دفع فساد و بطن را و در کسب فتن چنانست که گیرند

فمونی نمانده و بسا بجزیره مرم
 مشرف است که یک بند و چهارم قنقل
 رزم دارند از نو و سواران
 و در زیر یک کس و در صفا آیند
 نمانند و کار کرد و در آن بیافزاید
 آن کس که در آنجا و در آن
 جزیران باشد اگر چه نام و باروت
 و چون و قنقل و غیره ساز و خاکی
 ۱۶۶

124

[illegible]

من مکتوبه و در جواب
اینها میسر است هر کس شقت بر
کسی یکس و عذر خداست
بخدمت منتهی یکبار و در کتاب

این در اندیشه و عمارت کند
 و فرزندش مانند درختان داد
 تا قریب زند و حق رحمت بر ملک
 آنست که برین دل داد و عدل کند
 درون و بیرون ازین انست
 و نهاده در گشت عزم
 و نهاده در گشت عزم
 و نهاده در گشت عزم

و هنگامی که درین گرم و گران و جوی و افق فساد و مافض صحت مقوی عصاره و مولد
 و شیرین و زاینده و صفا و بلغم و ماده از بول جدا سازد و واقع بواسطه بقوه در و پهلوی و تنگی
 و با کوه و قلع و در خشک باشد و اقم گوید که صحت تولید یح تقویت یابد و بیناید مولد سی نیز
 میشود و تنقی هم هست نفع او بقولنج و با کوه خلالت قیاس است بلکه امر بر العکس است و یک میگردد و مایه
 نفع میم و او خفا و نون دال جمله بندی یعنی آبی که در و برنج چخته گردد و برنج در و دست
 نمانده باشد بر و قافض و شیبی با اصلاح و ختم دل آورده و بلغم و صفا و نرم سازند
 که با عصاره و واقع تب صفا و ی بلغمی و سکون احیاء و مایه نفع میم و الک و حمزه و سکون
 یا تحتانی و نون ترش و نفع و سر و مسک حایل سهیل واقع فساد صفا و خون بلغم
 و امراض گلو بربی گرانج گویند ما چنانکه نفع میم و الک و کسرم فاری نشد و خفا و
 و سکون کاف اسم حس است که رنگ تیل باشد و دیگر اقسام در جایها خود و کوشه شیرین
 و سر و خشک سبک و معلم و قوی و بصارت و زاینده خرد و واقع پری و و طهید
 تر است و عین شهید که به خشک شهید گرم کرده زبان کند و شهید آفتاب ده و آتش سید
 در و مای گرم و در و گرم شیرین و مال کرد ما جو بهل نفع میم و او و ضم جم و سکون و او
 نفع باز فاری و خفا و سکون لام بربی غفص گویند مایه نفع میم و الک و کسرم فاری نشد و خفا و
 و الک و کسرم حمزه و سکون یا تحتانی نفع باز فاری و خفا و سکون لام نیز و گرم بود و او
 دفع کند و مکرر سایه و مجد سازد و فرج زان تنگ نماید مان کند نفع میم و الک و نون
 و نفع کاف و سکون نون دال همه خواص آن در سهیل کند که گشت ما جاری نفع
 میم و او و او و او و نفع میم و الک و کسرم حمزه و سکون یا تحتانی اسم سا که است سسی که با نون
 نفع میم و الک و نون و او و سکون کاف در بالوک در بحث بار موهله گذشت

و هنگامی که درین گرم و گران و جوی و افق فساد و مافض صحت مقوی عصاره و مولد
 و شیرین و زاینده و صفا و بلغم و ماده از بول جدا سازد و واقع بواسطه بقوه در و پهلوی و تنگی
 و با کوه و قلع و در خشک باشد و اقم گوید که صحت تولید یح تقویت یابد و بیناید مولد سی نیز
 میشود و تنقی هم هست نفع او بقولنج و با کوه خلالت قیاس است بلکه امر بر العکس است و یک میگردد و مایه
 نفع میم و او خفا و نون دال جمله بندی یعنی آبی که در و برنج چخته گردد و برنج در و دست
 نمانده باشد بر و قافض و شیبی با اصلاح و ختم دل آورده و بلغم و صفا و نرم سازند
 که با عصاره و واقع تب صفا و ی بلغمی و سکون احیاء و مایه نفع میم و الک و حمزه و سکون
 یا تحتانی و نون ترش و نفع و سر و مسک حایل سهیل واقع فساد صفا و خون بلغم
 و امراض گلو بربی گرانج گویند ما چنانکه نفع میم و الک و کسرم فاری نشد و خفا و
 و سکون کاف اسم حس است که رنگ تیل باشد و دیگر اقسام در جایها خود و کوشه شیرین
 و سر و خشک سبک و معلم و قوی و بصارت و زاینده خرد و واقع پری و و طهید
 تر است و عین شهید که به خشک شهید گرم کرده زبان کند و شهید آفتاب ده و آتش سید
 در و مای گرم و در و گرم شیرین و مال کرد ما جو بهل نفع میم و او و ضم جم و سکون و او
 نفع باز فاری و خفا و سکون لام بربی غفص گویند مایه نفع میم و الک و کسرم فاری نشد و خفا و
 و الک و کسرم حمزه و سکون یا تحتانی نفع باز فاری و خفا و سکون لام نیز و گرم بود و او
 دفع کند و مکرر سایه و مجد سازد و فرج زان تنگ نماید مان کند نفع میم و الک و نون
 و نفع کاف و سکون نون دال همه خواص آن در سهیل کند که گشت ما جاری نفع
 میم و او و او و او و نفع میم و الک و کسرم حمزه و سکون یا تحتانی اسم سا که است سسی که با نون
 نفع میم و الک و نون و او و سکون کاف در بالوک در بحث بار موهله گذشت

و هنگامی که درین گرم و گران و جوی و افق فساد و مافض صحت مقوی عصاره و مولد
 و شیرین و زاینده و صفا و بلغم و ماده از بول جدا سازد و واقع بواسطه بقوه در و پهلوی و تنگی
 و با کوه و قلع و در خشک باشد و اقم گوید که صحت تولید یح تقویت یابد و بیناید مولد سی نیز
 میشود و تنقی هم هست نفع او بقولنج و با کوه خلالت قیاس است بلکه امر بر العکس است و یک میگردد و مایه
 نفع میم و او خفا و نون دال جمله بندی یعنی آبی که در و برنج چخته گردد و برنج در و دست
 نمانده باشد بر و قافض و شیبی با اصلاح و ختم دل آورده و بلغم و صفا و نرم سازند
 که با عصاره و واقع تب صفا و ی بلغمی و سکون احیاء و مایه نفع میم و الک و حمزه و سکون
 یا تحتانی و نون ترش و نفع و سر و مسک حایل سهیل واقع فساد صفا و خون بلغم
 و امراض گلو بربی گرانج گویند ما چنانکه نفع میم و الک و کسرم فاری نشد و خفا و
 و سکون کاف اسم حس است که رنگ تیل باشد و دیگر اقسام در جایها خود و کوشه شیرین
 و سر و خشک سبک و معلم و قوی و بصارت و زاینده خرد و واقع پری و و طهید
 تر است و عین شهید که به خشک شهید گرم کرده زبان کند و شهید آفتاب ده و آتش سید
 در و مای گرم و در و گرم شیرین و مال کرد ما جو بهل نفع میم و او و ضم جم و سکون و او
 نفع باز فاری و خفا و سکون لام بربی غفص گویند مایه نفع میم و الک و کسرم فاری نشد و خفا و
 و الک و کسرم حمزه و سکون یا تحتانی نفع باز فاری و خفا و سکون لام نیز و گرم بود و او
 دفع کند و مکرر سایه و مجد سازد و فرج زان تنگ نماید مان کند نفع میم و الک و نون
 و نفع کاف و سکون نون دال همه خواص آن در سهیل کند که گشت ما جاری نفع
 میم و او و او و او و نفع میم و الک و کسرم حمزه و سکون یا تحتانی اسم سا که است سسی که با نون
 نفع میم و الک و نون و او و سکون کاف در بالوک در بحث بار موهله گذشت

شما نیز میفرموده و شما
نموده و فرموده و شما
از یاد دانی دارد و ملک ایران
شما از سر کار پادشاه دست
و فرموده و شما

در سنگان و حوضت بیکه
 زنت نیش است بیکه
 طلب مال خود را غافل
 و نشان سنی سفیدانی
 چون غریق است در آرد در
 نصیحت کن و بصیرت نزدیک
 او هر که اگر ملک خود را ببرد

یک کف بخورد بعد طبعی رسد و از شخصی نقل میکنند که میگفت بسیار پر ضعف شده
 بودم و یک سال متواتر این دوا را خوردم از نوجوان شدم و دو سبب پنج سال که
 عمر من است و تجربه کاران پزشکی نویسد که دین دار و ابحاث است تا وقتی که
 باز نیامده است اگر یکجا کرده باشند و برغن و سهند نخیده بخورند و چهل روز قوت
 بجا از سر نو بیاورند و این گیاه را سر را بکار است و گل معنی نیز اگر چهل روز بخورند
 همین فایده است ارد و پنج او را اگر یک سال متواتر بخورند نواید که بیشتر بیاورند اگر پنج روز یک
 کرد و مانند نیز گاوه و شکم سوزنی بخورند و رجاء افزاید و میگویند که گزند می باید و این
 نماید یک سال آنرا چشم شود و اگر دودانه بطن نماید و سال همچنین حکم هر دانه را تمام در ایام خرد است
 مؤیدی ما بعد آب طبع نموده بود تا مدت مدید از آنرا چشم محفوظ ماند و علم مردم
 عرق مندی را در خفقان و تقویت دل و مراقب استعمال می نمودند و گاهی نصف
 گادریان در نصف مندی را با بام مخلوط کرده عرق کشیده برای امراض مذکوره
 میزدند و گاهی تنها و گاهی همراه ادویه و معاجین قلبیه و اگر چه مندرج
 را بام باشد بابرگ تنبول در سر را بخورد و حرازی در مزاج پیدا کرد و بر کما
 بارده و تقویت باه مفید بود طریق چه است بگیرند و در آب کشند و بپزند
 که غم نخورد بعد از آن ببرد و غن با سمن یا دیگر و غن خوشتر است و در آب کشند و بپزند
 پس بطریق چه اگر چه بگیرند و اگر شش مانگ و غن مندی نانشا یا چهل بگیرد و بخورد و در وقت
 جلع و مد باشد بعد از آن در وقت باه قدر است از دی مشابه با مد طریق و غن است که
 بابرگ پنجم و گل بگیرند و اندکی آب بپاشند و کوفه بیت بر شاه چاشنی بگیرند و با چاشنی سر و غن
 بخورند تا شیره فانی شود و نقل بپایند و اگر کسی این بشرط است نماید که در راه سالن درون

خورد کند و از هر کسی
 در کار ملک ای نیز کسی
 است و بر سر کند و بپزند
 او به دیگر که با خندان حکم
 است و گفت سال که در وقت
 بعد بر بوق و بپزند و در آب
 از غن یا این چاشنی را بپزند
 بابت و بپزند و در آب
 خوری کن و در آن شبان نشوی

۱۹۴

که در علم مردم می دانند
 و در ماه ششم و گاهی
 نفس باکی و نیت غنی
 است در کار نفس و در آب
 نماند و در آب و غن
 بطریق و کسب و در غن
 غن و در آب و غن
 چاشنی یا از سر و غن
 به هر که با بپزند و بپزند

که در وقت شش مانگ و غن مندی نانشا یا چهل بگیرد و بخورد و در وقت
 جلع و مد باشد بعد از آن در وقت باه قدر است از دی مشابه با مد طریق و غن است که
 بابرگ پنجم و گل بگیرند و اندکی آب بپاشند و کوفه بیت بر شاه چاشنی بگیرند و با چاشنی سر و غن
 بخورند تا شیره فانی شود و نقل بپایند و اگر کسی این بشرط است نماید که در راه سالن درون

[illegible]

[illegible]

ملک مختصی کارخانه شود
از دست گرفتن جگر و کاز

این اسبک بن علی
غنا شفاست بر کثرت

نفس خواجه و بنیاد نظرس
خدا سر و کلاه

این شود از نو دشمن بود
الین شود از نو دشمن بود

غذا امود بد چون صاف نمایند بطعم شیرین در باد آنگیز و بالین شکم بعضی طین
دافع بغم و بر عجز و طبیعت تنبلی کرم شکم تو که کز مور بضمیم و داو و چوبل و دار و بمل
کوشش کرم و می می تقوی اعتقاد و دفع امراض گوش و سرد و خشکی بدن داشته آورد و
خدا تو اید و می سر و تو خشم و افورنده رنگ معطر آواز گلو و موندست خردن
گوشه و فصل بهار و سرشان صفت و زبان بزنگال و فارسی طایر گویند مو
بضمیم و داو و چوبل و فخر تاه و قافی سخا و اوالف اسم سگدانه و درخت و سرد و قابض
شکم و یا ضم و دفع فساد و خن بغم و صفراء و تشنگی و تب کرم شکم و کل بضمیم و سکون
و فخر کاف و سکون لام قابض شکم و گرگ و تقوی عصا و دفع صفراء و باد و شتهی طعام
و بسیار می موم بضمیم و سکون او و بضمیم تانی مدن نیز گویند نرم و جویست و دفع
الم سقطه و ضربه مثل و موم و یا میل و استخوان تسکته و دست میکند و دفع فساد و با و چون
جدام عربی شمع گویند موم بضمیم و سکون او و کسر لام و سکون یا و تخانی حوالگی
نیز گویند با خانه زن و کاف فارسی بوز لام و مولا کیم گویند عوض یا و تخانی
کاف فارسی گرم و نار سیده و گرم و یک سبتهی طعام و صند آواز گلو و دفع امراض گلو
فنا و قوت شامه و فساد و اخلاط و تشنگی می سبک دفع کاس اعضاء و جبهه بوسه و یک
کرده بسیار صند یک ترب که خشک کرده او را سوخته بطور محض و برت میازند و دفع
جس لام بضمیم و تقوی بضمیم و داو و چوبل و کسر تاه و قافی و سکون یا و تخانی و خاصیت مطاب
بچند مکانست که در حرف چیم فارسی گفته شود مولا کیم بضمیم و سکون او و فساد و زن کاف فارسی
اسم مرجان است و خاصیت منافق پیا تو سنج است مولا کسر می بضمیم و سکون او و لام
که سرین ممل و راه ممل و سکون یا و تخانی و یک نیز گویند شیر و زحمت و سرد و یک

نیز گویند موم بضمیم و سکون او و بضمیم تانی مدن نیز گویند نرم و جویست و دفع
الم سقطه و ضربه مثل و موم و یا میل و استخوان تسکته و دست میکند و دفع فساد و با و چون
جدام عربی شمع گویند موم بضمیم و سکون او و کسر لام و سکون یا و تخانی حوالگی
نیز گویند با خانه زن و کاف فارسی بوز لام و مولا کیم گویند عوض یا و تخانی
کاف فارسی گرم و نار سیده و گرم و یک سبتهی طعام و صند آواز گلو و دفع امراض گلو
فنا و قوت شامه و فساد و اخلاط و تشنگی می سبک دفع کاس اعضاء و جبهه بوسه و یک
کرده بسیار صند یک ترب که خشک کرده او را سوخته بطور محض و برت میازند و دفع
جس لام بضمیم و تقوی بضمیم و داو و چوبل و کسر تاه و قافی و سکون یا و تخانی و خاصیت مطاب
بچند مکانست که در حرف چیم فارسی گفته شود مولا کیم بضمیم و سکون او و فساد و زن کاف فارسی
اسم مرجان است و خاصیت منافق پیا تو سنج است مولا کسر می بضمیم و سکون او و لام
که سرین ممل و راه ممل و سکون یا و تخانی و یک نیز گویند شیر و زحمت و سرد و یک

نیز گویند موم بضمیم و سکون او و بضمیم تانی مدن نیز گویند نرم و جویست و دفع
الم سقطه و ضربه مثل و موم و یا میل و استخوان تسکته و دست میکند و دفع فساد و با و چون
جدام عربی شمع گویند موم بضمیم و سکون او و کسر لام و سکون یا و تخانی حوالگی
نیز گویند با خانه زن و کاف فارسی بوز لام و مولا کیم گویند عوض یا و تخانی
کاف فارسی گرم و نار سیده و گرم و یک سبتهی طعام و صند آواز گلو و دفع امراض گلو
فنا و قوت شامه و فساد و اخلاط و تشنگی می سبک دفع کاس اعضاء و جبهه بوسه و یک
کرده بسیار صند یک ترب که خشک کرده او را سوخته بطور محض و برت میازند و دفع
جس لام بضمیم و تقوی بضمیم و داو و چوبل و کسر تاه و قافی و سکون یا و تخانی و خاصیت مطاب
بچند مکانست که در حرف چیم فارسی گفته شود مولا کیم بضمیم و سکون او و فساد و زن کاف فارسی
اسم مرجان است و خاصیت منافق پیا تو سنج است مولا کسر می بضمیم و سکون او و لام
که سرین ممل و راه ممل و سکون یا و تخانی و یک نیز گویند شیر و زحمت و سرد و یک

فارسی و کسر کاف ثانی و یازدهم تانی فتح سین چهار و سکون را و هجده انه ایست کو چک
از کباب چینی و زائده باریک طویل دارد که قمع او ست او سرخ رنگ بود گرم
و خشک است و سبک گوارنده ماده خام و دافع بوی عرق و جذام و جوشیدگی و فساد
بلغم و صفراء و هر اسم نازدهم است آنگاه که لون بنون و الف فتح کاف فارسی
و دال هجده سکون او و نون ثانی دفع دخیل و ثور و فساد و غیر عنکبوت است بر بی
لبیون نوشته اند و بلغاری مار چوبه گویند آنگاه مثنی فتح نون و الف سکون کاف
فارسی فتح دال هجده سکون سیم و کسوف نون و سکون یازدهم تانی چوبی است مشابه
لهذا باین اسم مسمی گشته چنانچه اطفال مادر و پدر و چهره بینه مثل چهره ابرخ مسمن بد و مقوی
آن و سبک دفع صفراء و بلغم و سوزاک و ثور و آشک زهر و قابض حیاتین بود نوشته
که آنگاه مثنی بر زبان شکر است اسم نازدهم است آفرین نوشته که آنگاه که الف و نون و سکون الف
فارسی و فتح کاف فارسی ثانی و فساد نون فتح دال هجده و فساد و الف یعنی بوی مادر دارد گرم
وی است و بنا بر تشبیه بر گهای وی با هم چونک پر نی نیز گویند و اندر علم نادگی فتح نون
و الف فتح دال هجده و کسوف نون و سکون یازدهم تانی اسم جاسن در یابی او در جاسن مذکور
شد تا که موهنه فتح نون و الف فتح کاف فارسی و سکون را و هجده اسم موهنه آنگاه که بلا
فتح نون و الف و سکون کاف فارسی فتح با و موهنه فتح لام و سکون الف شیرین و درش
وزخمت بود گرم و دیر بضم باشد فارش و میسبی و لیشها و علامت های صفروزی و دفع غم
ناگ فتح نون و الف سکون کاف فارسی اسم اسر است در خواص موافق بود بقاعی
با و بلغم و بواسیر دفع نماید چون دقره اندازد دقره را پاک سازد باید که خوب پاک کرده
کشته بخورند و اگر نه علل پدید آورده اند فتح نون الف هجده و بعضی آخر یازدهم تانی نیز اضنه

و چون چو چای کجاست
 بچنان محرم بیکه کند وصال
 بایل شایسته بخت از درویش
 و نه نشین مجربان عزت گوی
 بایچه آرد دل بویجان بیچاره
 از امراض بایچه گزشت آرنجی
 بایچه بود کفر آن نعمت بترین گناه
 و بآن واحد از شکایه کرد و در کس
 بالین بویست و شایسته
 بنگارم سختی نامیرد بایچه بود و بایچه
 و بایسته بفرست کار و اتفاق است
 ۲۰۶
 و قتل طعن را سنگ تن فزونی
 وقت غفلت را ملک موبد فزونی
 بخت برده بایست فک است که
 غم بر سنگی است سنگ است که
 وقت غفلت را ملک موبد فزونی
 که فزونی با از روی است
 بختی تنالی با بر سسای که از بخت
 نسبت یکده بده و بسای که کند
 با نماند است که قدسی علی بن قیصر
 فضل و تعظیم بفرست و بفرست
 و بفرست و بفرست و بفرست

ایماند و فضل است که در حق او هرگز شک نیست و در حق او هرگز شک نیست و در حق او هرگز شک نیست

[illegible]

خداوند بابت این کتاب و در این کتاب
 میگوید که در این کتاب و در این کتاب
 میگوید که در این کتاب و در این کتاب
 میگوید که در این کتاب و در این کتاب

و ما نم طعام و در ف کت پست فساد صفا و ملغم و سوزش اعضا و در مایل و توفور بعضی
 گویند نالی هم همین است لیکن آنچه معلوم شد که نالی از اسما و شر که برین هم یعنی
 شیرین و لا و او دیگر که بعد ازین می آید برانهم اطلاق میکنند و تیر بالا که سیب است و در آنجا
 نیمه و در آنجا شک کرده و میسند نیلا تپو تهیه کفر و سکون یا تختانی و لام الف و هم تاد
 فو قانی و خفا و یا و سکون و فتح تا و فو قانی و خفا و یا و الف بفا که توتیای سبز گویند و قسم بود
 هر دو ملین افح جز چند ام و فساد و نیز ملغم و قطع کرم شکم و مصلح و همی مغر و نافع بعضی امر
 چشم نیک بکفر و سکون یا تختانی و فتح نون ثانی و کا گوشت آن بطعم شیرین
 و سبک مقوی اعضا و همی و نافع فساد و خطا و نشه قوی از باده سنگبات اینول بکفر و
 سکون یا تختانی و فتح و او و سکون لام مطابق بلی تدقا و بری این عرس نیل
 کله بکفر و سکون یا تختانی لام فتح کاف خفا و نون فتح تا و فو قانی سدا و رسد
 و شش در افح فساد و ملغم خون است بفا که بزرگ گویند و نالی بکفر و سکون
 یا تختانی و فتح نون ثانی و کسرال جمله و سکون یا تختانی ام خنک است اینلا سدا
 بکفر و سکون یا تختانی لام الف و کسرین جمله و خفا و نون ثانی و نیمه ال چهار و خفا
 یا و سکون کاف قسی از خنک است و نیز ملغم و فتح و نون و سبک و خفا و نون ثانی و نیمه
 سوی و سر چشم و نافع خله شکم و آس اعضا و کرم شکم و جذام و دنبها و جوف و فساد و ملغم و
 او و نیل و فتح نون و سکون یا تختانی و یا و فاری الف لام قسی از پرتیا است و آخر
 نیل و فتح نیل و نیمه بکفر و سکون یا تختانی و یا و موده و نیل و نیمه خنک است و
 نون سکون یا تختانی و خفا و نون کاف و نیمه یا و موده و سکون و فاری میگویند قسی
 است تخم مرغ و در رگ عظمی باشد و پوست و کا خدی گویند قسی نیمه

و ما نم طعام و در ف کت پست فساد صفا و ملغم و سوزش اعضا و در مایل و توفور بعضی
 گویند نالی هم همین است لیکن آنچه معلوم شد که نالی از اسما و شر که برین هم یعنی
 شیرین و لا و او دیگر که بعد ازین می آید برانهم اطلاق میکنند و تیر بالا که سیب است و در آنجا
 نیمه و در آنجا شک کرده و میسند نیلا تپو تهیه کفر و سکون یا تختانی و لام الف و هم تاد
 فو قانی و خفا و یا و سکون و فتح تا و فو قانی و خفا و یا و الف بفا که توتیای سبز گویند و قسم بود
 هر دو ملین افح جز چند ام و فساد و نیز ملغم و قطع کرم شکم و مصلح و همی مغر و نافع بعضی امر
 چشم نیک بکفر و سکون یا تختانی و فتح نون ثانی و کا گوشت آن بطعم شیرین
 و سبک مقوی اعضا و همی و نافع فساد و خطا و نشه قوی از باده سنگبات اینول بکفر و
 سکون یا تختانی و فتح و او و سکون لام مطابق بلی تدقا و بری این عرس نیل
 کله بکفر و سکون یا تختانی لام فتح کاف خفا و نون فتح تا و فو قانی سدا و رسد
 و شش در افح فساد و ملغم خون است بفا که بزرگ گویند و نالی بکفر و سکون
 یا تختانی و فتح نون ثانی و کسرال جمله و سکون یا تختانی ام خنک است اینلا سدا
 بکفر و سکون یا تختانی لام الف و کسرین جمله و خفا و نون ثانی و نیمه ال چهار و خفا
 یا و سکون کاف قسی از خنک است و نیز ملغم و فتح و نون و سبک و خفا و نون ثانی و نیمه
 سوی و سر چشم و نافع خله شکم و آس اعضا و کرم شکم و جذام و دنبها و جوف و فساد و ملغم و
 او و نیل و فتح نون و سکون یا تختانی و یا و فاری الف لام قسی از پرتیا است و آخر
 نیل و فتح نیل و نیمه بکفر و سکون یا تختانی و یا و موده و نیل و نیمه خنک است و
 نون سکون یا تختانی و خفا و نون کاف و نیمه یا و موده و سکون و فاری میگویند قسی
 است تخم مرغ و در رگ عظمی باشد و پوست و کا خدی گویند قسی نیمه

و ما نم طعام و در ف کت پست فساد صفا و ملغم و سوزش اعضا و در مایل و توفور بعضی
 گویند نالی هم همین است لیکن آنچه معلوم شد که نالی از اسما و شر که برین هم یعنی
 شیرین و لا و او دیگر که بعد ازین می آید برانهم اطلاق میکنند و تیر بالا که سیب است و در آنجا
 نیمه و در آنجا شک کرده و میسند نیلا تپو تهیه کفر و سکون یا تختانی و لام الف و هم تاد
 فو قانی و خفا و یا و سکون و فتح تا و فو قانی و خفا و یا و الف بفا که توتیای سبز گویند و قسم بود
 هر دو ملین افح جز چند ام و فساد و نیز ملغم و قطع کرم شکم و مصلح و همی مغر و نافع بعضی امر
 چشم نیک بکفر و سکون یا تختانی و فتح نون ثانی و کا گوشت آن بطعم شیرین
 و سبک مقوی اعضا و همی و نافع فساد و خطا و نشه قوی از باده سنگبات اینول بکفر و
 سکون یا تختانی و فتح و او و سکون لام مطابق بلی تدقا و بری این عرس نیل
 کله بکفر و سکون یا تختانی لام فتح کاف خفا و نون فتح تا و فو قانی سدا و رسد
 و شش در افح فساد و ملغم خون است بفا که بزرگ گویند و نالی بکفر و سکون
 یا تختانی و فتح نون ثانی و کسرال جمله و سکون یا تختانی ام خنک است اینلا سدا
 بکفر و سکون یا تختانی لام الف و کسرین جمله و خفا و نون ثانی و نیمه ال چهار و خفا
 یا و سکون کاف قسی از خنک است و نیز ملغم و فتح و نون و سبک و خفا و نون ثانی و نیمه
 سوی و سر چشم و نافع خله شکم و آس اعضا و کرم شکم و جذام و دنبها و جوف و فساد و ملغم و
 او و نیل و فتح نون و سکون یا تختانی و یا و فاری الف لام قسی از پرتیا است و آخر
 نیل و فتح نیل و نیمه بکفر و سکون یا تختانی و یا و موده و نیل و نیمه خنک است و
 نون سکون یا تختانی و خفا و نون کاف و نیمه یا و موده و سکون و فاری میگویند قسی
 است تخم مرغ و در رگ عظمی باشد و پوست و کا خدی گویند قسی نیمه

بدرت غنايت از خود فرمود
عشق داد و دن ببا طهارت
بر تو من چه کافه و طم طم
عشقمان بشمار دندان من داد
سکات بسیار داد و دن
و نشنید

سلطان و میر شیطان
 و دو میدلان و بلای
 باکمان پناه از حضرت رحمان
 ارا قوال علی کرم الله وجهه
 است که بابت نفس از دنیا

گویند برگ کلان دارد و بر و قلمها بود مثل آنکه در بندستان آستین را از پارچه خیر صلی
 چینه باب اول الف اس بفتح و او الف فتح سین ههله و سکون نون
 اسم بهار و از ابوی فرید نیز گویند و در باگدشت فالو بفتح و او الف و هم لام و
 و او ثانی اسم ریگ است هرگاه بر عضا بر سر شده و یاد گرفته گرم ساخته بند نفع
 نجش و الا ن خور و بفتح و او الف مخفوف و هم خا و مجر و خفا و او و را و جمله و سکون
 دال جمله گرم و خشک است طبع را نرم کند و بگو و خواب و درد و روشن وی چون
 برانگی ملا کند و در پی و برگ او مسحه را زبان دارد اسم مثبت نوشته اند و الا ن
 بزرگ اسم بادیان **فصل** الحیم و چهار کبار بفتح و او دشت و یحیم و خفا و او سکون
 را و جمله فتح کاف و خفا و او الف و سکون را و جمله بعضی اسم نوسا که نوشته اند و او
 نسخ مرکبات معلوم پیشو که نماند قوم است شانه از خشک کرده ریزه ریزه نموده
 سوخته درست نمایند **فصل** النون ن بفتح و او دشت و نون و سکون کات فاسی
 اسم ننگ است که مشهور بقلعی است **فصل** لیاء التحتانی و دید و بری بفتح و او سکون
 یا تحتانی و هم دال جمله و سکون و او دشت و سکون یا تحتانی و عوض و او ل
 با و حو و نیز آمده می بید و اسم عین الهم است مشهور به لبس است اگر م و ترش بود و قریب
 دفع نماید گویند عین الهم است و نیز در گویند که بر این علم بر حل الماس بر هر که
 بستر می در بجا ببطارد و در میان بخرید و مراد به ماه و یا قوت بر تپا و چون بکشد و سکون
 یا تحتانی و هم را و جمله سکون او فتح حیم فارسی سکون نون بوضع او با و حو و نیز آمده
 یعنی بر و چون حتما سمی نوشته که اسم سنگ ریزه است یعنی گویند اسم بعضی قسام چوب است
 با الیاء و **فصل** الالف بار سنگار بفتح و او الف و سکون را و جمله و کسر سین جمله

نیز باید است آوردن مقصود
 و نگار شستن آن دشوار است
 که در دوی بپزند و از آن یاد اند و او
 فانی نیست یا در دوی نون است
 یا شام است که در پانزدهون است
 کالای که قدر آن فروخته اند
 از عباس است یا فروخته اند
 ششانه از موه را باید از نمود
 ۲۱۴
 دوری از موه و نوزاد
 نایب خورد و بوجب قصد
 کردن و سهیل خوردن
 نقصان بدن است مثل
 حکما است که تحت السماء
 بنای سپید و باب و شش
 و حکیم افلاک از او
 و نقص عضا و خواب
 بپوش خود یا بپوشد
 وین بپوشد و شامی
 افزاید و بپوشد

و در عالم نقصان
 بل حکیم جان از سخنان
 نوشته در آرد و نازد
 و آنکه فرزند سعادتمند
 و شادمانی چشم ندارد

که با بدی کند تا از همه سابقان باشد در وقت مرگ خود و صیبت باشد که در آن سرگشت طالع نمود عادت و بهیبتان کند

اسم الماس آیمولی بفتح یا و سکون یا و تختانی مجهول مفتح میم و داد و کس و فوقانی و سکون یا و تختانی اسم هلیک است بمنه مثل طلا و بهیم بفتح یزبان منسکرت طلا را گویند و در آن زبان صورت شبیه است به یکدیگر و از تختانی مجهول و خاندان و نیم کاف فارسی سکون لام اسم شنگرت آباب لیا و تختانی فصل لالف باک بفتح یا و تختانی و الف کسر کاف فارسی شد و دو سکون کاف یعنی لایق پاک یک عبارت از آن است که هنوز آتش از دوزخ نماند و در دین ایشان فقر میخوانند و در غنث و او که خشک ماند آن دوزخ آتش اندازد و از هر دو گویند و جمعی کثیر از قوم را بهر اقسام طعام صاف میزنند و یک نوع کثیره میداشند و جمیع آن موجودات را کسر دیست لهذا بدین اسم موسوم شد و با بجماله اسم پلاس و در تاج و مفصل که کوشد یا و ک بفتح یا و تختانی و الف ففتح داد و سکون کاف اسم کسبه است و در باب کاف گذشت یا ش ففتح یا و تختانی و الف و سین هله اسم جواسا است و خواشش باب جم مذکورشده و صاف من بود و در ادفع فساد و غم و وسوس نیز نوشته فصل لثا و الفوقانی تنگیست با بهیم یا و تختانی و سکون تا و فوقانی و کسرت سکون یا و تختانی ثانی ففتح تا و بهی الف بطعم تیز و تنوع و سبک خشک و زاینده اشتها و طعام و صفا انگیزه صفت بصیر و متقل منی و ادفع فساد و خون باد و غم و بربری نیز اسمی از اسامی مشهوری است که بهر الففتح یا و تختانی ففتح تا و فوقانی و جم فارسی شده و خفا و داد ال هله الف یعنی ادا شده برگ اسم کیلا است و در باب کاف مذکور شد فصل بفتح یا و تختانی و کسرت فوقانی و سکون لام اسم تل است و در باب تا و فوقانی مذکور شد فصل ابجیم الفارسی بچیم و بفتح یا و تختانی و سکون جیم فارسی و خفا و سکون ال هله

فکر را در وقت زیاده و کمبود
نخستین کند گاهی تا یکبار و گاهی
نخستین آید آن را خود و در این
که قابل زیاده و کمبود است
دوستان و مخالفان خود که بسیار
بهجت چنانکه تربیت افکار
سیکسید و افکار بهجت و
روستی بیکدیگر و سیسید
نموده از شما تعبیری باشد
۲۱۹
کردار دینی خواهد آید
و باغبان کسی که از پس آن
که ایشان را بیکسند و باده
می سازند و در راه و در شهر
و افکار بیکسند و محبت
با هم کس از او کس لعل آید
و حساب معاملات با سخن
در آیند و در هر دو عتاب کند
کس را بفتح که مانند آن
از شما سر زده باشد

از او می گویند که او را حق است بشناسند و در این
بند که او را حق است بشناسند و در این
بند که او را حق است بشناسند و در این
بند که او را حق است بشناسند و در این

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از درود و حمد

والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

یا رتختانی و یو اکتانون مفتوح و اسحاق کات الف عوض یا رتختانی یلو اسامو
بالصاق سین جمله مفتوحه الف با رجول فتح و اوو الف جواست او دریا الف
ش یوانی یار وانی با نفا یا رتختانی مفتوحه الف و ده و همزه کسوه و او مفتوح
والف ساکن ثون کسوه و یا رتختانی ساکنه در اسم اول اسم جواست که با جوایز
کرانی اشتها دارد و در خواص نند جوایز مطلق اما در قیل دیان معده قوی تر
از وی است و در باب چشم یوانی یوانی یوانی یوانی یوانی یوانی یوانی
که بعد و او ثانی است از لفظ مذکور جوایز خراسانی است پوشیده نماید که یون تختین
زبان منکرت اهل اسلام و غیر ایشان را که مخالفت عقاید بنویسند یهود و بنویسند
یا سکه اهلانگویند چون سکان خراسان در هر زبان غیر نبود بود و جوایز مذکور را هم
مسطور موسوم ساختند و با کجاء بنامان نبود و در اشتکاف ضم و قایض و سکر نوشته
و دیگر خواص وی در کتب یونانی در اثنا ذکر بر اینج که اسم عربی دی است مذکور است
یوگسایفیم یا رتختانی و سکون او و مجهول سکون کات فار و فتح سین جمله و الف
در جمله اسم تاریکی است صاحب آن بود و در الطعم ترش بسیار گرم و شبنمی طعم
و دافع ضیاء باد نوشته و احتمالی که در اطلاق لفظ تاریکی است در جایگاه خود مذکور شد
یونیشث لفتح یا رتختانی و سکون و او مجهول و کسر نون و یا رتختانی مجهول و نون
عجوبه یا رتختانی یعنی مرغوب غیر بنود چون چنانچه مذکور شد عبارت از غیر
هنود است و شنب یعنی مرغوب با کجاء لفظ مذکور با شتر اک لفظی بر بیار و پس اطلاق
یاد و هر دو در جایگاه خود مذکور شد یواس شهر کرا لفتح یا رتختانی و او و الف
زین جمله مرکب لفظ شکر که در باب شین معجزه مذکور شد قسمی است از شکر که به واسطه

ازین حکما و صفا بیان است
موسر که دین و صفا بیان است
حسب گوشت و زبل بهار و
جبار و در سراج و حبش و عمار
راجگان کرم و حبش و عمار
سپهر و درام دولت و شکر
اتفاق ملاقات افشا و درام
نفسه طیب لالت خاص و صبح
نورین خاصه احوال و شکر
۲۲۳
باید که ظاهر از این قریب است
این قریب است که انان
ذکر است از کس که در قریب
وی که تو اهل و نیت در قریب
و این شنبه خلق با خلاق
باید که این کس با نون سین
سکه نمک است و سکه و سکه
که به خواص و نیت در قریب
شاید چهارم زنده که در قریب
و این قریب است که انان
باید که این کس با نون سین
سکه نمک است و سکه و سکه
که به خواص و نیت در قریب
شاید چهارم زنده که در قریب

و این قریب است که انان
باید که این کس با نون سین
سکه نمک است و سکه و سکه
که به خواص و نیت در قریب
شاید چهارم زنده که در قریب

